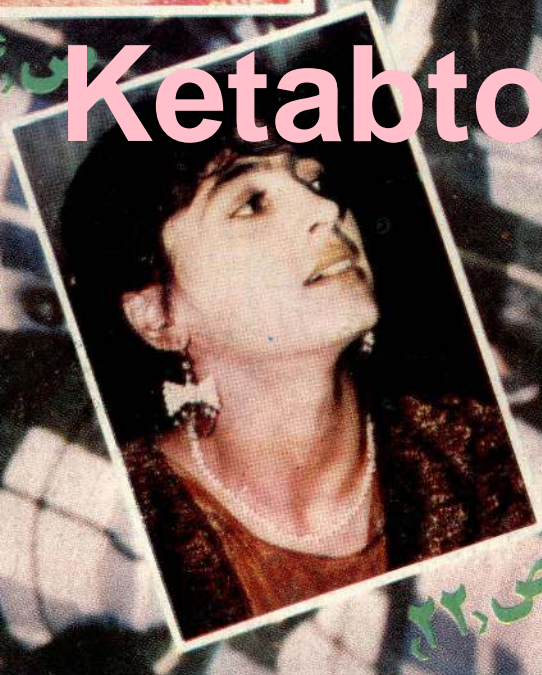
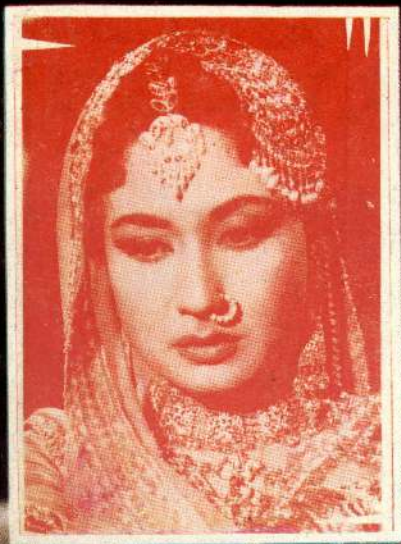


سپاروون

شماره ششم ماه خنک ۱۳۲۰ - مطابقتی ربيع الاول ۱۴۱۴
مطابقتی سپتمبر ۱۹۹۱ سال چهارم شماره مسلسل ۴۹



Ketabton.com

سلسله و روایت

در تنظیم شماره های سلسله شماره (۴۶) فراموش شده بود لطفاً
آنرا تصحیح بدارید لذا تکرار شماره (۴۹) نا درستی شماره هلی
قبلی را مرفوع مینماید .

شماره ششم ، ماه منبله ۱۳۲۰ سال چهارم شماره سلسله ۴۹

بناسرت میلاد حضرت محمد

اوه آنکه دنیا را تسخیر
می کند ، من آید ، آواز " حرا "
من آید و در کعبه نماز می گذارد
اوه آنحضرت آن گرامی بزرگوار
که در قلبه ها حادارد ، من -
آید تا بشریت را به سوی خدا
بهنمائی کند .

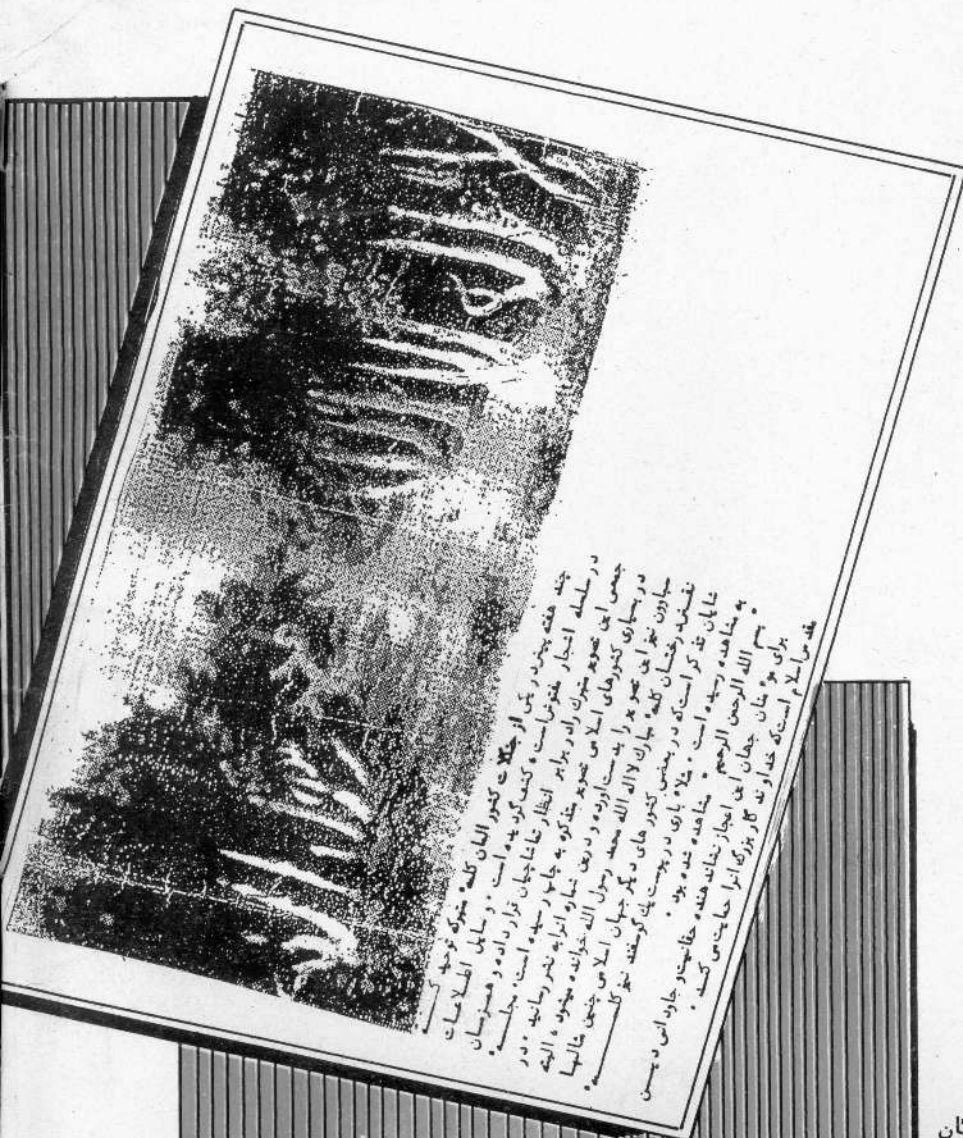
آدن - جاری و مدام صدای
محمد در هنگام تولد هر کس در
سلمان با تکرار کلمه " تو حید "
تکرار میشود ، چرا که محمد پیا -
میر همیشه حادارد آن است .

آنحضرت فرموده است :
کسی که اندو من را از برادر -
مومنین بزداید ، خدا و عفتار
اندوه از کند و در تمام آخرت
بر میدارد و بار آنحضرت می -
گویند :

هیچ خانه بی نزد خدا
مورد غضب واقع نشود جز خانه
بی که با طلاق و بران گردد .
محمد (ص) برگزیده باری گفته
است :

بهترین خیریکه در دل قرار
می گیرد یقین است . و باز گفته
باین سو مشورت مکن که راه را -
برایت تنگ می گرداند .

آیا این توضیح بود رس های
اوبرای همیشه برای ما مومنان
در سر زنده گی نیست ؟



نظریات به نویسنده کان
متعلق است مطالب رسیده
مسترد نمیشود

فشارهای عصبی حسیت

صفحه ۲۰۰

در شهر مولانای عشق

راپورتاژ از ولایت بلخ

صفحه ۱۰۰

دستی جبینی مرت

مخ ۲۶

کشتزار سوخته

صفحه ۴۴۰

سریال دکوندی زوی را دیدیم و ...

صفحه ۱۸۱



هدیه های

سینمای

سینما



صفحه ۱۴

در شماره آینده مطالب ذیل را بخوانید

سلسله اختصاصی نظریات درباره آزادی و دموکراسی -

ظواهر هویدا به شناخت دیگر که چگونه است .

مصاحبه با هما و اکبر نیکزاد :

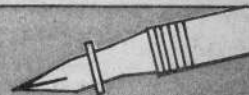
تست جالب روانشناسی .

وده ها مطلب جالب و خواندنی دیگر .



خدایا! دعایم را استجاب کن

صفحه ۳۲۰



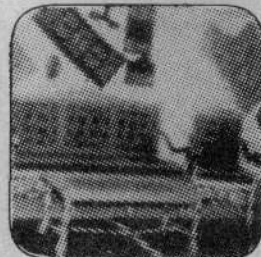
گلزار

مصاحبه گلزاره
رقاس معروف و هنرمند تاجکستان
را در این شماره بخوانید

صفحه ۲۳۰

SABAWOON
Monthly Magazine of
Journalists Union of
Afghanistan
Editor-in-Chief
Dr. Z. Tanin
Assistant
M. A. Maroof
Add:
Block 106, 3rd Microrian
Kabul — Afghanistan

مدیرمسئول: دکتر زهره تانین
پلغون: ۲۵۱۰
نماینده: محمد آصف معروف
پلغون: ۶۲۷۵۲
سرگرمسول: ضیاء عیاشی
نشریه اتحادیه ژورنالیستان
خطاط: کبریا میر و محمدنیم
نیکزاد
گسرافیک: نورمحمد ورفیه
عکاس: شجین گل
تایپ: محمدجبهه، خواجسه
مرزا محمد و زلمی بیوی.
همکاران چاپ: محمد ظهیر
(لفوری)، عبدالله و عبدالله
آدرس: مکتب روایان سوم،
بلاک (۱۰۶) ۸، دماغانستان
پانک
کابل - افغانستان



صنایع دستی ما

در چرخ حال است صفحه ۳۶

ارزمینه

و ارزمان

مبارزین ضد
صداع دین
اسلام را
پذیرفتند



آب بحیره کسین رو به افزایش است

سطح آب بحیره کسین بطور
دایمی سالانه از ۱۰۰-۱۰۵ سانتی
متر رو به افزایش است.
این افزایش آب به مناطق
ساحلی ایران خساره وارد میکند.
قنچه درودیت گیلان،
ایران بیش از سه هزارخانه
و هزاران هکتار زمین زراعتی
مورد تعدید فرورفتن به زیر
آب قرار دارد.

آرزوهای من

رئسه گریچف که اینک بعد
از شکست یک کودتا در شوروی
دوباره در کنار شوهرش ایستاده
رئیس جمهور شوروی را صمیمانه
درکار هایش یاری می رساند بر-
علاوه او به نوشتن کتاب نیز می -
پردازد . در این نزدیکی ها کتابی
تحت عنوان (آرزوهای من) اثر -
رئسه گریچف از طرف مؤسسه نشر -
اتن نووستی با تیراژ نهاد از چاپ
برآمده که از پر فروش ترین کتاب -
های شوروی پشیش بینی میشود .

از سال ۱۹۷۶ به این طرف
سطح آب بحیره کسین ۱۷۲
سانتی متر بالا رفته است.
دانشندان به این عقیده
اند که امکان دارد سطح آب
بحیره کسین هرگز نیز افزایش یابد.
چندی قبل هنگام وقوع
طوفان در بحیره کسین به پنج
متره ایران خسارات نهادی وارد
گردید و ۸۴۵۰ فامیل از خانه
های شان به محلات صون نقل
مکان نمودند .

به اساس گزارش آژانس
مطبوعات نووستی آنگونه که
تحقیقات دانشندان ایرانی
نشان داده ارتقای دایمی آب
بحیره کسین ناشی از آب شدن
برف در سایهها و زلزله هاء
تغییر شرایط اقلیمی و سطح زیر
آب بحیره می باشد .

پنجصد نفر از مشهورترین
نظامی امریکا و کشورهای اروپا،
پای غربی که در ترکیب نیروهای
چندین ملت در خلیج فارس
شامل بودند دین اسلام را
پذیرفته اند .
آنها چندی قبل بعد از آنکه
مراسم حج را از تلویزیون مشا -
اهده کردند ، به این کار اقدام
نمودند .

مطابق اصول دین اسلام
باید آنها نامهای جدید اسلام
می گذاشته شد که اکثریت آنها
نام حضرت محمد (ص) را -
انتخاب کرده اند .
این خبر در روزنامه (اسلام)
که در پاکو به چاپ می رسد ،
منتشر گردیده است .



حزب رستاخیز اسلامی

هایی محلی از جمله اشخاص با -
انورته درخش دین انتخاب
می گردد در ترکیب این شورا
هفته نفر شامل اند .

دعائت می نماید . فعال ترین
بخش های این حزب در آسپای
میان و مناطق قفقاز وجود دارند
در سکو ارگان مرکزی این
حزب روزنامه لال وحدت را
منتشر می کند :

ستراتژی حزب رستاخیز
اسلامی را شورای علمای طرح می -
نماید . این شورا توسط سازمان

در سال ۱۹۹۰ در شوروی
حزب رستاخیز اسلامی به نعل -
یت آغاز نمود . این نخستین
حزب سراسری اسلامی در شوروی
می باشد که مرکز آن در سکو و
ساختار های سازمانی آن در
آسپای میان ، قزاقستان ،
بخش اروپایی شوروی و سایر

ایران و شوروی خط السیر قطار

آهن جدید را فعال می سازند

به یودی خط السیر
جدید قطار آهن باکو - تبریز و
باکو - تهران افتتاح خواهد
شد . این مطلب را امر خطوط
آهن آذربایجان به خبرنگار
آژانس اطلاعاتی نووستی اسپراز
داشته است . موافقه میسوط
به خط السیر جدید قطار آهن
مان شوروی و ایران تپلا به امضا
رسیده بود .

ایران ملکه

زنبور عسل

خریداری نمود

ایران ۴۰ الی ۱۰۰ هزار
ملکه زنبور عسل را از شوروی خرید
یداری نموده است . این اولین
بار است که شوروی چنین مقدار
زنبور عسل را به خارج کشور صادر
میکند .

ایران در گذشته دین زمین
از خدمات شرکت های اروپایی
مستفید میگردد ، اما این -
مقداری نهاده از حد زنبور های
عسل اروپایی بافت آن گردید تا
از خریداری آن صرف نظر نماید
به اساس گزارش آژانس نووستی
وستی ، یکی از علل توجه به
سوی ملکه های زنبور عسل شوروی
این است که آنها برای -
شرایط کوه ها آماده اند .

خسارای اقتصادی کشور های عربی از جنگ خلیج فارس

خسارات اقتصادی تمام کشور
های عربی در نتیجه جنگ خلیج
فارس بالغ به ۴۳۸ میلیارد دلار
گردیده است .

این رقم توسط کارشناسان
عربی افشا گردیده است . در
صد و چهل میلیارد دلار به
کویت ، یکصد و بیست میلیارد
دلار به عراق ، شصت و چهار
میلیارد به عربستان سعودی
۲۱۵ میلیارد به مصر ، دو میلیارد
به اردن و ۵۰۰ میلیارد
به یمن اسپرسیده است .

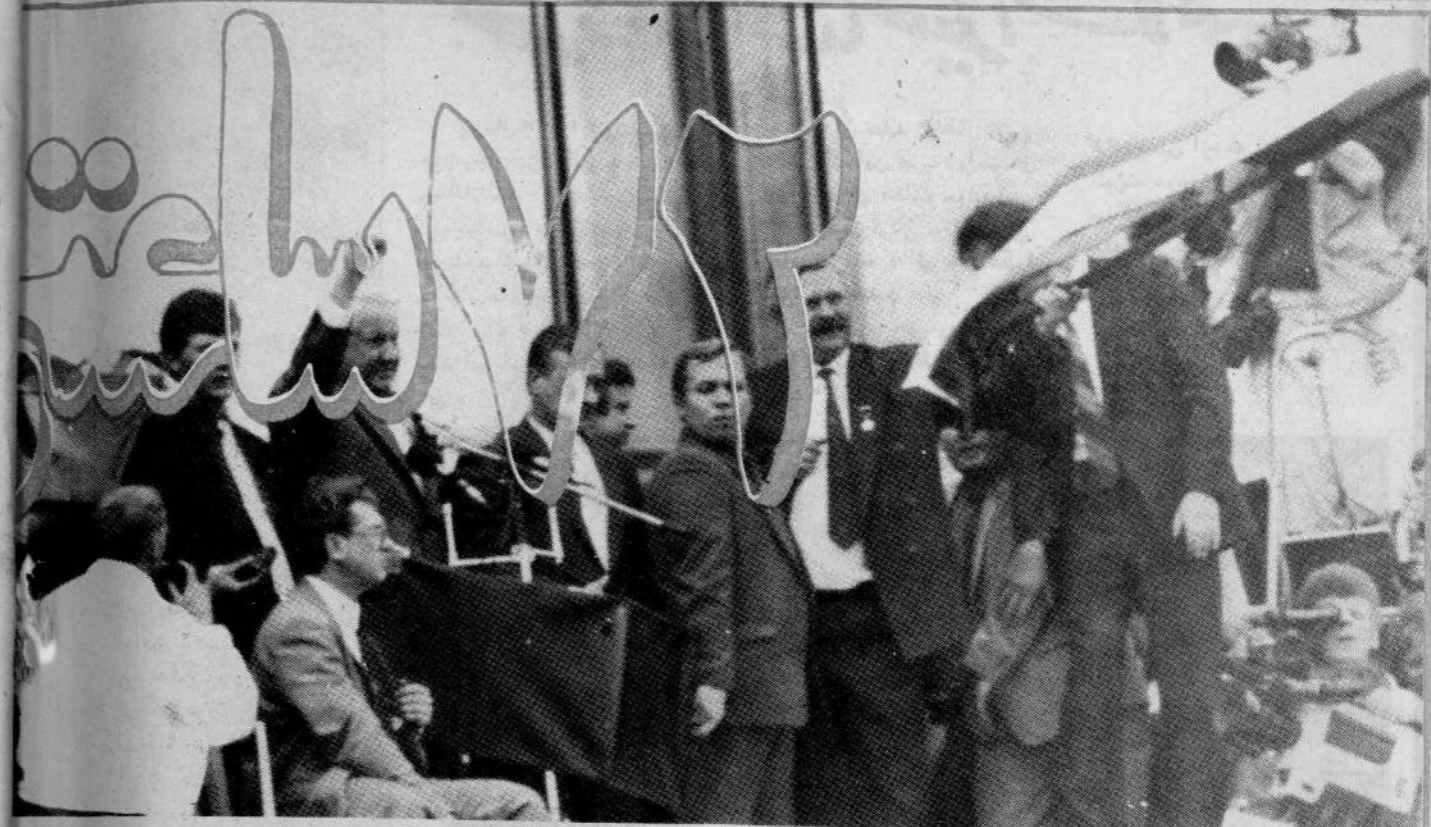


مافیای هندونیز با اقامتدنی نیشامید

کوکار در مناطق شمالی و بعداً
در ولایات جنوبی کشور و سخت
یافته است . در دو سال اخیر در
اندونیزها (۲۰۰) هکتار زمین
تحت زرع بوته های جواد مخدره
کشف و مقدار ۱۲ تن چرسید -
ست آمده است .

پانزده سال اخیر تعداد
دین مواد مخدره در اندونیز -
نیزها پانزده بار افزایش یافته
و بالغ بر (۸۰۰۰۰) نفر گردیده
است .
به عقیده مقامات اندونیزها
در آغاز سال های ۱۹۸۰ مزارع

کابل ساجد که جهان را تکان داد



یلتسن جسورانه رهبری مقاومت در برابر سوسیالیست ها را به عهد نگرفته.

به یک قرن مشعلداران پشه های این حزب بوده است شدند. ظاهراً از عقب مانده ترین تلویزیون ایران خواست ها چیزی بیش از امواج احساسات چند نماینده لیبرال تلقی نمیشد. بعضی ها فکر می کردند که "نه" حزب کمونیست آنقدر رها ضعیف نیست که آن را بتوان با چند پیشنهاد مخالفین از صحنه برداشت. مخالفین با ۱۵ میلیون عضو و با نفوذ و سهم در تمام دستگاهاها - کمیته

نه یک اکت ساده و نه یک هیجان پیروز مندانه، بلکه یک حرکت تاریخی بود. بدینگونه روسیه بر ارکان عظیم قدرتی که با انقلاب اکتوبر در ۱۹۱۷ پدید آمد، خط بطلان کشید و به یک عصر خاتمه داد. عصر انقلاب سرخ کمونیستی که به وسوله بلشویک ها تهدید ابگذاشته بود. در موکرات ها به ترتیب خواستار انحلال حزب کمونیست ملی نمودن در این راهی های آن و قطع نشریات روز نامه آن پروا داد که طی نزدیک

پیش می کشیدند. ۱۰ جلسه پارلمان روسیه و روز بعد مینتنگه یک صد هزار نفری در ماسکو به محل تبارز این خواستها مبدل شده بود. پرچم سرخ کمونیستی با پرچم قمر سیاه روسیه با هم آورده شود و به جای آن پرچم سه رنگ روسیه تزاری به اهتزاز درآید. این نهاد در پارلمان روسیه پذیرفته شد و چند لحظه بعد عمده شاهد برافراختن پرچم روسیه تزاری بر فراز ارکان عالی قدرت در این جمهوری بودند. این

هنگامی که میخائیل کوبا - چف رهبر نجات یافته شو روی ساعت ۳ صبح از پله های هواپیما در میدان هوایی نوکو واپا - نین میشد آثار خسته گی عمیق از سهوا پیش پیدابود. در تاریخ شوروی این اولین بار بود که رهبر برکنار شده با معاذ پر صحنی "باتکبه براراده" مردم صلاحیت قانونی خود را دوباره بدست می آورد. اما گریباچف را آتانی عهد تا "نجات" دادند که دستاثر تلقی نمیشدند. همان وقایع سابق که نه به او بلکه به رئیس جمهور یلتسن باورداشته و در میا رزه د شوار علیه کمونیست های محاذ فظه کارراه درازی را یکجا طوسی نموده بودند.

دموکرات ها با برگشت رئیس جمهور بوشترازا و موقف خود را در افکار عامه تحکم بخشیدند. آنها به مردم حالی می کردند که: یاران گریباچف علیه او توطئه کردند و ماتو طئه را سرکوب نمودیم. نه برای آن که قدرت را بدست آوریم، بل برای آن که دموکراسی را نجات دهیم. پیروزی همیشه سرور نشاط و بالا خره احساسات را به بار می آورد. دموکرات ها روز ۲۱ - امد ۲۲ اکتبر را با شور بزرگ آغاز نمودند. پیروز مندان در میان امواج احساسات خواستهای شان را یکی پی دیگری



یک روز نالت انگلیسی گفت: یک بختی گد با حیف در حال حاضر این است که مردم ارزش او را نمی دانند.

نوشته دو کتورف هر طنین

همزمان کودتای ناکام در اتحاد شوروی و پیروزی بر آن (۱۹ اکتبر - ۲۵ اکتبر) مدیرمسئول مجله "سیا وون" همراه با یک عده ژورنالیستان افغانی در ماسکو اقامت داشت. وی در بازگشت به وطن گزارشی و تحلیل جریمان کودتا و انقلاب ۲۲ اکتبر را که به پیروزی دموکراسی در شوروی انجامید، گام به گام از راه اخبار منقعه به نشر سپرد. از آن جا که مجله "سیا وون" خواننده گان ویژه خود را در ونیز به خاصر آن که این مطلب جالب و مهم به وسعت و فراختای بیشتر به دسترس خواننده گان و هلاقه مندان فرار گرفته باشد، اینک قسمت دوم گزارشهای مذکور را بدون هیچ تزئید و تصرفی به نشر میسپارد.



۷۲ ساعتی که جهان را تکوان داد

در مصاحبه مطبوعاتی میخائیل گورباچف عصر همان روز از تلویزیون بیون شوروی پخش شد و نیز این حدس و گمان تعویضی گردید که پیروزی دموکرات ها مساوی به عقب بردن حزب کمونیست نیست. گورباچف از "صداقت صفوف کومونیست ها" سخن گفت و در حلقه رجمی هم صرف به دو عضو بیوری سیاسی اشاره کرد که به طرفداری از کودتا اعلامیه می ندادند. میخائیل گورباچف به مثابه یثا نه شخصیت صحنه حاضر سیاست شوروی از وفاداری به ایدئیسال های سوسیالیستی سخن گفت. اما فردا وقتی گورباچف در تریبون پارلمان روسیه در برابر نماینده گان جمهوری روسیه قرار گرفت و با تصمیم رئیس جمهور یلتسن در مورد معطل فرار دادن فعالیت های کمیته مرکزی حزب کمو نیست شوروی و قطع نشرات روز نامه پرواد اوسا پیروز نامه های وابسته به کمونیست ها مواجه شد. در این حان گورباچف بی آنکه آهی بکشد به شاهد پاسوف چنین تصامیم پرخشس مبدل گردید. به نغمه رسید که دیگر صفحه کاغذ روز خورده است طی چند ساعت به دفاتر کمیته مرکزی حزبیکه از کودتا پشتیبانی نموده بود، مهر زده شد و پرواد اوجاز منشر شماره فردا رانیافت و گورباچف اعلامیه می را در مورد استعفا از مقامش به حیث منشی عمومی و عضو کمیته مرکزی حزب به آگاهی عام رساند. قابل تصور نبود که حاکمیت هفتاد و چهار ساله کومونیستی طی چند ساعتی درهم بشکند.

پیروز مندانه که در دفتر دموکراسی را در دست داشتند مردمان عادی بودند که از خانه های شان به جاده ها ریختند و با دستهای خالی در برابر تانکها ایستادند. حزب کومونیست

است. پیروزان که گورباچف پایه کرمین بگدارد مرکز قدرت با مقاومت دموکرات ها علیه کوه تا به قصر سپید روسیه انتقال یافته بود و اکنون گورباچف صرف یک انتخاب داشت: چون حق

یستهای مانند شوارب ناسازی ویا کوفلیف این جاوان جاعلیه او ایراد نمودند و حتی ویرا به خاطر اتنا به کومونیستها مفسر کودتا شناختند. به گفته یک ژورنالیست



را اشتباهات خود تریه ورطه انداخت: پشتیبانی خاموشانه از کودتا سکوت سه روزه در برابر اعمال پوچست ها و عدم درک واقعیت های زمان اینها همه به رئیس جمهور یلتسن و پارلمان و امکان داد تا در صدور فراموشی شان برای انحلال حزب ونشر ات آن لحظه می تردید به خود راه ندهند.

با پیروزی بر کودتا بحران قدرت در شوروی وارد مرحله جدید شد. با برگشت دوباره به کرمین میخائیل گورباچف متوجه شد که در اطرافش از یاران دیروز کسی باقی نمانده

با پیروز مندان است پس پست های کلیدی را باید به کسانی سپرد که "مرکز قدرت" برایش توصیه میکنند و به همین گونه صدراعظم روسیه سرپرستی صدرت شوروی را به عهده گرفت و کاندید های یلتسن یکی پس دیگری اداره ماشین نظامی شوروی مانند ارد و یو-لین را به عهده گرفتند و گورباچف چون رئیس جمهور تنها ماند و شاید هم یاد لوردی و خشم به سخنان گوش فرا داد که دوستان دیروزی اش یعنی منشر

اشوروی میخائیل گورباچف در اهمیت دوگانه قرار گرفت: اولاً در جای پیروز مندان در کنار یلتسن و دیگران و زیرا اگر گورباچف نمی بود به خواست کودتا چنان در مورد استعفا نامه خود تن در میدهد پیروزی دموکرات ها کارشکلی بود. ثانیاً در موقعیت کسانی که به خاطر شور شرعایی ها باید جوابده باشند. خود را اعتماد گذشته به کودتاچیان اکنون از تقصیر خویش سخن میگوید. ولی طرف نظرات بین عوامل زنده کسی این شانس را از رئیس جمهور

گورباچف گرفت تا در تصامیم خویش امروز آزادانه عمل نماید. دموکرات ها نیز سیاستگران بدی از کار در نیامدند. آن ها به خوبی محاسبه نمودند که گرفتاری کودتاچیان کافی نیست در اولین فرصت باید عقب گاه آن را ضربه زد: حزب کومونیست نشرات آن وقت ج. ک. پ. اعتراف علیه ک. ج. پ. از همان شام ۳۱ اسدیا ۲۲ اگست آغاز شد. هزاران تن در میدان در ژینسکی به عمارت سازمان جاسوسی شوروی که یکی از مخوف ترین سازمانهای جاسوسی جهان به شمار میرفت حمله بردند. در برابر عمارت ک. ج. پ. مجسمه فلپ در ژینسکی بنیان گذار سازمان جاسوسی شوروی بنام چکوست ها که بالاخره نام ک. ج. پ. کمیته دولتی امنیت را بخود گرفت با بلدوزرها به زمین زده شد. روز ۲۳ اگست هنگامیکه از میدا در ژینسکی - میدانیکه مردم شوروی زمانی از ترس ک. ج. پ. باز آن عبور نمی توانستند و حتی همگان خارج می ترسیدند که در برابر شان مرکز چه سازمان ترسناکی قرار دارد، دیدن نمودیم تنهاستون سنگی را که مجسمه تادیشب بر آن ایستاده بود تماشا کردیم. در سنگیایه مجسمه بنیان گذار ک. ج. پ. نوشته بود: جلال فلپکم شر! این همان فلپکم در ژینسکی است که پدر جاسوسی سخن خوانده می شود. فقط مجسمه در ژینسکی پارچه پارچه نشد و مردم به تاریخ سازمان



امنیتی شوروی که مشت سنگین آن از هر قلب و از هر خانه می گذشت چله پای صاه می کشیدند. ک. ج. پ. یکنار دوی مجسمه جنگی در اختیار داشت. قوای سرحدی را کنترل می نمود و تعداد کارمندان رسمی آن به ۲۰۰ هزار نفر می رسید. از ک. ج. پ. حالا عمدتاً یک نام ماند است و دموکرات ها پیش از همه برکناری رهبران و سازمانده می مجدد آن را به مثابه یک اداره امنیت که حاضر بر سر همه و کنترل تمام زنده گی نباشد تقاضا نمودند. چیزی که امروز آغاز یافته است. ملت شوروی با پیروزی دموکراسی شمشیر دموکراسی سازمان امنیت را از فراز سر خود به دور افکند. ک. ج. پ. رفت و ترس از آن دایل شد. یک ژورنالیست شو روی گفت: "ضربه به ک. ج. پ. بزیر گریه دستاورد انقلاب ۲۲ اگست

است رهبران ک. ج. پ. عهده ترین سازمانده کودتای ۱۹ اگست بودند. طی دهه های قدرت شوروی قهرمان سازی با هنر مجسمه سازی پیوند نزدیک داشت. هزاران مجسمه کوچک و بزرگ پیرا زسالهای انقلاب اکتوبر چهره های انقلاب کومونیستی و جنگ میهنی را در ذهنیت عامه جاگزین می نمود. اما اکنون جنبش مردم راه ناپدید کردن بسیاری از این مجسمه ها را در پیش گرفته است. همزمان با برداشتن مجسمه در ژینسکی گروه های مردم میخواستند تا سایر مجسمه های رهبران اکتوبر بر آرد را بسوزانند. دیگر فرو افکند اما شاروالی ماسکو از شهریان تقاضا نمود تا خونسر دی نشان داد و کاری نکنند که آثار با ارزش هنری قربانسی

احساسات سیاسی گردد. بر عهده مردم شروع نمودند تا در پای مجسمه شاعرهای مظلوم خود را بنویسند. رهای یک مجسمه کارل مارکس نوشته شده بود: "مارکس! مرا ببخشید! یلتسن و طرفداران وی همزمان با هجوم به حزب کومونیست سازمان امنیتی و مقامات عالی ارد و در کنار بستن دروازه های نشرات وابسته به حزب کومونیست در ارگان عهده نفوذ کومونیست ها برافکارنامه یعنی تلویزیون مرکزی و آژانس تاس حمله نموده و روی سانی آن را برنار ساختند. آنها هیچنان در نخستین روز پیروزی، رئیس جمهور گورباچف را از اقتصاد به وزیرخا رجه آقای بسمورتیخ که به نشر دموکرات ها خاموشانه با کودتاچیان همکاری داشت، بر حذر داشتند. بدینگونه پیروز مندان دموکرات طی سه روز بعد از پیروزی (۲۲ تا ۲۴ اگست) سه هرم عهده قدرت یعنی نیرو های مسلح و وسایل اطلاعات جمعی و ارگان سیاست خارجی از دست کومونیست ها خارج شده و هنگام اقامت در ماسکو در جریان سه روز بعد از پیروزی برکودتسا چنین به نظر می رسد که کشمکش نوب بر سر قدرت وضع را در مسیر بسیار مهم قرار داده است. در یک مهز مدور تلویزیونی نمایندگی بی از روز نامه دموکرات ها بنام "کورانت" عاف و ساده پیشنهاد کرد که در برابر گورباچف در راه باقی مانده است: استعفا یا مبدل بقیه در صفحه (۹۰)

امروز سفر با بومسنگه ۷۲۲۷ فاصله یکساعه راه پاده میدان پایتخت و بلخ را تا چهل دقیقه کوتاه ساخته و انسان مسافر را به پرنده بی مانند می سازد که مجبور نیست حد اقل يك پام تا غام با عبور از ارتفاع سالنگه سفر کند. وقتی هوا پیمایال گرفت پایتخت و از هوا پیمایا تمامای خاص داغت شهر و خیلی به هم چسبیده و خانه های به هم بغل داده حکایت قدیمی صمیمیت مردمان قدیم را به یاد میاورد و که خانه های شان با هم بود و دروازه بی برآی ورود داشت همسایگی و همپربانی بود. آنان هم دیگر را نمی کشند و اگر ضرورت میشد بخاطر هم تا حد کشتن قربانی میدادند اما حالا ؟

نشست

پسودن پل هوایی در چهل دقیقه و خیلی هم ساده مسر نمیشود و زور زور لا زم دارد تا پس از زحمت فراوان تکست بدست آوری و سپس لا اهل برای پروازی که ساعت يك بعد از ظهر صورت میگيرد و صبح وقت به ۷ بجه در برابر سپاهان تلا شى دست به ادب و احترام ايستاده باشى و فقط فاصله پوسته انبوشی و ترمینال که کمتر از يك كيلو متر است و دو ساعته راه است. اگر بار و بسته باشد مبلغی هم به همراه و تا آنکه به شهر مزار شريف برسى و معجزه را تماشا مى کنى که يك هوا پیمای مسافر در يك بن ۳۰۳ با مال و آل باید به شهر بروند. به کس چى که مسافر چى حال را از سر مى گذراند و اما برای مسووب این مقامات و تیز رفتار اما نه است.

در شهر دعا

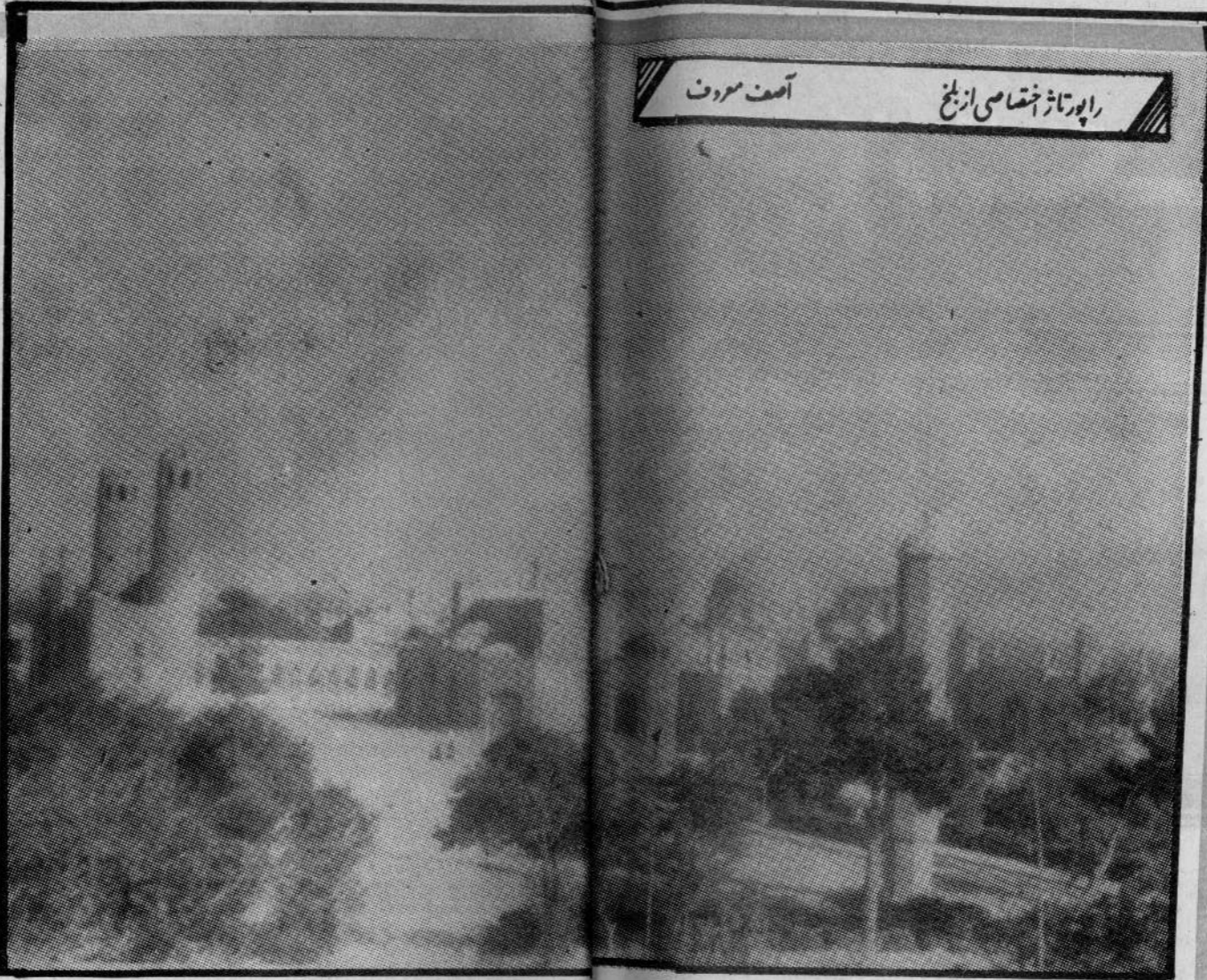
سهر وسيل عامقانه شهر و دن رابه نیاز و دست رابه دعا میخوانند. بارگاه مولاعلی (رض) مزدحم است. موبنان به دعا آماده اند و گنبد بلند و سینه بزرگ برای شنیدن فریاد هادا رد قران میخوانند دعا میکنند

وسپنه هیواری سازند تا خدا بگره صمیمیت را دور کند و همپربانی را جازى خدا بزرگ است (الله اکبر) و مودن به نماز فراخواند و اینجا همیشه دعا است و اینجا همیشه به دعا است. آینه مردم می راکه جنگ اند و هگین ساخته و همینجا آینه در مسجد و مزار و ستان خدا تا در حضور خدا ایکتا سجده بگذارند و تو به

مردم در پروز و امروز

در پروز اینجا مثل هر جای دیگر مردم می بودند و کتکتی و کتکتی سیاست بودند و کاری می کردند آن وقت شدند که کی در دولت و حکومت است و لقمه نانی می خوردند و خدا را شکر میکردند. جنایت کم اتفاق می افتاد و مردم از سفر های خود يك عمر قصه و خاطره داشتند و گاهی ناپ تیرین خاطره برخورد با سارقان و دره زنان مسلح بود ارباب و دهقان نظم در را مقرر میکردند و عده بی در شهر در سایه قانون مدنی زنده گی داشتند و ظالم و مظلوم نبود و اما مشهور نبود و کمتر کسی جرئت داشت کسی را بترساند و اگر دستی به قتل آلوده میشد و در سراسر کشور خبرش می رسید و او منفور و مقهور می شد. گشت مصری ها در حقینده گان آرمزیده یاد داشتند داشتند: "من کسی را ترساندم". اما امروز کمتر کسی خواهد بود که روز جزا از زمره آرمزیده گان به حساب آیند. حرمت و رفعت زنده گی را و موی از سخنان مردم فریب و همچون مقوله "حمله و دفاع" در نبردهای مشکوک و مغفوب و لکه دار ساخته است و آیا امروز تعداد سارقان همانقدر است که باید از آن خاطر بی حکایه شود؟ امروز ارباب وجود ندارد و یعنی فرغی کنیم ظالمی وجود ندارد اما دروغ و فریبکاری داران زیاد اربابان و حاکمان جدید اند. مالکان ایدیا لوزی آنها این که خود را حق داد و اند به حریم زنده گی و نفس آدمی دست دراز کنند و مقام قضاوت بی عدالت تکیه زد ماند

راپورتاژ شخصی از بلخ / آصف مردوف



در شهر مودل
در تابستان امسال مزار شريف خيالی گشته بود

روانم را حثایت دختری که در حومه شهر قطعه قطعه شده بود و کوچک ساخت. بلی و ترسیدم. آیا آنجا خدا حضورند اوست تا آنها می ترسند تا اینجا و آنجا:

مردم را جنگ سرد رگزیان کرده و شهر و آن از حمام هشواره سودازده و بورتک بود که مردم خندیدن را سالهاست که فراموش کرده اند و هنوز حکایت تلخ از اژدهای دهفت سردارند که هر سال دو شمسزه بخت شهر را به قربانگاه میخوابست و حالا جوانترین مرد را هر خانه مسافری و هر سونه شهیدی دارد. گرچه جنگ از نفس مانده اما بجالی برای تنفس مردم نیز نمانده است. اقتصاد ویران است و کسی مسوولست چیزی را نمیتواند بگیرد و همه چیز را باید از نو ساخت. گفتند والی ها و مقامات حقش گذشته نداده و آیا مقامات موجود قادر خواهند بود و کاری انجام دهند؟

چس نیست ؟

اگر همه نبود ها و کبیر را نگویم و لا اقل اگر نگویم که اسان در تابستان سوزان و شهر خیلی تشنه ماند و دین بزرگ بردوشم باقی خواهد ماند. تشنگی تابستان زمین بلخ را تلخ ساخته و مردم را بسنه جستجوی آب کوزه بردوش. آب در شهر نیست. چاه های عمیق که با حسن نیست حفر شدند و متاسفانه در برخی نقاط نتیجه منفی داد و چون چاه های منازل را خشکانند. در شهر ۱۷ حلقه چاه عمیق فعال است که کم است. بخش ملل متحد و ده همکاری داده است و اما مشروط به همکاری حکومت نوزاست. به یاد مردم قدیم که نهی از آب آموارده بودند و پاپ لاین آب را تا دروازه شهر رسانند اما پیش از بیست ساعت جان ندادند و گفتند برای آوردن آب به نسل ضرورت است و اما مردم میگفتند اگر قبول باشد همان بهتر است

به آب کاری نداهیم و ولی هر دو نبود.

امروز که شهر مزار به وکسی از با آینده ترین شهر های کشور و چهره عوض می کند و حکومت باید در حل این مشکل هر چه ضرورتی اگر اقدام کند هم ثواب است و هم خرابا.

وضعیت موجود مهیای شهر که سالها پیش آنرا دیده ام خیلی کم تغییر کرده است یعنی در شهری که جنگ جدی وجود نداشته و نیز کاری نشده که حساب شود. مردم به رهبری جدید در ولایت و شاروالی امید فراوان بسته بودند و که اگر آنان کاری را که دیگران انجام نداده اند و انجام بدهند کم کم در باره قاطعیت و جدیت صحبت میشد. یکتن از قشود و ندان که از کود و برق آمده بود گفت (مادر گشته به مسوولین میگفتم: رشوت بگیرند اما کار هم کنند اما آنان چور کردند و کار نکردند و حالا اگر راست را بگیریم اینست که باور کم شده و ولی باز هم امید وارم مسوولین جدید کاری کنند که گذشته تلخ کار نکردن ها جبران شود. شخص دیگری که میگفت و شاعر است و در گذشته عضو حزب (حزب حاکم بعد از شور) بوده است گفت: "چون مقام در اینجا برای يك قرن يك خانواده را تاهمین می کرد و در بلخ جز بیانیسه انتقال بی و چیزی دیگر خاطر نداهیم که از جانب مسوولین انجام یافته باشد و کو آن عمارت رسا ختمان عام المنفعه و یا فابریکه جدید و زمین بایر که آباد شده باشد و کی که معلوم میشد خیلی از مقامات حاکم در محل ناراحت است گفت والی ولایت ۰۰۰ در صفحات شمال) در فابریکه در نزدیکی اما مقام بلند رتبه حکومت "سابق" هیچ اطلاع در مورد او راجد نمیگرفتند.

شهر وند و میگفت: "مسوولین امروا که خودشان موجب بلند رفتن قیمت های شدند و مثلا اگر بر آورد يك پروژه دو صد میلیون تخمین میشد چو صده لاله صده بر گرد آمد



بودند. دیگر در فیلمهای شعفی
 امر-اکبر- انتونی و شمار دیگر
 از فیلمها به سه تاییها تبدیل
 شدند.
 از آنجا نینده کرکترهای فلسف
 ایجاد تصورات مرد هاست
 کتاه اصلی هنرپیشه هاد رسنهای
 خند عبارت از آغاز استفاد ماز نقش
 آنها به مثابه وسیله آشنا شدند-
 نش و تلاثر برای زنده گی کردن
 توسط تمثيل میباشد. انسرا و
 چون میکنند. این مساله در-
 مجموع ناممکن بودن عشق را-
 در جامعه هند برای یکسوف
 میسازد. چنانچه تمايلات جنسی
 درد رزون اجتماع اجتماعی مقتصا-
 دی مافراد دارد. همین موضوع
 باعث تباهی یک تن از هنرپیشه
 های خدایی با استعداد ماکرید
 که خداوند آن را برای ماتحفسه
 داده بود. این هنرپشیدون
 شک میناکارست. اکنون تقریبا
 تراژیدی او در عصر جدید حو-
 ادت در زنده گی یک هنرپیشه
 دیگر تکرار میشود. بلی ریکا
 میگوید:
 همیشه در احساسات عظم را
 از دست داد ام. به آنچه پا-
 یان عشقی داشته باشد. ممتقد
 نیستم.
 بقیه در صفحه ۸۲

شان با هم پیوند ناگسستن داد-
 زنده. با احترام حرف زده ام.
 دلپس ماد هو بالا راج کیسور
 سرکس، گردت. و خیده.
 دیوانند و نریا هنوز هم در
 خاطره غای مانقش بسته اند.
 البته این مساله با فیلمهای که در
 سالهای قبل از هفتاد ساخته
 شده متفاوت است. چنین
 فیلمها عبارت اند از: زنجیره
 دان، قربانی و نقد رکا سندر
 که در آنها سس به گونه های
 اجتناب ناپذیر با حوادث و چار-
 جنگالها (مردانه گی) پیوند
 دارد و بیشترین درامه ها و حو-
 ادت از تقوی و تسلط یک جنس
 برجس دیگر منشا میگیرد. به
 این ترتیب قهرمان در دفاع عام
 و تام از جوانین جامعه و دولت
 میراید. سمبولهای قدرت نا-
 برابر در چنین فیلمها یدتخانه
 آشکار شکسته هارتهدید هادر
 جهت پیشرفت بالقوه تجار و زها یا-
 شد و یا شاید هدف استفاده
 نادرست از برهنه گی دختران
 ویا نگاههای دزدانه آنها
 باشد
 هیچ کدام از فیلمهای نوع بالا
 جای شک را در مالوت مرد باقی
 نمیگذارد. یک جوهر پسر-
 دختر که بمثابة بیت تراشید شده

خاطره غای اخیر از هنر-
 پیشه مان فلم را صاف و ساده به
 خاطر دارم. ماد جو بالا نر-
 گس، نس، شریا و بیثا رای
 شمهی شان زیبا رویان بس-
 همتا بی بودند که فقط حساسه-
 نای عشقی و تراژیدیهای زمان
 را آفریدند. آنها ستاره های
 بودند که به انسان، خداوند،
 گلها و کودکان عشق میورزیدند.
 شور و هیجان پر بار آنها را میتو-
 ان در عقب موسیقی پر شکوه
 شان مشاهده کرد.
 تابه سالهای شصت فلم-
 سازان ماعلاقه مند تجسم عشق
 دختران بودند. برای آنها
 دختران منبع فرو نشاندن عطش
 شهوانی به شمار میرفتند. این
 مساله روابط متقابل را بین ها-
 شقان ایجاد میکرد. آنها یکد-
 یگرشان را میشناختند. برای عشق
 میزیستند و برای عشق میمردند.
 قهرمان، بدون احساس خوا ر
 و زار شدن نمیتوانست با اعتقاد
 تمام خود را به معشوقه اثر را-
 گذارد و معشر اش نیز با همان
 گرمی پاسخ متقابل بگوید
 در ستایش او واژه فلم آئینه میسی
 میشد که با عظمت و شکوه عشق
 خود را در آن میدید.
 ماد رمورد آنها بی که نامهای

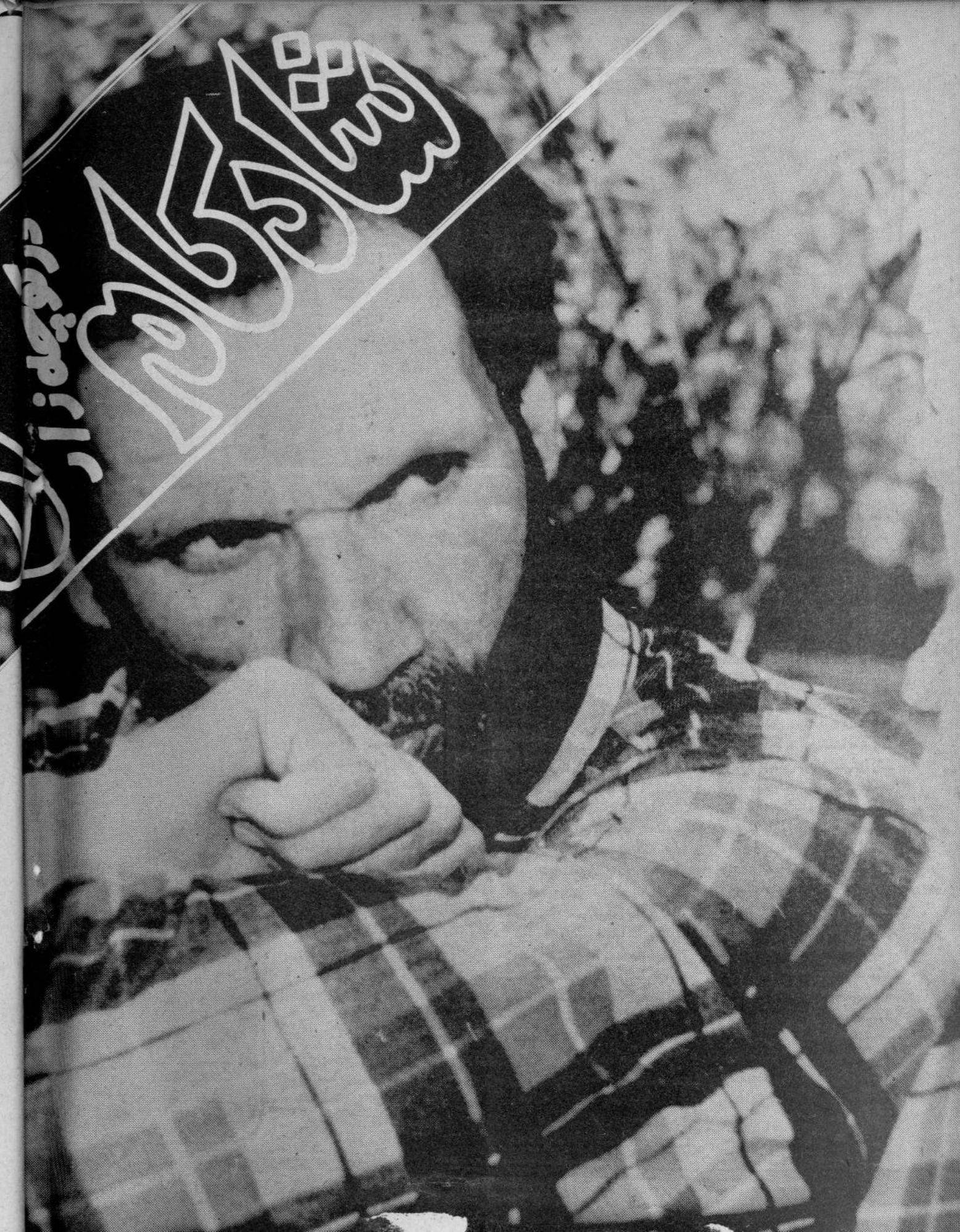


برای یک فرد
 عشق شوق
 از زلفش زلف آرد
 مگر برای یک زن سفد
 زنده گی او است

هدیه های



عشقی مشک



فرهنگ و هنر

در پیچیده از

اگر از کنار عرصه قضاوت کنیم باید بگوئیم که هنرمند پیوسته رویاها و تخیلات خویش را با تغییر شکلهای دلخواه چنان به آرایش و پیرایش مینشیند که پدیده هنری وی قبل از همه برای خود و سپس برای سایر هنرپذیران پذیرفتنی آید. اما آنجکه ناگزیر از رفتن آن میباشیم

بازی برگردیم به توانمند - یهای پویانگرا نه و روح بیقرار آفرینشگران شماره آزاد مهای اندکی که قادرند برای نهانخانه

بجان این نکته گرهی است که روح رمایه تخیلات آدمی به ویژه هنرمند از کدام سرزمینهای تجربه اندیشه و برداشت جان میگیرد؟ شاید و به گمان اغلب که دست یافتن به چنین خواستی نه از خود در یک لحافه راز پنهان مانده است به گفته بانوی هنر منج همروزگار مان دکتر سیمین

مکن آ - آدمیان به گناهان شان اعتراف میکنند اما بسه تخیلات شان هرگز و شاید دیگر اینکه تخیلات اصیل و حقیقی همواره در ماله رازها نگهداشته میشوند

هنر تجسم و مظهر جادوانه - کی آرزوهای آدمیست روا - نشناسی هنر با تمام قوا میگو شد تا غیبت و نقیض خواستها و آرزو های روزی انسان را بشکافد تا به رزند هنری آن راه بسرد و زیرا یابتن کلید در همین جابه در میخورد

بازی برگردیم به توانمند - یهای پویانگرا نه و روح بیقرار آفرینشگران شماره آزاد مهای اندکی که قادرند برای نهانخانه

ضمیمه تالیات و تخیلات خویش بیشتر از یک درجه بکشایند آثانی که استعداد خویش را

در چند رشته هنر به آزمون گذاشته اند. عبدالله نوایی هنرمند بیست که چهل بار شاهد شکوفه گرفتن شاخهها در باغ زنده گی و دیواره قزو ریزی آنها بر کستره خان بود ماست اما گوین غنوزشا - دایی چه بر اثر از حسرت روزهای رفته نشانه هایی به دل ندارد

او که بهای عمر را با با نده گی و با رفتن تمام پیوسته در هکد ار دشوار گذار هنر برداشته و نقش بسته است. انکار صمیمیت بیان ناپذیر جوهر هنر او را از خمسان دور دستهای ایام به نام عدا - زده و نبرد خویش فرا خوانده است از کودکی به علاقه و گرایش زیسادی به معنای و رسامی داشت و به جای مشرقالقبای در کتابچه خط و گل و درخت میکاشت و عشق به ترسیم خط های درهم و برهم در واقع یلی - و شاید هم نخستین - عزیمت راهداری و چراغداری - برای او به سوی اقلیم های نسا - شناخته هنر و ادب بود

آهسته آهسته او از پویه آرزو نمایش پیش گرفت در ریاضت سالهای مکتب شور و حال شاعری به دلش شرف افکند و برای اولین بار با فرجه آزمایی های خویش تخیلات شاعرانه اشرا تحویل قلم و کاغذ داد و تا اکنون در حدود دو صد قطعه غزل و دو صد و پنجاه رباعی و هشتاد پارچه شعر به اوزان آزاد دارد

آن سالها همدانیهای شیدا این روایسته گی روحی عبد - الله نوایی به طرز کلام عارفانه عاشقترین شاعر زمانه هامولانا جلال الدین محمد بلخی بود او پیوسته میخواند و مینوشت و میسرود

سراجلم با علاقه مندی و ذوق - اقتدی تمام لبسه حبیبیه را سو - افقانه به بیان رسانده و آن سان که میخواست شامل پوهنسی زبان و ادبیات پوهنتون کابل کردید او آرزو داشت در فاکولته ادبیات رشته نقاشی و رسامی

را ادامه بدهد اما اتفاقاً در - ست در همان سان بود که دیبا - رحمت رسامی و نقاشی از برنامه فاکولته نامبرده به چارچسوپ دیگری انتقال یافت و آرزو گرچه ظاهراً در هاله آرزو باقی ماند اما خان نشد

عبدالله نوایی باتکیه به استعداد و پشتکار خودی و به کمک پیشکسوتان این عرصه به زودی چاره اثر نقاشی و خطاطی و رسامی خود را به معرض نقد و نمایش گذاشت که از آن میانه تابلوی "گو شواره" بر - نده جایزه مقام اول گردید

او مدت چهارده سال پس از ختم تحصیلات به حیث معلم ادبیات در لیسه حبیبیه ایفای وظیفه نمود اما روان پوی - یشر تر او را به سوی دیاران راز ناک و نارفته سازها و آهنگها رهنمون میکرد و به این ترتیب عبدالله نوایی شادکام شد و به آوازخوانی روی آورد در آغاز کار آهنگهایش از ساخته های نسیان بود اما بعد ها خود ش تصنیف پردازی را دنبال نمود

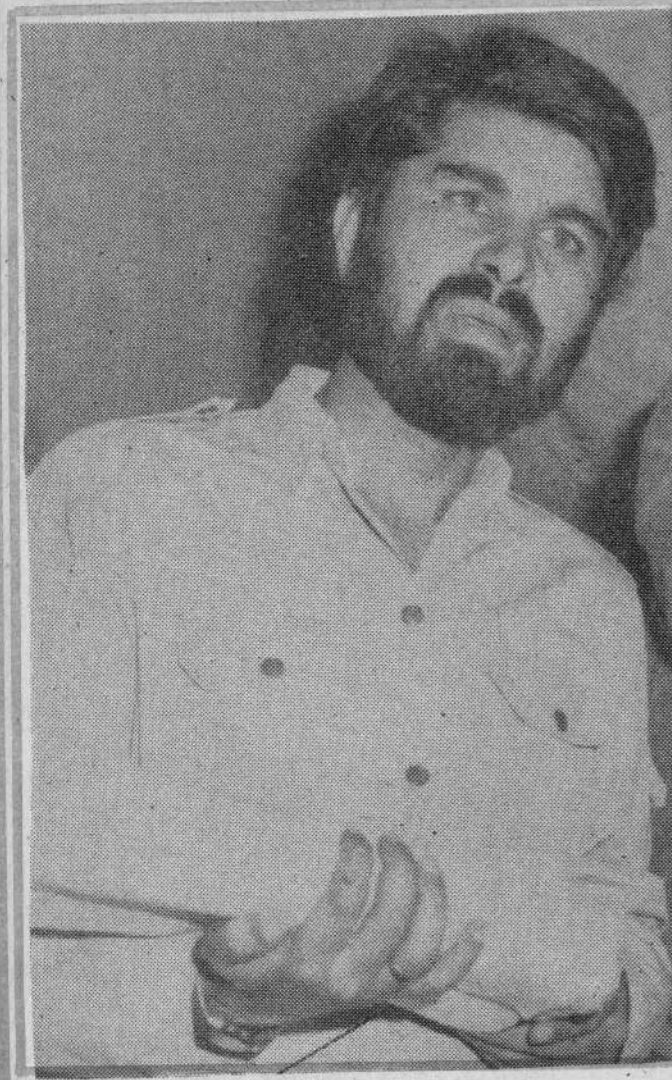
شادکام طی یک دهه پس اندکی بیشتر که به آواز خوانی پرداخته است در حدود صد پارچه آهنگ را دیوین و سی و پنج پارچه آهنگ تلویزیونی را پیشکش هنرپذیران و همراخوا - یان هنر نموده است

برخورد شادکام با موسیقی از نوع دیگر است او میگوید من در هنرم عرفان را جستجو میکنم و میخواهم در صحر تاسر زنده گیم قدسیت و صداقت موسیقی پرتو افکن باشد من تالا مکان عشق و احساس در موسیقی همرو سباحت میکنم تا آنجا که در هاله اندوهی شهرین از خویش خود بهره می آیم

چنان که از شخصیت این هنرمند ستودنی پیداست در باره اش گفتنی می آید که نمیتوان پرده بی را میان خودش و شما بیل هنرش دریافت نمود او حقیقتاً

نکته‌های پیرامون سریال کمدی

نوشته: گورگنج



چون هرگز مختص برای شهر کابل نبوده است.

- آنگونه که قبلاً نیز گفته شد انتخاب ککرها در موارد بسیار خاص دقیق و مناسب نبود. مثلاً نباید جهت اجرای نقش پدر یک خانواده مدون چهره‌ی بدون اندکترین پیشینه سرتشکیل بر گرفته می‌شد.

- جاداد دشنامها با آنکه از متن زنده‌گی گرفته شده باشد، مطابق نورمهای هنری سناریو نویسی نیست، چه در متن زنده‌گی هزاران نوع کلمات زشت و دشنامهای گوناگون وجود دارد - که نمیتوان توسط آنها به بیکسر ریالیزم زینت بخشید.

محنت و تلاش همه دست اندرکاران سریال که نمایانگر بیکرانه‌گی محبت و احساس آنها در برابر هنر و جامعه میباشد، از هرنگاه ستودنی و پایسته‌گی آنج گزار است.

امید داریم آفرینشگران و هنرمندان خود ما همواره باتهمیم همچو نمونه‌ها هنر اصیل خویش را در انبوهه آشفته بازار هنر بیگانه و بازاری که به سوی سوادت مبرود به هنر پذیران به از شناساند.

نه از تشبیل باز یکران - به ویژه شادگل.

نشان دادن تفاوت شهر و روستا در برخی از فلمهای صد آغاز، بلکه تقریباً در تمام کشورها یک شگرد سینمایی شده است. اما شادگل را مهربان تقلید زدن از صد آغاز می‌رساند. زیاد دور از انصاف خواهد بود.

- بومورد نخواهد بود اگر از توانمندی تری منسون مقصودی در نقش شادگل روستایی به مثابه یکی از ویژگیهای منحصر به فرد این سریال یاد شود.

(بدون شك تکانه درونی حرکت پیشرونده این سریال در هماهنگی کامل هنرمندان نهفته میباشد.)

با در نظر داشت بضاعت جامعه فرهنگی ما و امکانات تشدد کونپوی زوی اولین سریال افغانی است که توانسته است از هان عامه رایبه خود معظوف سازد.

نیازی از کاستی‌ها:

- در سریال قسمتی از صحنه‌ها زاید و فرعی اندک می‌شد. از آنها صرف نظر شود؛ خو مثال برای یک روستایی مداری را کرد هایش تازه‌گی ندارد.

نکته‌های پیرامون سریال کمدی

فصلیه مسوری سریال دکو - ندی زوی که تمام صحنه‌ها و حالات به گونه مستقیم یا غیر مستقیم به دوران آن می‌چرخند عروج و ارتقای تمایز و تضاد الف میان زنده‌گی شهری و روستایی به سوی یک اوج است؛ که بر - خلاف شماری از تیورهای جامعه شناسانه سخن به تضاد و آشتی ناپذیری جانب هانمیر - سد.

روستایی اندیشه گرفته، با دنیایی از امید و آرزوی برای به شدن زنده‌گی به شهر می‌آید. و بقیه سرا پا قصه قصه ساده دلی روستایی است که در هر جلوه اثر رنگ دیگری دارد. به گفته پیشکسوتان، هنر سر منخیت یک پدیده واحد القاء شونده با روستا و روستاییان همان انس و الفتی را دارد که روستا و روستازاده‌گان با - سرت.

یکی از میوزه‌های غیر قابل انکار سریال دکونپوی زوی، داداشتن جلوه‌هایی هنری اصیل و ژرف افغانی است؛ مثلاً از انتخاب ککرها که تقریباً همه به جای خویش مناسب و یگانه اند، تا طرز صحبت کردن افراد هر کس به زبان معیار و دقت خود حرف می‌زند (حتی لاله - هندوی فالهین در نقش فرعی اثر).

سریال یک محصول تعدد اصطلاح پرستاره است. قسمت زیادی از هنرمندان نیز در سنگینی آن نمیتواند بی تا شری باشد.

- این پرداخته کمیدی افزون بر و ظریف سه گانه اجتماعی هنر، در هر بخش فراهم آورنده اسباب خوشی تماشاچیان بوده و با تمام قوت خنده را - پیشکش نموده است، که به هیچ وجه قابل فرو گذاشت نیست.

- سریال در تمام ابعاد جاری خوش به دور از هر نوع تاثیر پذیری و تقلید گرایی است اگر به عمق افواغات مبنی بر تحت الشعاع صد آغاز - دن توجه نماییم، روشن میشود که این وجه اشتراک قسمی از یگانه‌گی محتوی منشاء می‌گیرد.

شخصی، اینجا و آنجا، بین آنانی که سریال را تماشا کرده بودند تبادل میگردد. به دفته یک تن از بیفنده‌گان حساس و کنجکاو و بیایید بزمیم این نکته، جالب و استثنایی را که بدون شك هیچ پرداخته تصویر سینمایی کشور تا همین حد در میان مردم مورد بحث و تبسره قرار نگرفته است. شاید به دلیل اینکه عقاید و اندیشه هادر باره این سریال از همدیگر بسیار متفاوت و گاه حتی متضاد بوده است.

باید دید کلی میتوان گفت که داشتن مواضع و نگرانیات خاص درباره این سریال همزمان با نند معیار دلی بسته‌گی دارد:

- تمایلات سلیبه و ذوقیات متفاوت فردی.

- حقیقت تعلقات ملی با طیف نسایی گسترده و درجه ارزشمند این گونه پیوندها.

- طرز تفکر درباره مسائل اجتماعی.

- پیشینه زنده‌گی شهری یا روستایی فرد.

- سوسی زوی نه یک پدیده هنری بلکه سرا پاربخندگی و ابتدال بود.

* در این سریال هم شهری ها و هم دهاتی هاتو هیس و تحقیر شده بودند.

* سریال دکونپوی زوی یگانه و اصیل ترین پرداخته واقع بینانه جامعه افغانی بود که در آن حقیقت‌های انکارناپذیر زنده‌گی خود ماری پر - ده تلویزیون انعکاس داده شده بود.

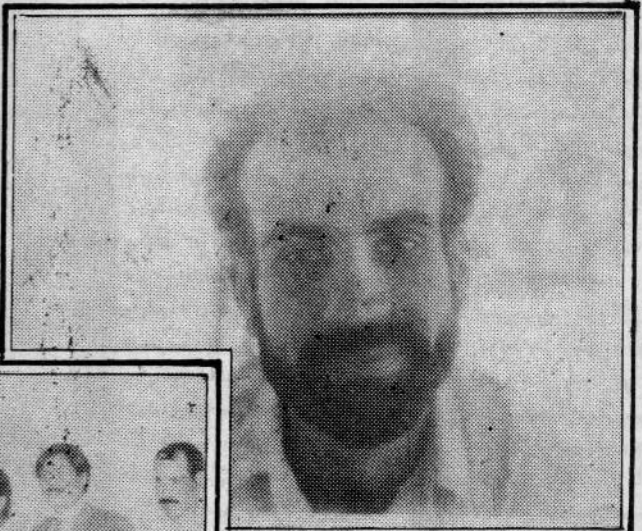
* سریال هر به بود صدبار جالبتر از فلمهای بازاری و تجاری است که تماشاچیان افغانی خویشتن را از لحاظ ذوقی بدآموز کرده اند.

* سریال به دختران کابل اهانت صریح کرده بود.

* سریال یک تمسخر بهیوده بود.

* اولین سریال افغانی به هر نوع استقبال می‌آورد، به خاطر اینکه واقعاً یک پدیده هنری بود.

* سریال به هیچ چیزی نپسازد.



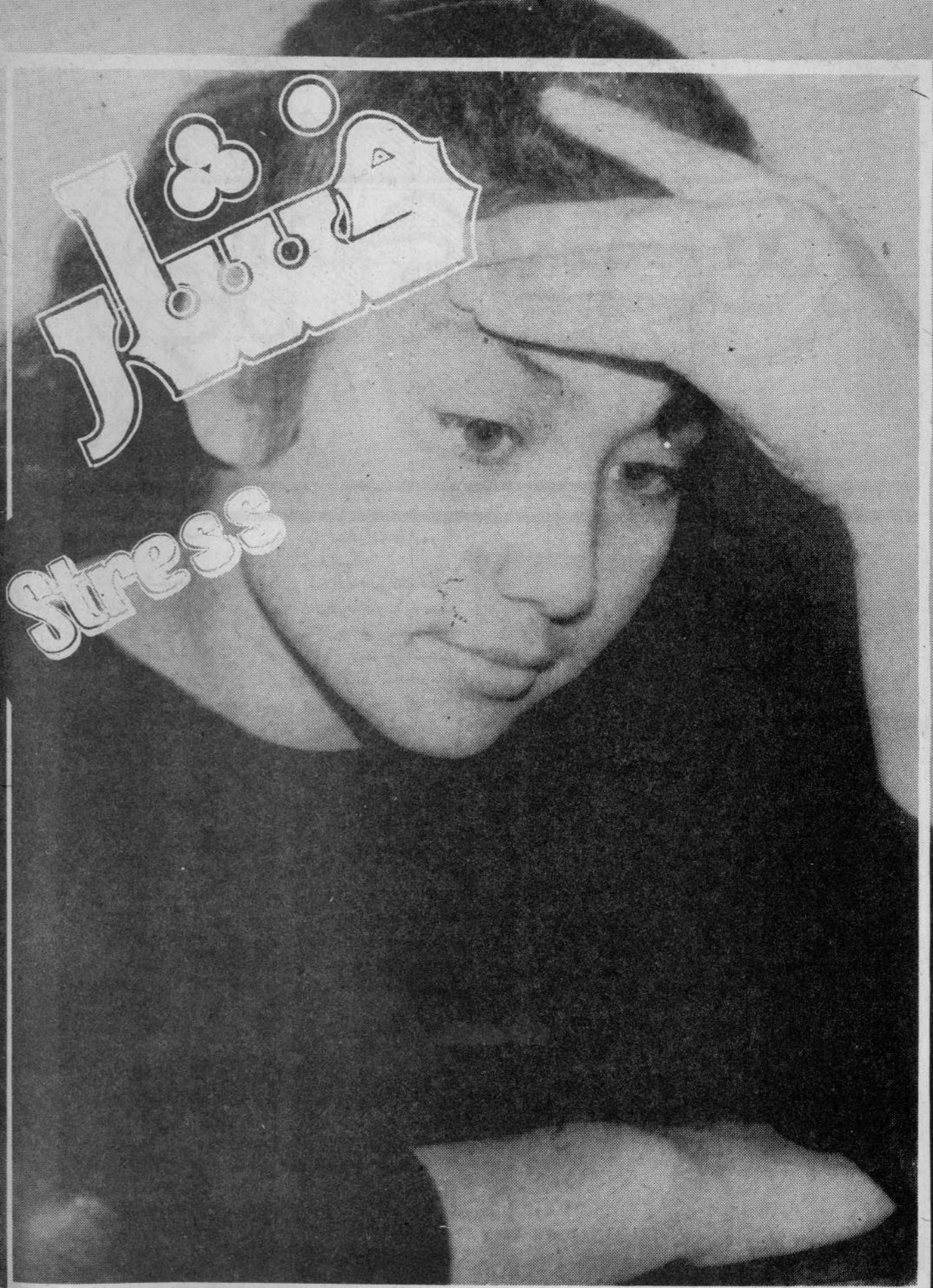
* یک محصول عالی و ستودنی که هرگز نظیر آن تاکنون دیده نشد.

* هیچ، هیچ، هیچ.

* * *

اینها بودند نخستین جمالتی که فردا و فرداهای نما - یشر اولین سریال تلویزیونی دکونپوی زوی در میان محافل





Stress

قلب ما، تنگی می کند. بهینه حالت فرسوده و اذیت کننده روانی با منشاء نامعلوم و ناراحتی های مجهول مغز است. بهزی- اری و پرو ز انواع خاطره های ناامید کننده و

آیا این حالتها نشانه های کداهماری پنهانی اند؟ آیا در دهه ۷۰ پسین تعداد همچو وقفات بسیار زیاد چشمگیر نشده است؟

چرا با چنین حالتها بی دست و کمریمان می شویم؟ راه پسر و رفت چیست؟

بازی بهتر خواهد بود بیشتر از پاسخ بد این پرسش ها بد آنیم که مجموعه این روند ها چی نامیده

تنگی سترس ما

تظهدرونی بدن را متحمل می سازد

باشوند و چی گونه عمل میکنند .

با وجود آنکه برای بهمان چنین حالت نام فضا رهای عصبی زیاد مناسبت دقیق ندارد با- آنهم آنرا در برابر واژه stress سترس برگزیده اند .

سترس به مفهوم امروز من آن تقریباً در حدود هفتاد سال قبل شناخته شد و تاکنون تصریفها و تعبیرهای گوناگونی

از آن صورت گرفته است. آنچه که اینک در محافل علمی پذیرفته می شود است و بهمانست که دکتور هلمه ناکانی ستورس روانشناس بر آوازه ایالات متحده آمریکا در مورد اظهار داشت است.

stress عبارت از تیرد مغلوبه مستمر متعارف معنای عضویت انسانست با در نظر داشت دستگاه منسجم فزونی لوزیک با تمام مکانیسم های دفاعی بدن در مقابل فاکتور های اذیت کننده و مزاحم و آزار دهنده محیط پیرامون از قبیل:

- ۱- ناپه سامانی روند های معاشرتی: ترس، خشکجه تهدید، عداوت، تجاوز و فریب و . . .
- ۲- ناپه هنجاری های غیر معمول زنده گی: گرسنگی، تشنه گی، خسته گی، فقدان امنیت، ظلم، اقبال، تحقیر و توهین و . . .
- ۳- عوامل برهم زنده تما- دل روانی، صحن: برخی از- بهما بهما ناگهانی، تراژید بهما، اشتباهات کاری و دستورهای تحمیلی .
- ۴- فضا و اتمسفر غیرعادی زنده گی اجتماعی: بحرانها، جنگ، قحطی، آفات و مجبیت های طبیعی سیلابها، زلزله ها .

که عوامل فوق پراز برهم زدن روال معمولی صحن عضویت به تدبیر و آهسته گسی ویا در برخی موارد به گونه نا- گهانی منجر به پیدایش هیجان میگردد. و اما هیجان چیست؟

هیجان عبارت است از برهم خوردن گی اعتدالهای روانی تا- شی از دیسچارج غیرعادی انرژی مراکز حیاتی کنترل کننده دماغ و روان که منتج به دگر- گونی فعالیتهای صحن تا مرجید شک میگردد. این حالت تسام با تغییرات و تحولات به همسار قابل درنگ از قبیل لرزش اندام، پریده گی رنگ، خشکی دهان و گلو بی اشتها، بی اختلا- لات هورمونی بوده و عکس العمل های ثابت و اجباری را- روی میکانیزم های دفاعی و خنثی- لوزیک عضویت انسانی تحمیل و ایجاد میکند .

در حقیقت میتوان گفت که هیجان تبارز و تظاهر بهرونی حالت پیشرفته آزرده گی روانی عاطفی و نوجی سرخورده گسی منفعله است و که در آن انرژ- زبهای ذخیره ی بدن وسعما به مصرف رسیده و لذت اشد پیدا- به سستی و خسته گی جسمی منجر میگردد .

چنانکه اشارت رفت سترس نظم درونی بدن را به درجات مختلفی مختل میسازد . شماری از عوارض عضوی ناشی از سترس در رقصتهای مختلف بدن قرار ذیل بر شمرده میشوند:

- ۱- تنگی نبض، کم و یا زیاد شدن فضا ر خون، اختلال ریتم قلبی و ودر های قریب- القلبی .
- ۲- سوء هاضمه، پسر و اشتها بی، پرخوری، دلبدی، استفراغ، زخم معده، قهضیت مزمن اسهالات و کولیت .
- ۳- سردرد، بهما، احساس فضا ر در سر، احساس شدید خسته گی واضطراب .
- ۴- تند تند نفس زدن، نفس تنگی، استماتشنج پرائشها (قصبات تنفسی) .
- ۵- سرخ شدن صورت و پریده گی رنگ چهره، سمنخ شدن موها، عرق کردن غشا- رش، ریزش مو، اکنه .
- ۶- پایداری در برابر فشار روحی: مقاومت در برابر فشارهای روحی پش از همه وابسته به دو عامل است:

- درجه شدت و کثرت وقوعات
- تسلسل وسرعت هجوم سترس ها .

- ویژه گی های مختلفه فرد و از قبیل سن، جنس، وضع جسمانی، پیشه، وضع اقتصادی، پوشش، زنده گی فردی و خانوادگی و ارثیست عادات و سایر خصوصیات فردی (ممکن است نوع معنی از فشار برای يك شخص نهایت فرساینده و شکننده باشد و در حالیکه برای شخص دیگر دارای کثیر اهمیت و ارزش باشد) .

بقیه از صفحه (۸۲)

است که آن را میشود خاص تنها این هاست
 در زنده گی بخوانم
 * در کدام حالات بهتر و بیشتر برای رقص
 آماده میشوید ؟
 دستش را زیر زنج گذاشته چنین میافزاید:
 - رقصی را که ما ماموزیم اگر منظم و شمار-
 هده کار شود میشود در حالات نا آرامی
 هم همان حرکات را اجرا نمود اما باید
 گفت زمانی که روی صحنه یا استیژ میروم همه
 نا آرامی ها را فراموش میکنم . در آن زمان
 تنها من میباشم و رقص و تماشاگران
 * در باره رقص کلاسیک چی میدانید ؟
 نگاهش را به صفحات کاغذی که به دستم است
 دوخته میگوید :

با رقص کلاسیک چندان آشنایی کامل ندارم
 اما بیشتر رقص محلی تاجیکستان را آموخته
 ام و خوش دارم
 میپرسم چگونه رقص را می پسندی ؟
 تبسم نموده میگوید ؟
 - با آن که تاجیکم اما رقص عربی را دوست
 دارم و میتوانم به راحتی آن را اجرا-
 کنم گرچه آن رقص مشکلتر از رقصهای تاجیک
 است .

باز هم میپرسم :
 * چگونه به این هنر رو آوردید ؟
 گویی از آرزوهای بر باد رفته اش یاد می
 خاطر می آورد ، آن گاه غمگینانه میگوید :
 - پدرم مادری را که همه دوکتورا شده
 آن ها آرزو داشتند که یگانه دختر فامیل
 شان نیز دوکتور شود . اما بختها سف باید
 بگویم دست تقدیر سرنوشتم را تغییر داد .
 یعنی زمانی که از مکتب فارغ شدم یکی از
 دوستانم به نام " شمر گل قربانوف " مرا به گیت
 و پیانو برد از همان روز عضویت گروه را
 حاصل نمودم و شروع کردم به تمرینات
 رقص .

* آیا در اوقات فراغت برای خود برنامه
 تمرین دارید ؟
 گویی فکر میکند تا چگونه کلماتش را ادا نماید
 و میافزاید :
 - نه تنها من بلکه تمام اعضای گروه رقص ما
 اوقات معین برای تمرین دارند .
 میپرسم : چی وقت نمی توانید برقصید ؟
 انگار کسی خاطرش را می آزارد و میگوید :
 - فقط وقتی دختر کوچکم به یاد من آمده
 حساب کارم را کم میکنم و نمیدانم چه کنم
 میرقصم .
 * آیا همیشه چنین اتفاق میافتد ؟
 - خیره فقط زمانی که به سفر میروم و دورا
 نزدیک درش تنها میگذارم .
 * شوهرتان چه کار میکند ؟
 بانا رضایتی میگوید :

زود یاد رقص



صاحبه از فریاد رقصی

با رسوم است که به افغانستان آمده
 است و هر بار توشه های برای مردم هنر
 دوست ما آورده است .
 گلناره هنرمند است زیبا ، بی تکلف ،
 صمیمی و خوش برخورد ، زمانی که صحبت
 میکند با حرکات و ژست های ویژه خودش
 طرف مقابل را هرچه بیشتر جذب مینماید .
 او از سن چهارده کی به این سو به
 هنر رقص روی آورده که " خانم زیبا " همچو
 مام و معلم کاروان رهنمای خوب در هنر و
 زنده گی گلناره بوده است .
 چنانچه خود ش گفته است " خانم زیبا
 مادر دوم من است " .
 گلناره زمانی که روی استیژ می آید تما-
 شا گر را محو پیچ و تاب و چرخ زدنهای
 خود مینماید ، وقتی هنرا با ساز میچرخد
 گویی کرد باد شاخه گل را میچرخاند و شاید
 فکر آن را ندارد که چه تعداد چشمان
 جستجوگر تعقیبش مینمایند ، و با آن که
 شاید پارسی نیز دارد که کف زدنهای تما-
 شاگران را بالبخند صمیمانه بی پاسخ
 میدهد .

هنر نمایی او با استقبال گرم تماشاگران
 افغانستان گواه آن استند که هنر مرز یرانی-
 شناسد . شاید به خاطر این که هنر زمان
 بیز باینهای بشر است .
 قرار بر این شد تا با او صحبتی دا-
 شته و گفتنی هایش را از طریق مجله به علاقه
 مندانش برسانیم تا صحبت مان پاسخهای
 نیز باشد برای پرسش های ایجاد شده .
 در ذهن بپنندند ، ها و علاقه مندانش رقص او .
 او را در رهوتل آریانا ملاقات نمودم . هر-
 چند خسته و نا راحت معلوم میشد با آنها
 حاضر شد تا به پرسشهایم جواب بگوید .
 خود را جمع و جور نمودم در مقابلم نشست .
 بدون درنگ به پرسشهایم آغاز کردم .
 * رقص را چگونه هنری یافته اید و ارتباط
 آن با زندگی شما تا چه حد است ؟
 را مختصر نشسته گفت :
 - رقص زنده گی من است . بگذار فقط
 همین یک سخن به پاسخ بگویم .
 * آیا رقص برای شما احساس آرامش راتا-
 مین کرده میتواند ؟
 با حرکت خاصی شانه هایش را بالا اندا-
 خته بعد با انگشتانش بازی نموده ادامه
 داد :
 - آیا گاهی دوست همیشه کی شما باعث
 آزارتان گردیده ؟
 میگویم : شاید هم بلی .
 میگوید : پس من و شما در نقطه مخالف
 قرار داریم ، گرچه قبلا گفتم رقص زنده گی
 من است . اما این بار میگویم که رقص
 بارها در لحظات تنهایی و نا راحتیا هم



لطیفه (مهدی)

در همه ممالک جهان تهیه و فروش مرغهای اهلی یکی از مشاغل خیلی دیرین مردم است که این شغل به حالت يك پروژه زودرس مالد ارق در فارمهای دولتی و یا شخصی تحت نظر کارشناسان فن مسرخری پیش برده میشود. حتی در اکثر منازل نیز چند قطعه مرغ به منظور به دست آوردن تخم و گوشت آن نگهداری میگردد. گوشت مرغ يك منبع غنی از مواد پروتئینی بوده خوردن گوشت مرغ در ادوار قدیم خصوصاً در دوره "هانری چارم" در فرانسه مردم آن کشور را قانوانه مجبور ساخت که روزهای یکشنبه باید گوشت مرغ صرف نمایند. روزهای سه شنبه مردم تمام دنیا از مزیت پر ارزش آن آگاهی حاصل کرده به خوردن گوشت مرغ عادت گرفتند.

مرغ از نظر منبع غذا بی انواع مختلف مرغهای گوشتی و مرغهای تخم موجود است. نسزد مرغهای تخم که الی مسدست میهن یعنی حدود یکسال انداز میهار اعظمی تولید تخم را داشته میباشد بعد از یکسال حتی بعد از سبزی شدن هجده ماهه یکبار رد تخم روز به روز کم شده می رود و این عمل از نگاه تولید به ضرر مرغها و تمام می شود. این چنین مرغهای تخم غرض استفاده از گوشت آن نیز نگه داری میگردند و یک منبع مواد غذا می قسم گوشتی به شمار رفته به نام مرغهای شور با می یا "سوپ" یاد می شوند.

"رهنمایی مرغ اری" بنیاید از مرغ و مرغداری در شهر خود با خبر شویم و را ز کمبودی و قحطی تخم و مرغ را بدانیم چرا که قیمت آنها نظریه سالها ن گشته است. در چند افزایش یافته است و یا هم اگر در گوشه بی از شهر فروشنده را میبینیم که تخم میفروشد با چسبی عدالتی ها و خاک راه چشم مردم زدن مصر و ف فروش است که فی بوضه تخم

را مبلغ ۷۰-۸۰ افغانی به فروش میرسانند و یا هم فی قطعه مرغ را بدون در نظر داشت وزن به سه و نیم الی چهار هزار افغانی به فروش میرسانند که این رقم با سالها قبل قابل محاسبه نیست زیرا در سالهای قبل فی بوضه تخم را مبلغ ۱۰ و افغانی و در یکی دو سال قبل تازه افغانی خریداری میکردیم اما اکنون با وصف آنکه فارمهای دولتی و شخصی در شهر فعالیت دارند اما قیمت آن چنان بالا گرفته که عده را مفتون خود ساخته تا به ایجاد واحای فارم های کوچک و یا نسبتاً بزرگ بپردازند. زیرا بازار تجارت این غرضه از گرمی خاص بهره مند است.

به هر حال میخواهم چند فارم دولتی و یا شخصی را از نزدیک مشاهده نمایم و علت گفته های فوق را از نزدیک ببینم. نخست سری به پروژه بزرگ مرغ اری واقع در رولسوالی بگرامی میزنم که در مساحت ۴۴۲ جویب زمین متشکل از ۱۰۰۰۰ مسلاک نگهداری مرغهای گوشتی و تخم اعمار گردیده است و مجهز بایک کلینیک و دکتوران و متخصصین داخلی و خارجی میباشد. این پروژه که در سال ۱۳۵۰ به همکاری کشور چین تاسیس شده بود نظر به عمل پذیری مدتی از فعالیت باز ماند و ماشین های آن بالای یکس از متشبهین خصوصی به فروش رسید که خوشبختانه فارم بزرگ در سال ۱۳۶۲ با گردت سی و دو میلیون افغانی کشور بلقاریا در باره اعمار و آزماه نور ۱۳۷۰ به فعالیت و بهره برداری آغاز نموده است. پروژه بگرامی مسک و از طریق آن فروش مرغ و تخم صورت نمیگیرد در شروع فعالیت دو باره خود به کمک ملل متحد بیست و شش هزار و هفت صد و ده قطعه مرغ از کت فارم کشور هند به فارم بگرامی تحویل داده شد که از جمله ۶۰۰۰ استاک تخم و ۴۸۰۰

استاک گوشتی و متباقی مرغهای گوشتی است. عبدالحمید هم در آم پروژه بگرامی ضمن ابراز سخنان فوق علاوه نمود که اگر در این قسمت با ما کمک بیشتر صورت گیرد به زودی خواهیم توانست تانهاز شهروندان را از ناحیه غذا ی پروتئینی تکافو نمود. البته آرزوی آمر پروژه مسر



جمله کسب مرغهای ضایع شده توسط دکتر ذکریه خاروف متخصص بلغاریایی

امکانات نگهداری مرغ در فارم بگرامی

باقی اما نگهداری

نظاره و در ضایعات

بیماری زبانه است

غذای بگرامی را نیک میندازم اما اینکه آیا در آینده چنین خواهد شد یا نه قضاوت نمودن مشکل است زیرا تخم مرغ نباید همان سایر مواد غذایی از دستنی به دستی و از شخصی به شخصی منتقل شود چرا که هر قدر مواد بیشتر شود جلابان و مستکران

ماهرانه کنترل آن را به دست میگیرند. اگر در مسوالت این عرصه کار شود تا تانها از راه شغل عادلانه دستگامه صلاحیت و معتبر دولتی به دست گیرد مفید خواهد بود و یا هم باید تکاور های مختلف اشخاص فروشنده به خاطر به دست آوردن تخم مرغ جهت عرضه به بازار مدنظر گرفته شود. یک اند از تانها میزند ی های شهریان را مرفوع خواهد نمود.

پروژه بزرگ مرغداری بگرامی مشکلات معین خود را نیز دارد و آن اینست که آدوبه ها و واکسین های ضد امراض مرغها اصلاً در کشور وجود ندارد. شرکت های واسازی هیچ گاهی در قسمت تهیه آدوبه و واکسین با این پروژه همکاری ننموده است این امر در ذات خود اشتراکیار به فارم متذکره به جا میکند و منجر به تلفات سنگینی در فارمها میشود. زیرا دکتر عبدالستار ساحل آمر کلینیک پروژه میگوید که حد او مسط هر شب پنج قطعه مرغ سقطی دارند و علت همانا ناشی از نرسیدن آدوبه مناسب به مرغها و واکسین امراض مرغها به آن مصاب میشوند میباشد. البته سه دوره واکسین و قاپوی به وجود مرغها تزریق میشود اما مرضی که از اثر گردیدن که نظر به مرطوب بودن سقف بلاکها به ظهور میرسد تداوی آن ناممکن است ولی در بعضی موارد دکتر ذکریه متخصص کشور بلغاریا مرغها را کنترل میکند استعمال آدوبه های انسانی را توصیه میکند. در بهلولی متخصص بلغاریایی خانم چاند را داکتر بخش F.A.O ملل متحد در زمینه تداوی و معالجه مرغها همکاری میکند.

بامشاهده داخل بلاکها به این نتیجه رسیدم که کارکنان و دکتوران این پروژه علاقمندی خاصی نسبت به مملک خویش دارند. حفظ الصحة محیطی و سایر امکانات پرورش دهم مرغ بقیه در صفحه (۸۷)

یکی از ملاکهای پرورش مرغهای تخم در پروژه مرغداری بگرامی

نمای از مرغهای گوشتی در پروژه بادام باغ

بزرگترین

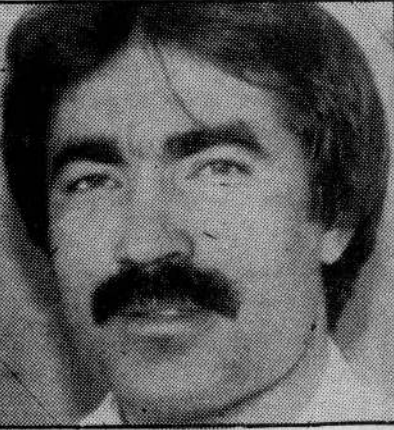
انسان اود سندرونو راتلونگی

د مینکې دکړې د سطحې (۲۰۰۸) په سلو کې اوونولې ده په حقیقت کې زوی کسره لمانځونکې ده. بهرینو د مینکې دکړې شکل وروکونکې ، د اقلیم معتدل کونکې اود ژوند د بیانگونه . زوی په کوه کې خلوو بهرونه د پا سفک ، هند ، اتلانتيک اوشمالی منجمد بحر اوهمداسی کوچنی اولوي جملونه اوحیري شه. ټول سندرونه (۲۲۰) ملون میل مکې اوبه لري .

سندرونه لکه د مینکې انوسفیر سطح اکسیجن وکاربن دای اکساید اوناټرو جن لري چې د سندرونه نباتات اوحیوانات له هغو څخه که اخلی .
زوی په ساره کې سندرونه د بشري وروستی سرحد دې چې باید د ساینس اوتکنالوجي په مرسته دهغو اوبو ، خزانو غذائی موادو ، برقي قوې اود اقلیم د کنټرول دپاره اعطای کړي تري واخستل شي د سندرونو څخه هغه وخت دپوره که اختلافي شو چې په هغو کې د برمعلومات ولرو اوتیای د انسان بقایه راتلونکي کې په هندي سندرونو اوبه لري .

د اوشنونو کرامتو سامان الاتو څخه معلوماتي چې سندرونه د مینکې د اقلیم کلي اود پېښې ضیع ده. بهري طوفانونه په مینکې کې د زلزلو د تکانوسبب گرځي چې په دې برخه کې اوس هم خبرې روانې دي . پوهان اوس فواري د قطبونو د یخ توتی له منځه یوسي . پوښووي انجینیر د (۴۸) سلو په اوزدوالی د یوکانال په واسطه د بهرنیو تنگې کې د قطب یخ اوبه د پاسفیک د تودو اوبو تمهول پیل کړل ، هغه غوښتل د شوروي اتحاد د لري زړه مینکې قطب سواحل د تنگې نه پاک کړي همداسی د شوروي اتحاد اوسنیک د قطب یخ د ویلکېدو دپاره هستري بیونوس استعمال کړي دي .
په شکه د بشري راتلونکي د بهرونو اوسو پاتې په (۸۱) څخ کې

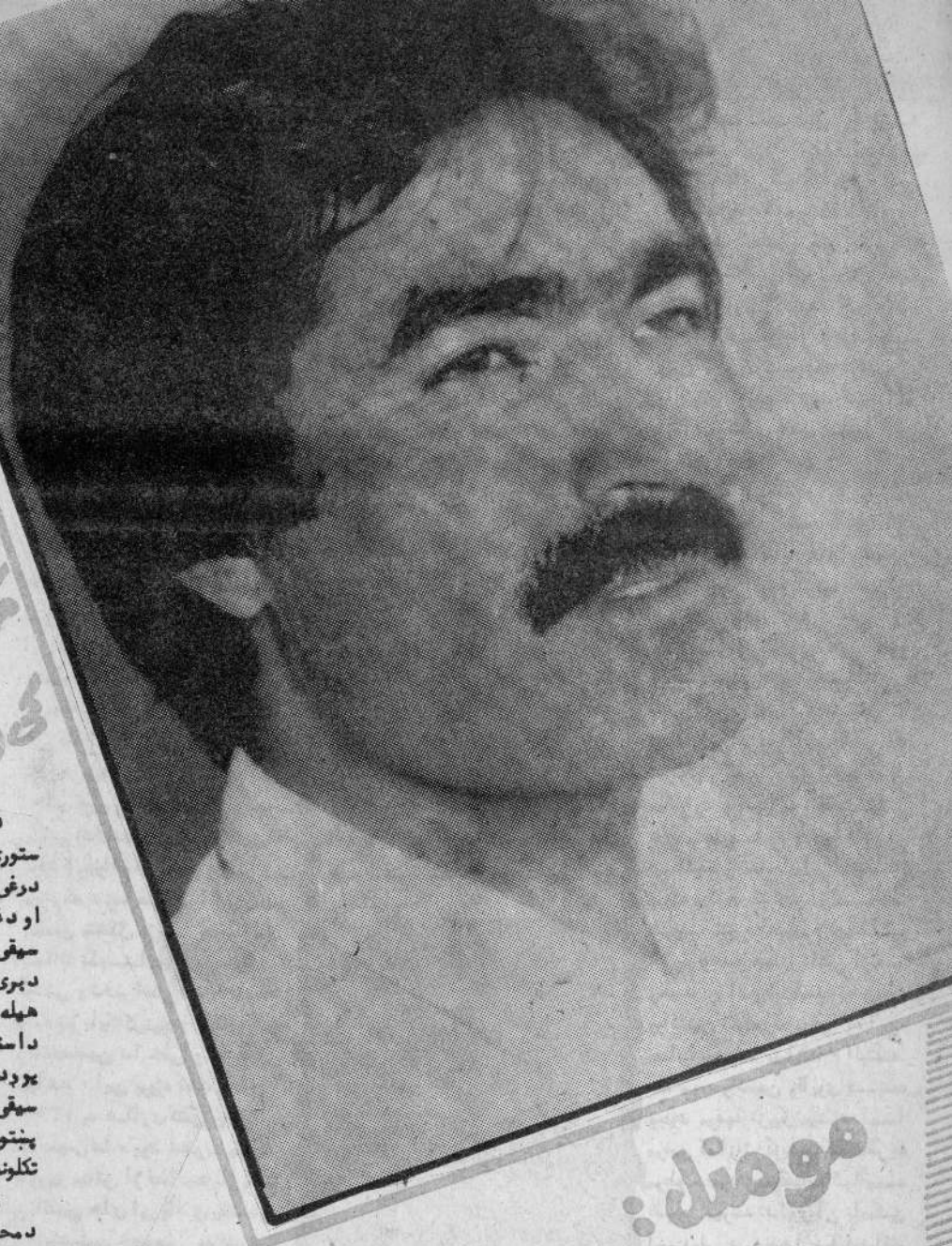
هم خو سندري ټپي کېم ؟ خو چې سر اولی ولوي .
- تراوسه دی خو سندري په راديو او تلویزیون کې ولې ؟
- او ه سندري .
- او کومپو ه ستا خپله زياته خوښوې ؟
- دغی خان شعر ه د پستی جینی نښه ده بکړی د پیر ماټوی یی .
- د موسیقی په کوم خاص مجلس کې سندري وايي که نه ؟
- هو کې د خو شحال خان خټک د فرهنگي شورا د له موله نورو دوستانو سره یو ځای جوړه کړی او غواړو د پښتو تر ټولو ټکلسی غزل په دغه ډله کې ایجاد کړو .
- کوم موسیقي د رته ښه بهیسي ؟
- هغه چې په سزاوولی وی او ښه اغیزه ولري .
استاد سر آهنگه به ولې : «موسیقی به سرقای ریح است و موسیقي بن سرقاداب ریح است» .
- د چا غیزا سندري ولې دی خوښوې ؟



- د خجالی محمد غزاو د هغه سندري ولې می زيات خوښوې .
- د شاولی د سندرو په هکله څه نظر لري ؟
- شاولی زموږ د محل او سوسې سړی او ښه غزل بول دی په موسیقي او غزل کې ښه پوه ایدی خو زموږ په هیواد کې یی قدر کو نه شو . هسی خوز موږ په هیواد کې اوس دارود گرځیدلی ، چې رهنرمند موجود او ژوندی وی قدر یی نه وی خو چې نیست شي بهایی په زړو یا دوی ، لکه استاد اولمهر چې ژوندی وو په سختی به یی شپي ورځی سبا کولی اوس چې مړی دزه په یا د محفلونه جوړېزی اوبه هر محفل کې شپزاوه لکه افغانی بصر فیري .
- تر ټولو لږه هیله دی څه شی ده ؟
- دا چې په ملک سو له را منځته شی ، او د سولې په شرایطو کې د پښتو موسیقي د غوړیدو هیله من یم .

به می اوریدلی . یو کال په پېښور کې د خجالی محمد سره د موسیقي په پېښور کې گډون کوله ده سره می کار کاوه اود بهرنيانو د موسیقي په ښه اجرا کې مرسته کول څلور کاله می د هندی کلاسیک موسیقي زده کړه د روښن چتر جی تر لارښوې لاندی وکړه او د پرتو می ورڅخه زده کړل .
د طبلی ټالونه می د استاد هاشم تر لارښوې لاندی زده کړل اود موسی قاسمی سره می زموږ خپله کلاسیک موسیقي زده کړه او بالاخره می د پښتو سرکوه داستانون او غزل زده کړی په خاطر گل زمان ته گوره کېښود او دده تر لارښوې لاندی سندري وایم .
- کلاسیک موسیقي زده کړه د پوه هنرمند یا سندري غاړی له پاره څومره ضرور گنی ؟
- کلاسیک موسیقي زموږ د شرقی موسیقي پوهنی دی چې زده کړه یی هر شرقی سندري غاړی ته محتس بریښی ، پوهانو د سندري غاړی په ذوق پوری اړه لري چې په دغی څه شی کې کومه لاره غوره کوی .
- د پښتو موسیقي په برخه کې ځان په څه شی مکلف گنی او کوم کار به پښتو موسیقي ته سړته ورسوی ؟
- که زما د پاره موقع مساعده شی ه غواړم کلاسیک او غزل موسیقي په پښتو موسیقي کې رايچ کېم ؟ که څه هېڅ ښه خپله اوس کولا شم په پښتو موسیقي کې کلاسیک راگنما چرا کړم خو غواړم د ښه عیسیت ورکړم اوبه فعلی ډول یی د موسیقي خو ښوونکو ته وړاندی کړم په پښتو موسیقي کې غزل اوس رايچ دی خو هغسی چې زما زړه غواړی ه غواړم سېنگار یی کېم .
- تراوسه دی کوم خاص کار د پښتو موسیقي ته کړی دی ؟
- په پښتو موسیقي کې کس د اتني سندري خورا منلی اوبه زړه پوری دی . اتني په کسوری او پاری اجرا کړی چې دا یی موجه بڼه ده ما هغه کړی په بهرنيو راک کې اتني له کلاسیکو سرکوه نو سره گډ کېم چې دا په پوره ډول نوی شی دی . زه هیله من پچسې پری بهیالی به شم .
- د جاز موسیقي په هکله ستانظر څه دی ؟ آیا په ځای ده چې زموږ موسیقي د جاز له موسیقي سره بدله شی ؟
- په هیڅ صورت نه ه هره موسیقي ځانته خوند لري . د پید لیدو پیلوی یی نه هم خو زموږ په ټولنه کې د نوی پدیدې په ډول یی خو ښوم .
په موسیقي کې مهمه ده چې سړ موجود وی که د هر ډول ضرب سره وی مهمه نه ده ، که دایره وی ، د رهل وی یا طبلسه او جاز وی .
زه خپله هم غواړم د جاز موسیقي سره

کومپو څخه
ماتونکی
کلاسیک او غزل
موسیقی د پښتو موسیقي
کې رايچ کېم



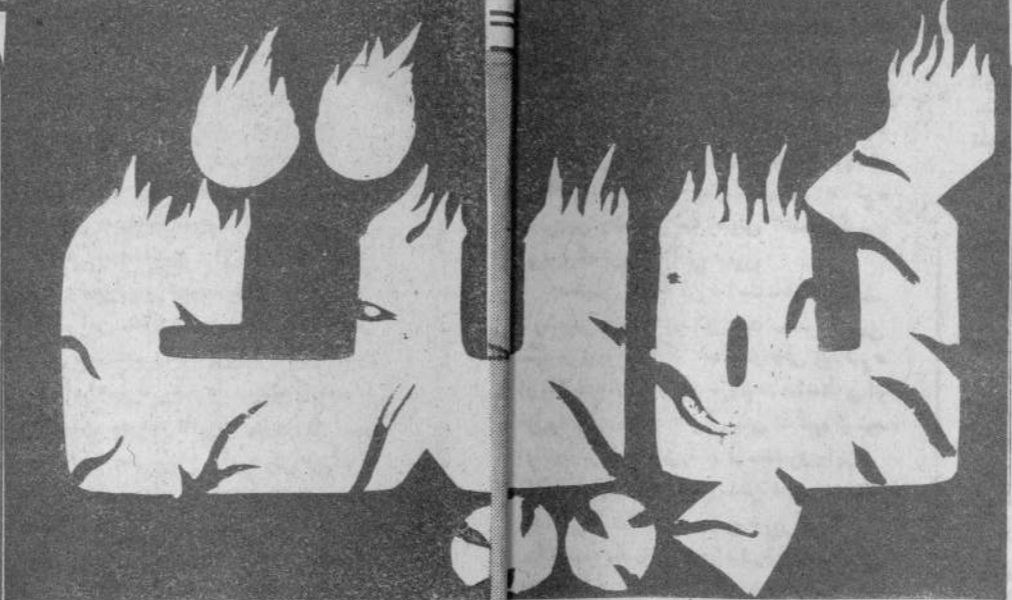
مومند :
محمد علي بابا
موسیقی

د پښتو موسیقي په آسان کې داسی ستوری هم نوی په تحلیل و رايچ چې سړی د دغی موسیقي راتلونکی ته امید واړه کوی او دغه هیله منځ ته راوړی چې پښتو موسیقي ته یواځی نه خوا رهزی و بلکه د هغی د پری وړانگی به هره خوا خپری شی . دغه هیله د ځوانو سندري غزاو په ټکل اود هغوی د استعداد په غوړیدو سره لا پیاوړی کړی .
سپی لېوال او هور من " مومند " دی چې پښتو موسیقي د پېښور او ټکل لپاره نوی ټکلونه لري .
مومند په ۱۳۴۰ کال د لوگر ولا یست د محمد آغی په ولسوالی کې زېږیدلی او په لوگر کې یی له لومړنیو زده کړو سره سره د کابل تخنیک پېښور کې دی . خو کاله په خپله مسلکی دنده بوخت و او ښه څنگه کې یی د موسیقي سره هم مینمونه او ښی سندري به یی د دوستانو په مجلسونو نو کې ویلی ه تر څو د همدغو دوستانو په غوښتنه او تینگیا د موسیقي ریاست ته راغی او دلته یی په راديو اوتلوویزیون کې په سندري ویلو پیل وکړ . رايچ چې په نور څېرو دده له خولې پوه شو .
- د موسیقي په برخه کې دی له چا سره کار کړی او په علمی توگه دی له چا نه زده کړی ؟
- څومره چې زما له موسیقي سره مینه به په هماغه اندازه به د خپلی خوښی سندري غزاو په مجلسونو نو کې کینا ستم اود هغوسندري

مرکه کونکې سهېلا حضرت نظیس

مخکن له دي چی په کښه کې —
 نظامی مداخله وشو ، دغه هیواد دوری
 ۲۰۰۰ - ۲۵ - پوره چن شوي تل توليدول
 چی نهاتره یی باندینو هیوادو ته صادریدل
 ل ؛ خو موده مخکی دکښت دتیلو له ونه
 سره یو مرگ وشو او ده داخبره په
 د اگ کړه چی دتیلو صادرات بدل په د کمال
 تریا په پوري له سره پیل شي .
 دکښت د بندر ټوټه جملی
 څخه د شعبه بندر د تراکتو پرمخ
 پرانستی د چن د پونا ته د عرب کښت
 له خواتره یی په استفاده کښي . د شوا
 یخ او شعبه بندرونه مراقاتو ماین گذاري
 کړي اوشته یی هم لوټ شوي وو . هچا
 هم گمان نشو کولای چی دغه بندرونه به
 دومره ژر داستفادي و وگرځی . کښان
 عبدالرحمن التباري په یو صاحب
 کی وویل چی موز د بندرونو د فعالولو
 په خاطر شیبه اوون کاروگر ترخو ترهڅه
 لومړي دتیلو دجاري کولو کار پیل کړو .
 دغه راز دکښت هواس شرکت
 په اضطراري عملیاتو کی برخه واخیسته
 او اوس دي په چمتو دي چی خپلو کارونو
 ته پراختیا ورکړي . دا په دي معنی ده
 چی هواس شرکت د خپل نوي مرکز جوړول
 تیلان لاندی نیولی او الوتنی اس
 اواریا له سره پیل کوي . دکښت
 هواس شرکت امر په دي هکله وویل چی
 نوي مرکز به د ۱۹۹۲ کال په نیمايي
 پای ته ورسيزي او په دي توگه الوتکو
 ته به د امکانات برابر شي ترخو د هېواد
 په بیا ودانولو کی فعاله برخه واخلي .
 دغه راز د شهید جابر الاحمد الدابرا لاسیا
 ح له هدایت سره سم ، هغه کویتان چی
 د جگړه له لاسه نورو هیوادو ته تللی و و
 د الوتکو په واسطه ، بی له دی چی کرایه
 ورکړي ، بېرته هیواد ته راوستل شول .
 په رښتیا سره هم چی کویت ته
 په جگړه کی مادی او معنوی پیرتاوان ور
 اړینی وی ، خو معنوی ستړتاوان چی
 کویت ته ورسیدلی دي ، هغه دکښت
 د موزم لوټیدل او د تار یخ اثارو له منعه
 تلل دي . که څه هم د ملگرو ملتو د امنیت
 شورا د تصمیم په بنسټ ، عراق مکلف
 دي چی د موزم لوټ شوي اثار بېرته
 کښته ورکړي ، خو اوس په کښت
 کی داسی بېرته منخ ته راغلی ده چی
 ورک شوي اثار به هڅه کله بېرته
 وته موندل شي . رپوتونه وایی چی
 صدام حسین دغه مالونه خپلو جنرالانو
 او مشورانو ته منخه ورکړي .
 پاتی په (۸۷) څخه

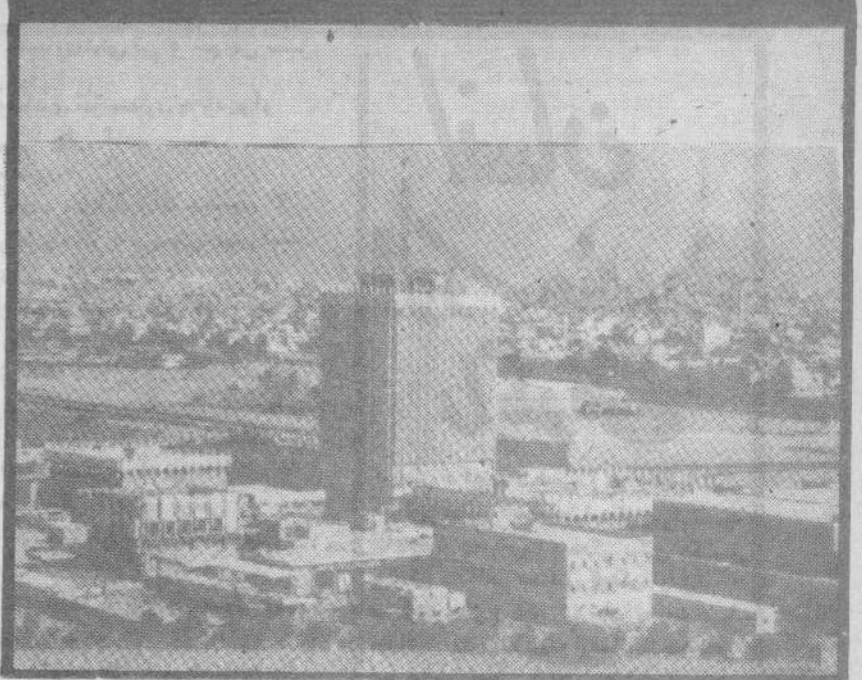
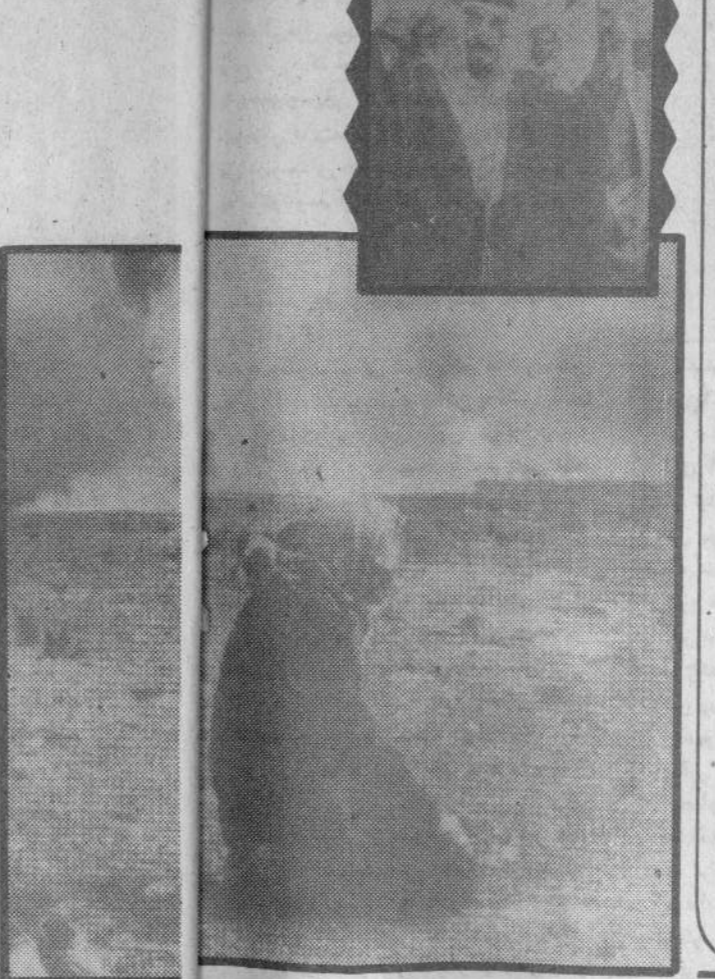
څرې بانکداران داسی پیشنهاد کوي
 چی کښت یی تجارتی پورونه له کویت
 سره نهات شي . له دي کبله د متحد
 ایالاتو د صادراتو او وارداتو بانک هغه
 خاصه طرح دکښت لپاره وړاندې کړي
 ده . په هر حال دکښت تجارتی او بانک
 اچولو بانکونه له د پروسونو سره مخامخ
 دي . که څه هم د مان په ماشت کس
 د هغو خانگی خلاصی شوي ، خودی په
 ترصماتی چارو اود خپل پرسونل په پوره
 کولو باندی مصرف وو . تر ټولو مهمه داده
 چی دغه بانکونه باید خپل بلانسونه جوړ
 کړي . د احم باید وویل شي چی ټولی دغه
 هلی عملی د دي لپاره روانی دي ترڅو و
 دري سو زره کښتیان چی بېرته خپل هیواد
 راستمزي له اقتصادي ستونزو سره مخامخ
 نشي .
 په کویت کی د تیلو رایسټل په خامه
 پایه تعقیه شوي بڼه ، د دغه هیواد د
 اقتصاد بنسټ شمېرل کښي . له جگړی
 نه مخکی هر ورځ کویت ۷ / ۱ میلیونه بېرله تیل
 راکیبل هونکله چن جگړه پیل شوه د ورځی
 له ۸ / ۴ میلیونه بېرله څخه د بېرته ل سوځی
 اوبه د و د تبدیلی سره .
 که چیر د پیسو په ژبه وژغړی وویلا شو
 چی کویت په یوه ساعت کی پنځه میلیونه دالره
 سوځولی دی .
 مخکی له جگړی نه ه کویت ۹۸۵ د تیلو
 څاگانی درلودی چی ټولی فعالیتی
 و ی .
 دکښت پترولم کمپنی او س وایی
 چی دوری پنځه هشت زره بېرله خام
 تیل وایسی او اندا کی یی ورځ په ورځ زیات
 تمزي . دکښت د خپلوو چن مایونولسه
 جملی څخه یوازی د مینا الاحمدی چی
 بمای لټوویل شوي دي . داسی پتمنل
 کښي چی د سپتمبر د ماشت ترمایه
 پوري به دوری دوه سو او پنځوس زره
 بېرله خام تیل راوايستل شي او دکمال
 تریا په پوري به دغه رقم ترخلور سو .
 زره بېرله پوري ورسيزي .
 په ملگرو ملتو کی دکښت استازی محمد ابولحسن
 ویلی دی چی ټول دتیلو سکور همل
 بیلونه دالره تاوان زغلی دی چی په
 هغه کی څاگانی پمپونه ه د ذخیري تانکین
 نچن ځایونه او داسی نور شامل دی
 تر ټولو زیات د پورگان ساحی د پور
 تاوان زغلی دي . هغه داچی د ۲۲۹ -
 تانکو له جملی څخه یوازی پنځه بی
 رضی پاتی دي اوسا حه مین گذاري
 شوي هم ده .



بیا جی پیری

د ذبیح الله احمد ای ژباړه او تنظیم

مخکن له دي چی په کښه کې
 نظامی مداخله وشو ، دغه هیواد دوری
 ۲۰۰۰ - ۲۵ - پوره چن شوي تل توليدول
 چی نهاتره یی باندینو هیوادو ته صادریدل
 ل ؛ خو موده مخکی دکښت دتیلو له ونه
 سره یو مرگ وشو او ده داخبره په
 د اگ کړه چی دتیلو صادرات بدل په د کمال
 تریا په پوري له سره پیل شي .
 دکښت د بندر ټوټه جملی
 څخه د شعبه بندر د تراکتو پرمخ
 پرانستی د چن د پونا ته د عرب کښت
 له خواتره یی په استفاده کښي . د شوا
 یخ او شعبه بندرونه مراقاتو ماین گذاري
 کړي اوشته یی هم لوټ شوي وو . هچا
 هم گمان نشو کولای چی دغه بندرونه به
 دومره ژر داستفادي و وگرځی . کښان
 عبدالرحمن التباري په یو صاحب
 کی وویل چی موز د بندرونو د فعالولو
 په خاطر شیبه اوون کاروگر ترخو ترهڅه
 لومړي دتیلو دجاري کولو کار پیل کړو .
 دغه راز دکښت هواس شرکت
 په اضطراري عملیاتو کی برخه واخیسته
 او اوس دي په چمتو دي چی خپلو کارونو
 ته پراختیا ورکړي . دا په دي معنی ده
 چی هواس شرکت د خپل نوي مرکز جوړول
 تیلان لاندی نیولی او الوتنی اس
 اواریا له سره پیل کوي . دکښت
 هواس شرکت امر په دي هکله وویل چی
 نوي مرکز به د ۱۹۹۲ کال په نیمايي
 پای ته ورسيزي او په دي توگه الوتکو
 ته به د امکانات برابر شي ترخو د هېواد
 په بیا ودانولو کی فعاله برخه واخلي .
 دغه راز د شهید جابر الاحمد الدابرا لاسیا
 ح له هدایت سره سم ، هغه کویتان چی
 د جگړه له لاسه نورو هیوادو ته تللی و و
 د الوتکو په واسطه ، بی له دی چی کرایه
 ورکړي ، بېرته هیواد ته راوستل شول .
 په رښتیا سره هم چی کویت ته
 په جگړه کی مادی او معنوی پیرتاوان ور
 اړینی وی ، خو معنوی ستړتاوان چی
 کویت ته ورسیدلی دي ، هغه دکښت
 د موزم لوټیدل او د تار یخ اثارو له منعه
 تلل دي . که څه هم د ملگرو ملتو د امنیت
 شورا د تصمیم په بنسټ ، عراق مکلف
 دي چی د موزم لوټ شوي اثار بېرته
 کښته ورکړي ، خو اوس په کښت
 کی داسی بېرته منخ ته راغلی ده چی
 ورک شوي اثار به هڅه کله بېرته
 وته موندل شي . رپوتونه وایی چی
 صدام حسین دغه مالونه خپلو جنرالانو
 او مشورانو ته منخه ورکړي .
 پاتی په (۸۷) څخه



او هواس شرکتونه او همدغه راز د ۲۷۰۰ ټونو
 کورنو ، مکتوبو ، پوهنتون او هللی
 مرکزونه جوړول شامل دي .
 داسی پتمل شوي دي چی په څو
 زاتلونکو کلونو کی د دفاع اواضتی چارو
 د لوړتیا لپاره بیلونونه دالره په مصرف
 ورسيزي . دکښت مقامات تر فشار لاندی
 دي ترڅو داسی منابع پیدا کړي چی دغه
 منعه پرل شوو تیلو بمای ونیسی .
 د هېواد د بانکونو د ساتلو لپاره په
 بیلونونه دالره په مصرف ورسيزي ترخو
 د پورونو او را کړي ورکړي جبران لکه د پخوا په
 شان وساتل شي . څرې بانکداران او هواس
 چی حکومت باید یوازی په ۱۹۹۰ کال کی
 نولس بیلونه دالره ولگي په داسی
 حال کی چی سزکال حکومت په پام کی لوي
 ترخو هر یو کویت کورنی ته ۲۰۰۰۰ دالره
 لږ هغه تاوان ورکړي کی چی د مرآتی
 نغونی په وخت کی یی زغلی دی . په
 همدی ټول د هېواد سوداگرانو هم
 باید پوځی هم ورکړي چی ترخو خپل
 کانونه بیلونونه اونا برکی پری فعالی
 کړي . د دي لپاره چی کارونه منخه سم
 شي ، دکښت امر شوی جابر الاحمد الجبار
 برالصباح پرهکړه کړي ده چی لس بیلونه
 کویت دیناره (۳۵۰ بیلونه دالره) پور
 کړي . په هر حال داسی کی منخه ایالاتو
 بانکونه غواړي چی په معاملاتو کی تر ټولو
 دمنه وي . همدغه راز په لندن کس
 بانکداران وایی چی د دي بیلونونو لرو
 پور به د ماشت تراخه پوره امضا نشی

په کویت کی د عراق له نظامی مداخلی
 څخه یو کال تریا پوري او اوس وروسته
 له یو کال څخه د دي دکښت خلک بېرته
 خپلو کورونو ته راستمزي . د دي له
 راستمیدو سره سم دکښت د بیلونونو
 کار پیل کښي او په پوره یقین سره باید
 وویل شي چی دتیلو د صادراتو کار په لسه
 سره پیل شي . هوکی ، دکښت د خلکو لپاره
 خپلو کورونو بېرته راگریدل یو ترڅه
 تجربه ده .
 د رپوتونو له مخی داسی معلومسزي
 چی ټول له شلو تر دیرشو بیلونونو د لرو
 پوري کویت ته تاوان وروویشی دي . سره
 له دي چی د پری ستونزی په مخ کی دي
 خو اوس دا هغه کښي چی دتیلو څاگان
 نی له سره فعالی نی . د جولای د ماشت
 شتی تر نیمايي پوري له دوسوونه د پری څا
 گانی وتړل شوي اوجا پرمال دکښت
 په نیار اود احمد په په سیمو کی پاک شوو .
 همدغه راز د کار د نتیجی په توگه داسی
 وپل کښي چی د جون له ماشت نه
 تریا پوري به په تیلو کی له ۲۰۰۰ بېرله
 لونه تر ۲۰۰۰۰ بیلونو پوري زیاتوالی
 راشی . د احم باید وویل شي چی دلو
 مړی عمل لپاره دتیلو صادرات بدل دجوړن
 په ماشت کی پیل شول .
 د امریکی متحد مایالاتو د اوانجینرانو
 پماضطرازی توگه د ماسین الاتریمه مویل پیل کړل
 اود پرمینا او یو هکا راوحتوزا ترسوزی و
 د شپږو ماشتو پلان جوړ کړ . په دغه
 پلان کی تیل کی کویتکښن هونکله بېرته

با وجود این ، در پی جرعه آب و در جستجوی لقبه غدا می بهرسیدید وید تا نزد يك سنگه های صفا رسید و چون چیزی نیافت تا لان و گریان بازگشت و سوسوی منظومه سراسی که از دور در نزدیکی مرده بصورت آب نمودار بود بشتافت ، و چون نومید شد با ر دیگر سراسیمه سوسوی صفا آورد و باز سوسوی مرده بشتافت ، و تا هفت بار این آمد و شد را تکرار کرد ، و سوسوی صفا مرده که در حج اسلام تشریح شده برای تجدید این خا طره مقدس است .

در همه این احوال ، طفل با صبحه و ناله خود پیوند دل مادر را پاره می کرد و جگر گاهش را می شکافت .

آه خدایا ! چه منظره جانگناه و طاقت فرمائی !

از بنظر کودک بیگانه ، کلویش خشکیده و حتی دیگر قدرت برگریه هم ندارد ، و از شدت گرسنگی و تشنگی نفسش بشماره افتاده ، و از طرف دیگر مادر رینوسا بیگانه عزیز را با چاهل جان دادن می بیند ، و راه چاره از هر سو برایش بسته است ، نه برای تنها پیش منسی ونه برای تسکین مصیبتش تسلیتی دارد (کودک بیشت روی زمین افتاده و پاشنه های هر دو پا را بزورن میساید ، گوئی باینوسهله از سنگ و خاک یاری میطلبید تا مکون سنگ بحال لشر رمت آورد .

در چنین لحظه و حشمتان همراه امید از هر سو بسته بود ، ناگاه چشمه آب زلالی از زیر پایهای کودک بجوشید (آری ، مگره بارها از دل سخت سنگها نهر های آب جوشیده است ؟)

وقتی چشم هاجر بر آب زلال افتاد و دید که رحمت الهی او را فرا گرفته و چشم رعایت خدا او را منظور داشته ، با تنی خسته و رنجور در حالیکه عرق از جبینش فرو مریخت بصراخ جگر گوشه خویشترا آمد و لبها و کامش را از آب ترساخت و از خوش حالی در پوست نمیگنجید ، زیرا بچشم خود میدید که برق حیات از چشمان کود نمیدرخشید ، و منج طراوت و نشاط همسراه آب در رگ و پوستش پدید میآید .

مادر مهربان فرزند عزیز را در آغوش کشید ، و گوئی جانی تازه در کالبدش برید .

مود ، باینکه دست کودک را نگاه داشت و چو بود و باد دست دیگر گاهی آهسته آهسته پشت او را نوازش میداد ، و گاهی اشکهایش را پاک میکرد ، تا جریان تنفس کودک بحال طبیعی بازگشت و دیگر نفس در سینه اش نسپچید .

هاجر نیز از آن چشمه سهراب شد ، و طراوت حیات در رشر مانش پدید آمد ، و آن ابرسیاه یابان و اندوه که

مدتی بر او سایه افکنده بود بانسیم لطف الهی پراکنده و هر طرف شد .

این چشمه همان چشمه زمزم - است که تاکنون باقی است و جمعیت حاج گردان ازدحام میکنند و برای استفا ده از حوشش بدانجا میشتابند تا مگر جرعه ای بنوشند یا شربتی از آن همسراه آورند .

وقتی چشمه زمزم پدید آمد پرندگان را از آن صحراي سوزان بسوی خود کشید

تا کرد آن بهرواز آمدند و بر فرازش بسال کشودند . در آن هنگام قوس از جرهم نزدیک آن سر زمین میز یستند پس چون انبوهی پرنده گان را دیدند حدس زدند که در آن نزدیکی آبی پدید آمده ه ازین روچند تن را بجستجو فرستادند و فرستاده گان پدید آمدن چشمه را بفرمان بشارت دادند قبیله جرهم با خاطری مسرور و چهره ای خشنود و خندان فرد فرد دسته دسته گرد آمدند . چشمه فرود آمدند ، و جمعی از آن قبیله در آن سر زمین رحل اقامت افکندند ، پس هاجر با ایشان انس و اشنائی گرفت و در ده مسایکیشان آسوده و مطمئن شد و خدای را سپاس گزارد که دعای ابراهیم را در باره او و فرجه اش مستجاب کرد ، در آن گاه که عرصه دانست :

پروردگارا ! من یکی از ذریه خویش را در این سرزمین بی آب و علف نزد یک خانه محترمت سکونت داده ام ، پس چنان

دنیال ابتدائی (پیری فرتوت که عمری دراز با روزگار کشتی گرفته و با حسودات خطرناک زمان پنجه نرم کرده و گردش مال و ماه سرو قاتش را چنبر ساخته روزگاری دراز بامید فرزندى بسر برده تا چون بسن پیری رسیده خدا فرزند بیگانه ای پلو بخشیده ، آنگاه ماه مور شده تا او را با مادرش از خود جدا سازد و در سرزمینی بی آب و علف بدون یار و مددکاری مسکن دهد . و او در همه این احوال فرمان خدا را با ایمان و تسلیم انجام داده ، پس آنگاه پروردگار از آن مضایق و سختیها راه فرج و نجات بر آنها گشود ، و از جایی که گمان نم برده اند کفالتشان فرمود ، آنگاه پس از تحمل اینهمه رنج و مارت ، هنوز از لذت قرار و اطمینان کام نگرفته ماه مور می شود تا آن فرزند عزیز و بیگانه اش را ذبح کند .

کن که دلهایی از مردم بسوی ایشان متما یل شود

اسماعیل ذبح : ابراهیم فرزند عزیزش را از یاد نبرد . گاهگاهی بدیدنش برفت و توشه ای از دیدارش بر میداشت . از حالش تفقد میکرد و نبروش بر نبروش میافزود . روز کاری بر این منوال بگذشت و اسماعیل جوانی بزرگ و سخت پی شد . در ایسن هنگام ابراهیم درخواب دید که خدا او را فرمان میدهد تا فرزند بیگانه اش را پسه دست خویش سر برد . و از طرفی هم ابراهیم می دانست که روی پای پسر بران حق و صدق و از وساوس شیطانى پهراسته است . امتحانی در پی امتحانی ! و ابتلائی

قصه اولیاد ابراهیم

زفراتن بیا موزنا صفا

راستی که این محتق است که کوهها زهر بار گرانش کمری میشوند ولی همیشه خطر برای مردمان خطهر و مصیبت عظیم برای شخصیتهای عظم است و از اینسو و امتحان و ابتلا ابراهیم هم باندا زه علو منزلت و ثبات یقین و کمال ایمان اوست . ابراهیم فرمان الهی را امتثال کرد و در راه اجرای آن بشتافت و آهنگ سفر کرد تا پسر را بد از نمود و آن خبر را که از شدت وقعش کوه سرتگون ودل از جای کنده میشود برای پسر چنین نقل کرد : " فرزند عزیزم ، همانا که من در خواب دیدم که تو را سر میبرم ، پس بنگر تا راهی تو چیست ؟ " ابراهیم خواست باینوسهله فرزند را در جریان امر الهی از روی اراده وارد کند تا مجبور نگردد که او را از روی قهر و جبر بخاک و خون کشد . اسماعیل چون سخن پدر را بشنید بقدم اطاعت پیش آمد و درین رفتن فرمان الهی

شکست

ببشتافت و گفت : " ای پدر ، ما مور هست خود را بجای آور که بخواست خدا مرا از صابران خواهی یافت . " آنگاه اسماعیل که از حال دل پدر خود با خبر بود خواست تا سوز درونش را تخفیف دهد و نزدیکترین راه را برای اجرا قصدش باو بنماید . پس گفت : پدر جان ، پسرمان را محکم ببند تا هنگام اجرای فرمان خدا دست و پا نزنم زیرا میترسم که از جرم گناسته گردم و جامه ام را از تنم بیرون کن که بخون آلوده نشود زیرا بیم دارم که چون مادرم آن را ببیند غم و تاثرش شدت کند و عنان صبرش از کف بیرون آید . پدر جان ، دم کارد را تیز کن و بسا سرعت آن را بر گلویم بگذران تا تحملش بر من آسانتر باشد زیرا که مرگ سخت و دردناکست . آنگاه گفت : سلام را به مادرم برسان و

اگر ما نمى ندیدی پهر اعظم را برایش بسر زیرا که آن باعث تسلی خاطر و تسکین درد های دلش خواهد بود و بوی فرزندش را از آن خواهد یافت و چون برای من دلتنگ شود آن را در آغوش خواهد فشرد و سوز درونش را تخفیف خواهد داد . ابراهیم گفت : ای فرزند تو بسرای اجرا فرمان خدا نیکو مددکاری هستی آنگاه او را در آغوش کشید و بوسه هاز گونه و دهانش بر داشت و بی اختیار پدیدر پیر شکسته و جوان نوحاسته گریه و ناله سر دادند . پس از آن ابراهیم گونه فرزند را بر سر خاک نهاد و کارد را بدست گرفت و گاهی تندی کا رد را و گاهی لطافت گلوئی فرزندش را منگرفت و از سر رحم و شفقت سیل اشکش بی اختیار بجوشید و آه سالی سوزان از دلش بر میخاست ، عاقبت تنهش را بر گلویش نهاد و روی گردنش بگردش آورد ، ولی کارد از بریدن فرو ماند ، زیرا قدرت الهی تندیش را کاسته و از کارش انداخته بود . اسماعیل گفت : پدر جان رویم را بر خاک نه تا مرا نبیند زیرا چون چشمت به سیمای من میافتد رحم و شفقت بر من همبفرماید و ترا از اجرای فرمان خدا باز میدارد . ابراهیم روی پسر را برخاک نهاد و بار دیگر کارد را شدت بگردش آورد و ولسی باز تیغ کارگر نیفتاد و رگها را نبرد . ابراهیم بصورت فرورفت و اینکار بر او دشوار آمد که مه داد اجرا فرمان خدا بآنها خیسر افتد و پس بخدا متوسل شد تا در کارش فرجی کند .

پرو ردگار بر بوجار گیش رحمت آورد و او را نداداد ، که ای ابراهیم ، همانا که مفا د آن روی یا را اجراء کردی و تا همین حد اخلاص و تسلیم خود را باز نمودی . نور شادی از چشمان ابراهیم بدرخشید و دیدار فرزند بر لطف و رعایت الهی و دفع بلا بر طرف گشتن آندوه و روی سفیدی در امتحان ، خدای را سپاس بگزارند . خدا ایتعالی قربانی عظیم بعنوان فدیة اسماعیل پیش ابراهیم فرستاد و ابراهیم بمجرد آنکه کارد را که از برهنه دن کشد ی گرفته بود ، بر گلوئی آن قربانی بسود خونش روان شد و از آن تاریخ سنت قربانی واضحه جاری و متبع شد و مسلمان نیز هر سال در آن سنت شرکت میکنند تا خاطر ذبح اسماعیل را بسا د آورند و نعمت الهی را شکر بگزارند . اسماعیل و جرهم :

پرنده گان در فدا ی ان سر زمین که چشمه زمزم از آن جوشیده بود بهرواز آمدند و دسته دسته در اطراف آن چاه آمد و شد میکردند و اگر چه هنوز خبر آن چشمه به اطراف نرسیده بود ، ولی با وجود این رونق و جان تازه ای در آن مکان پدید آمده بود تا آنگاه که قوس از جرهم که در پائین مکه مسکن گزیده بودند پرنده ای را در گردش و پرواز یافتند . پس گفتند : بیگمان ، این پرنده برگرد چشمه آب پرواز میکند ولی ماکه می د انهم در این صحرای سوزان آبی وجود ندارد ! پس نماینده های با آنجا فرستادند تا چشمه آب را بیابند و با بشارت بسوی ایشان بشتافت . قوم جرهم مخرم و مسرور با طرف آن چشمه کوچ کردند و در کنار آن مرحل اقامت افکندند و چون مادر اسماعیل را در کنار چشمه یافتند از او اذن مجاورت خواستند هاجر ایشان را اجازه داد که بسختی و محنتی در آنجا با اعزاز و اکرام بمانند ولی قصد غصب مکان و تجاوز و عدوان نکنند . قوم با راده و حکمش را ضعی شدند و سر پرده های بیار در آن سر زمین بر پاشد و آن صحرای خشک رو با آبادی نهاد . اسماعیل همچنان رشد و نما میبرد و قامتش افزاخته و عضلاتش پیچیده میشد و اسم و آوازه اش در اطراف منتشر میگشت و او با قوم جرهم معاشرت میکرد تا زمان شان را به ماموخت و طولی نکشید که با دختری از آن قبیله ازدواج کرد و پیوند ارتباط و امتزاجش با ایشان محکم شد . کم کم داشت آسیاب خوشی و آسوده گی فراهم میشد ولی روزگار بامرگ هاجر این بساط خوشی و آسایش را درهم پیچید . مرگ هاجر که در حفظ اسماعیل و تربیت او اینهمه رنج کشیده بود ، بسیار بر اسماعیل گران آمد و دلش را بسختی درهم فشرد و سبیل اشکش را روان ساخت . زیرا تنها او بود که در گهواره سرپرستی و نگهداریش کرده و در جوانی از شفقت و تربیت خود بهره مندش ساخته و در هر پیشامدی برای او بازوئی زورمند و مددکاری فداکار بود .

ابراهیم اگر چه در سرزمینی دور از اسماعیل بسر میبرد ، ولی نمیتوانست فرزند عزیزش را فراموش کند و از دور بی پاره جگرش بیاساید . ازین رو گاه و بیگاه به سراغ اسماعیل میآمد و از حالش تفقد میکرد . در یکی از سفرها چون بخانه اسماعیل بقیه در صفره (۸۵)

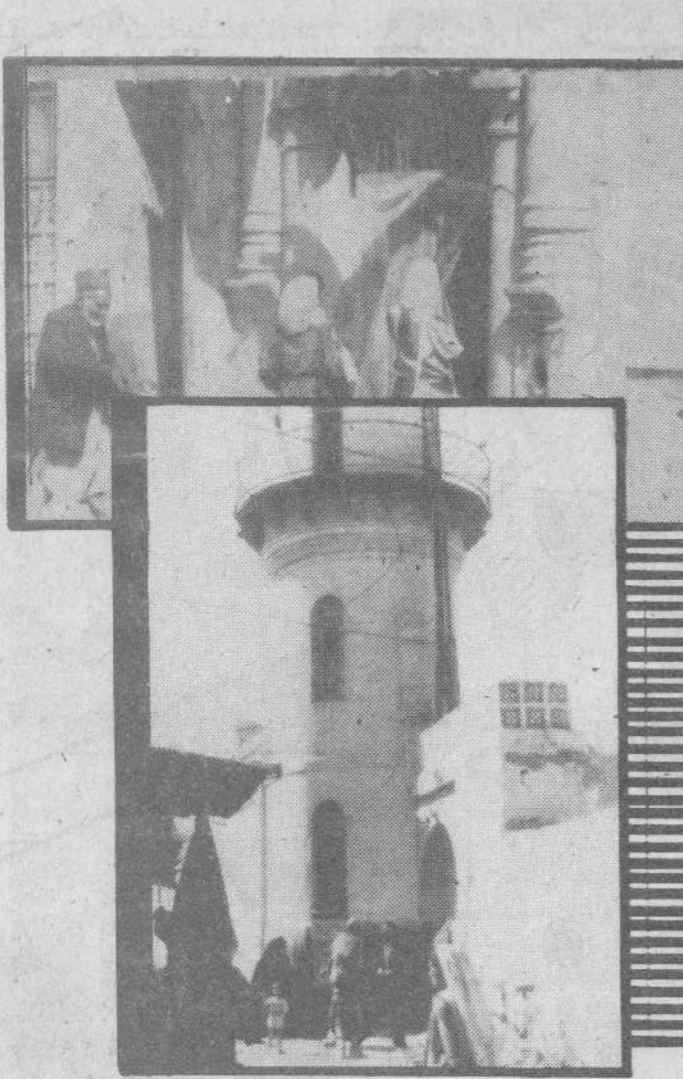
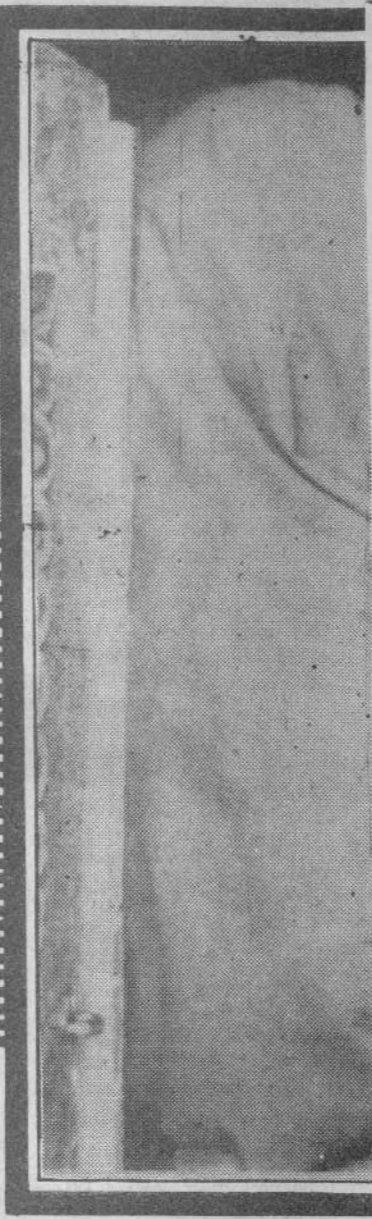
و حتی ذات ذوالجلال با-
توانایی و قدرت لایزال اش-
دیکسین چیزی که جان است
باد ورتین پدیده که جسم است
نزدیک کرد باهم آمیخته
غم و اندوه و خوشبختی و سد-
بختی و یک قوه فراتر همه چیز
یعنی سرنوشت و تقدیر را نیز
با آن همراه ساخت تا بنده لذت
شادمانی را پس از چشمه
تلخکامیها و قدر بداند .

گاهی یک حادثه غم انگیز
و پردرد مانند چیزی تهنیرنده
رشته آرزوها و سعادت انسان
را میبرد و او را به گرداب غم و-
اندوه پرت میکند که نساگرهر
بایست آن را با تحمل و شکیبایی
بپذیرد و به خاطر رهایی از
آن به جهان معنویت پناه برده
به زیارت قبور برود غمها و دنا له
و شوم را به راه براندازد و تا
روح پاک آن ها وسیله نجاتش
گردد .

یکی از روزهایی که زاینه
به این منظور برگزیده و فعال نیکو
گرفته اند روز چهارشنبه
است و گرچه مقرر کردن روزها-
بت خنده و در احاد بیت شریف
و روایات فقه و کتب معتبر چار روز
هفته را یعنی دو شنبه و پنج-
شنبه و جمعه و شنبه را برای
زیارت مبارک بهتر دانسته اند
اما افزون بر این روزها روز چهار
شنبه نیز بنا بر عرفی که در کشور
ماست و شاید انگیزه های دیگر
تا برخی داشته باشد روز زیارت
شناخته شده است مردم مایه
این باور اند که روز چهارشنبه
روز مراد بخت برگشته گان
است و روز مبارک است که با رفتن
به زیارت اولهای کرام هفت چهار
شنبه روز به هم بایست به زی-
ارت رفت و حاجت خود را طلب
کرد و گویند حاجت دو باره
یعنی هم حاجت بر آورده میشود
و هم پایدار میماند .
در کتاب معدن الاسرار تالیف
حضرت شیخ سعدالدین انصار
رج " نیز چنین آمده است :
برای استجابت دعا به
درگاه حق سه گونه روزها مهین
کرده اند و برای حاجات خیر

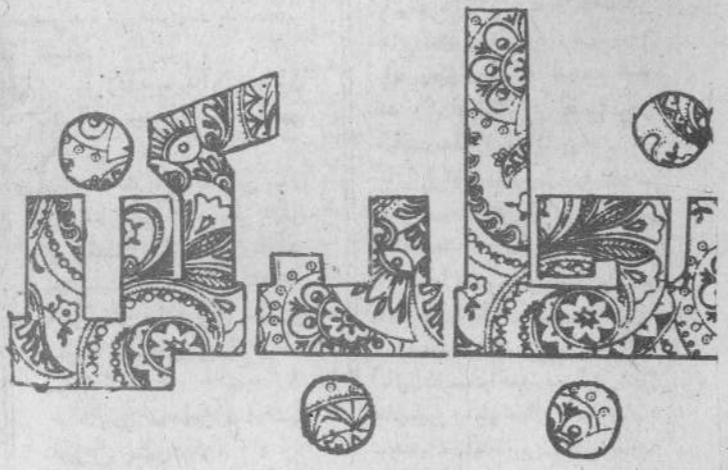


ذکره باجر



روزهای شنبه و پنجشنبه و جمعه
برای حاجات میانه روز های
دوشنبه و چهارشنبه و پسر ای
نهایت شر روزهای یکشنبه و سه-
شنبه که در تمام حرزها و تحویزات
دعا ها این اصل معمول بود .
است .
در کشور اسلامی ایران
بیشتر از گذشته ها به این سو
معمول است تا آخرین چهار-
شنبه ماه حوت هجری شمسی که
مصادف با اخیر ماه صفر است
چشم میگردند که آن را چهار-
شنبه سوری مینامند و اشتقاق
ترکیب چهارشنبه سوری یعنی

چهارشنبه، مهر و عشرت کند
آداب و رسوم خاص را در آن بر-
گزار می نمایند و آن را به نسام
تدوین می کنند هم یاد میکنند
در کتاب فرهنگ دهخدا آمده
است که :
چهارشنبه سوری
از جشن های باستانی خراسان
نشان است .
هیچنان شاهرا کلاسیک
نیز اشعار و سروده های زیاده
در بسته گی با روز چهارشنبه
داشته اند چنانچه فردوسی
شاعر بزرگ فارسی زبان میگوید :
مقاوم همسرگفت بهسرام را
که در چهار رشنه مزه گام را
یا نظامی گنجوی گوید :
چهار رشنه که از شگوفه مهر
گشت بهروز کین سوا و سپهر
یا منوچهری گوید :
چهار رشنه به که روز بلاست با ده
بخور
به ساتگی بخورتا بهمانیت کرد
افزون بر آن در یکی از
صفحات فرهنگ دهخدا نوشته
شده است که :
رب النوع چهارشنبه عطار
است که محترم علی احمد
فکور نجم سرشناس کشور ما از
در پیچه علم نجوم در مورد
گفتنی های دارند که با هم می-
خوانیم :
ارباب دعوات روز چهارشنبه
را منسوب به رب النوع عطار
میدانند و اهل تنجیم ستاره
عطار را منسوب به زوزا و احکام
و قضات و علمای میدانند و از اهل
رهگذر اهل تنجیم بایل در
سابق و اهل ادرا و ادویه
دیدار با قضات و علمای مناسب
و نیک میدانند و اهل تنجیم
آغاز کتاب و شمولیت در مکتب
و شروع درس و فحس و جستجو
را در روز چهارشنبه بنا سبب و
خوب دانسته اند و حتی از رب
النوع عطار عقاید است
که از هندیا به بایل رفته و از
بایل به مصر و از مصر به یونان
رفته است و بنا بر این عقاید همه
مربوط به تنجیم است نه به علم
نجوم زیرا تنجیم مربوط به فال
یعنی بیشتر یعنی حوادث میگردند
بقیه در صفحه (۸۸)



کیمیا با عطا محمد آواز خوان جوان

کاشکی ساقی زلفش



کرد های هنرش چنین گفت:
چند سال پیش کورس موسیقی
کلاسیک را نزد استادان هندی
در کابل تعقیب نمود، ام و پس
از زحمات فراوان توانسته ام
موفق به ثبت هشت آهنگم گردم
که به آنها را توشه هایسی و
در زنده گی هنری خود محسوب
مینمایم.

وی در مورد آواز خوانان
تازه گام و اهمیت موسیقی چنین
میگوید:

آموزش دانشهای ابتدایی برای
تازه گامان عرصه موسیقی خیلی
مهم است. زیرا موسیقی مانند
بحریست که آواز خوان تازه کار
با فرا گرفتن دانشهای ابتدایی
میتواند به موجی از امواج بدل
شود.

در مورد کمیسیون موسیقی
تلویزیون چنین میگوید:

اعضای کمیسیون موسیقی

تلویزیون در قسمت چک نمودن
آهنگها داوری و عدالت را در
نظر نمیگیرند، زیرا بسوا ر
دیده شده که آهنگهای خیلی
ضعیف و بدون این که حتی
شنیده شوند به نشر میرسد
میشوند. استند کسانی که با
واسطه ها و شناخت ها، آهنگ
های مبتذل خود را از طریق
رادیو و تلویزیون به نشر میرسانند
که این کار در حقیقت
خیانت به موسیقی کشور است.
آنانی را که آشنایی با اساسات
ندارند نه باید به رادیو و تلویزیون
راه دهند.

مقامات مسؤول موسیقی کشور
باید کورسهای معتبر موسیقی
را وسعت دهند و حتی برای
آنانی که میخواهند در رادیو
و تلویزیون آواز خوان یا نوازنده
شوند، باید کورس معینی وجود
داشته باشد.

تست نواختن ها رمنوهرنمو
بوده است.

نخستین آهنگ اود رسال
۱۳۶۸ با مطلع (کلین وکلپوی
من) به کوشش محترم ترنس به
نشر رسیده.
عطا محمد نهیب خود در مورد کار

عطا محمد نهیب هم یکی از
جوانان تازه قدم در عرصه هنر
موسیقیست. به گفته خودش -
اساسات موسیقی را نزد استاد
هاشم هجرتی آموخته است.
استاد سلیم سیمست وی را در

گفت و شنودی کوتاه با مسعود آصفی پس درم نواز قشقایی

پس درم

سازی از قبایل بومی

— کارهای محترم (پیشروم) همیشه مراکت کنند، بوده است و در کشور، جاز نوازی فرها که در گذشته عضو گروه گسرخ بود خیلی خوب است.

* نعر شما در مورد زیبایی این آهنگ چیست؟

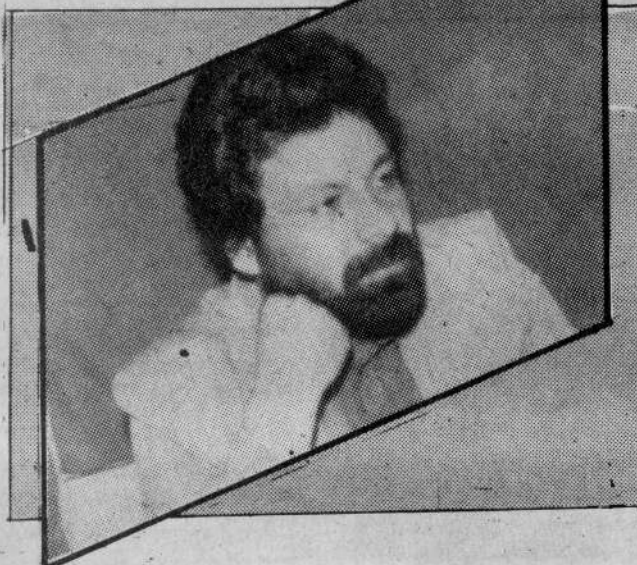
— معیول بودن و نبودن یک آهنگ همانقدر که به آواز متعلق است همان اندازه به موسیقی نیز تعلق دارد و همانقدر که در وزن دار بودن آهنگ آواز خوان سهم دارد به همان اندازه نوازنده ها نیز سهم استند.

خصوصاً موسیقی جدید هنری یکی از موسیقی شرقی و غربی را به وجود آورده است که من نواز خان شیوه استفاده مینمایم.

* در قسمت نواختن پس درم شما را کی یاری رسانده است؟

— در قسمت نواختن پس درم استاد و رهنمای خاصی ندارم اما پارچه های کونگونی را از هنرمندان خارجی و داخلی همیشه میشنوم که همین کار همیشه در قسمت نواختن جاز مراکت نموده است.

* کار کدام نوازنده پس درم بیشتر مورد توجهتان قرار گرفته؟



منتب بودم آغاز کارم بود و در کنسرت ها اکثر هنرمندان لیس، حبیبیه را که در آن زمان شهرت زیاد نداشتند مش و حید صابری احمد مرید، تیمور شاه سد و زی و دیگران با نواختن "پس درم" یا نگودرم و کانه یاری میرساند که بعداً هنکاریم را با هنرمندان راد یووتلو یوزین آغاز کردم.

در کنسرتها و فستیوال های که در داخل کشور در ایر کردیده — چندین بار توانسته ام مقام اول را به دست بیاورم و همچنان سفری که به منظور اشتراک در فستیوال به کشور آلمان باد و تن همکاران دیگر ما داشتیم گروه ما توانست در بین معالک خویتر بدرخشد و به دریافت مدالی از طرف شهر پوتسدام آلمان نایل گردد.

* تا کجا ممکن است پس درم را با سازهای شرقی تلفیق بخشید؟

— گرچه پس درم یک آله موسیقی مدرن غربیست اما میشود آن را همراه با آلات موسیقی شرقی یک جاب نواخت چنانچه همین اکنون در کشور هند وستان به

مسعود آصفی در پهلوی این که محصل پوهنتون کابل است "پس درم" مینوازند با بسیاری گروههای هنری همکاری دارد که کارهایش همیشه مورد توجه قرار گرفته است و به همین سبب ما هم خواستیم با او اندر — باب کارهایش صحبتی داشتیم — شیم.

نخست از همه در مورد خصوصیات و پیشینه تاریخی "پس درم" از وی پرسیدم که در پاسخ چنین گفت:

"پس درم" که مردمان آنرا به نام جاز میشناسند یک آله ضربی بوده و منشأ آن مربوط میشود به بومی ها در آن زمان اگر جنگ میان قبایل در می گرفت احساسات مردم را توسط این آله "پس درم" به شور می آوردند و بدین لحاظ این آله قبلاً یک آله رزمی بوده است.

* چه وقت و چگونه به فراگیری نواختن پس درم پرداختید؟ و آیا به آلات دیگری نیز دستررسی دارید؟

— در سال ۱۳۵۵ یعنی زمانی که متعلم و مسور لبختر موسیقی

صنایع دستی ما در چرخه تولید است؟

تهیه کننده: ف. آتشی

اهدات دستی خانواده ها و اشخاص انفرادی را که دارای ماهیت پذیرفته شده باشند از طریق اموریوم خویش به فروش میسراند. و با استفاده از فرصت میخواهم بگویم که همه خانواده های محترم و اشخاصی که تولیدات دستی خوب دارند میتوانند با این اداره در تماس باشند. تولیدات خویش را به دسترس ما قرار دهند.

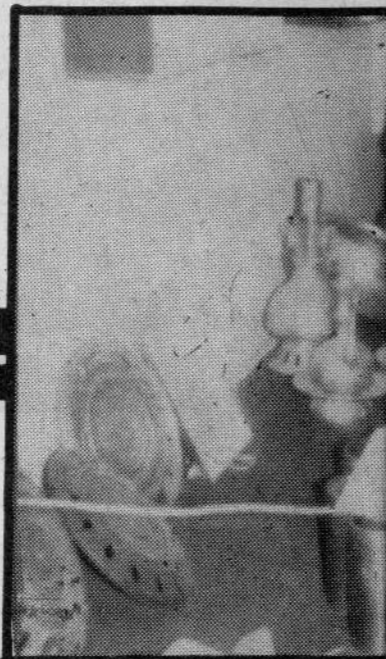
امروز با مقایسه بعضی اقلام تولیدات صنایع دستی با تولیدات یک دهه گذشته چنان نتیجه به دست آوریم که جنسیت تولیدات امروزی در سطح پایین قرار دارند. به گونه مثال اگر قالبین را که امسال تولید گردیده است با قالبین پانزده سال پیشتر مقایسه کنیم، جنسیت قالبین امروزی در آنها نقص و عیب اراست و وقت در این مورد از محترم کیفر پرسیدم در پاسخ چنین گفت:

داده است. و در بیرون از کشور نیز امکانات عرضه و فروش تسو - لیدات را میسر نموده است. مهم ترین فروشگاه تولیدات صنایع دستی کشور همیون اکنون در مسکو به نام "فروشگاه کابل" موجود است که همه ساله با عقد قرار داد با جانب شوروی، مقدار قابل ملاحظه صنایع دستی کشور، در آن جابه فروش می رسد.

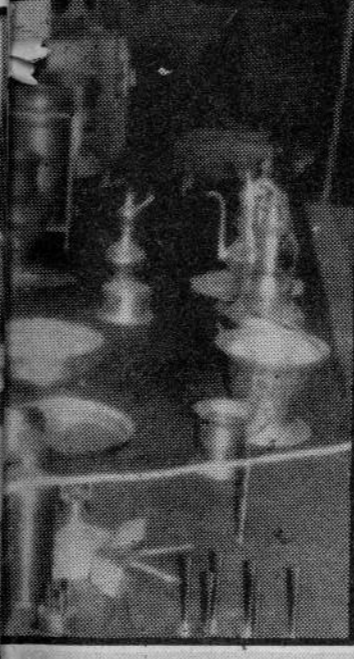
نکته دیگری را که باید به آن خیلی توجه داشت این است که این اداره حتی تسو -



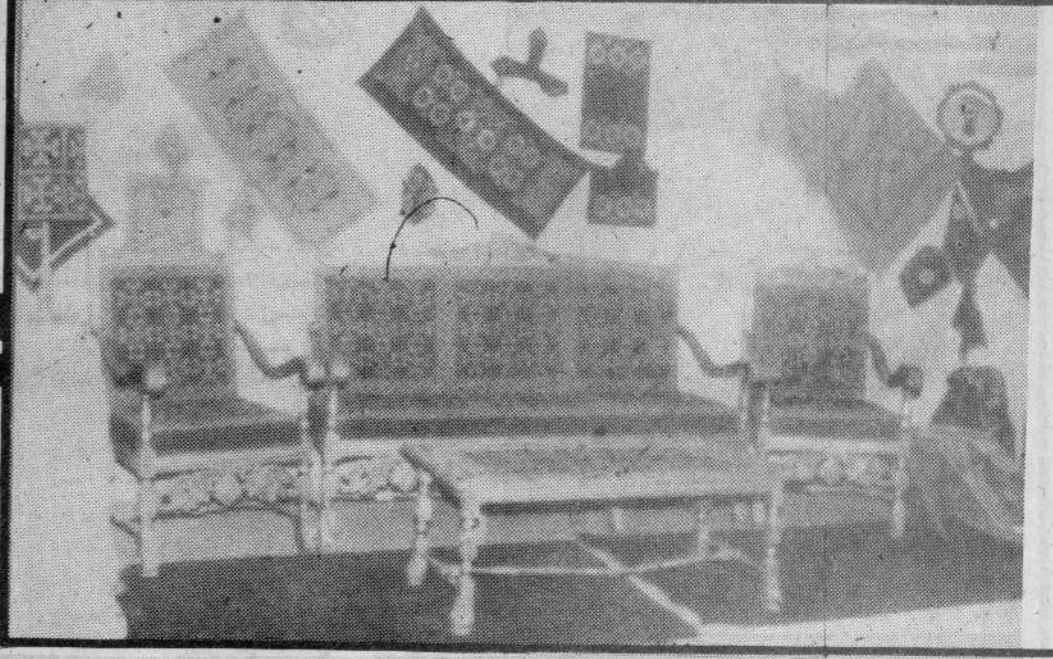
زنان قالبین باف با تهیه و تولید قالبین نقش مومی را در صنایع کشور دارند



کارگران افغانی تهیه گردیده



ظریفی که بادستان هنر



تولیدات دستی ماکه در بازارهای خارج شهرت خاص ندارند

دستی و فروش آنها گفت: "مرکز انکشاف صادرات صنایع دستی در ترویج انکشاف و عرضه تولیدات صنایع دستی کشور فعالیت های قابل ملاحظه می را انجام داده است که همیون اکنون در هادستگاه تولیدات خود را از این طریق عرضه و به فروش میسراند. این اداره تولیدات گونه گون صنایع دستی کشور را در داخل از طریق اموریوم خویش در اموریوم صنایع دستی افغان - نستانه به معرفی و فروش قرار

خود اقلام دیل، را در بر میگیرد قالبین باب، کلم باب، زهر رات تولیدات چرمی، البسه چرمی انواع لباس، پوستین، پاپوش ها، دست دو زبها، تولیدات چوونی، تولیدات سنگی، فرش باب، تولیدات پشمی دست بافی ... این تولیدات به نسبت های متفاوت در داخل و خارج کشور بازار فروش داشته و با قیمت های متفاوت عرضه میگردد. آقای میر عظیم کیفر مدیر امور تولید و وضع صنایع

دستی و فروش آنها گفت: "مرکز انکشاف صادرات صنایع دستی در ترویج انکشاف و عرضه تولیدات صنایع دستی کشور فعالیت های قابل ملاحظه می را انجام داده است که همیون اکنون در هادستگاه تولیدات خود را از این طریق عرضه و به فروش میسراند. این اداره تولیدات گونه گون صنایع دستی کشور را در داخل از طریق اموریوم خویش در اموریوم صنایع دستی افغان - نستانه به معرفی و فروش قرار

عمل پیوسته و ما بتوانیم تولیدات صنایع دستی کشور را میتوان با ایجاد یک شرکت تجاری بهتر تنظیم و جمع آوری و به فروش رسانید. در این مورد مسوول تجارتی اداره انکشاف صادرات صنایع دستی گفتند: "همیون اکنون مساهله تأسیس یک شرکت، به خاطر جمع آوری عرضه و فروش تولیدات صنایع دستی در شوروی محترم و زهر - ان مورد بحث است که امیدواریم با جلب پیشه وران اصلی صنایع دستی این مقوله، حامی صنایع دستی کشور، تمامیت

شده فوق باید گفت که تولیدات صنایع دستی کشور را میتوان با ایجاد یک شرکت تجاری بهتر تنظیم و جمع آوری و به فروش رسانید. در این مورد مسوول تجارتی اداره انکشاف صادرات صنایع دستی گفتند: "همیون اکنون مساهله تأسیس یک شرکت، به خاطر جمع آوری عرضه و فروش تولیدات صنایع دستی در شوروی محترم و زهر - ان مورد بحث است که امیدواریم با جلب پیشه وران اصلی صنایع دستی این مقوله، حامی صنایع دستی کشور، تمامیت

صنایع دستی کشور را نیز متاثر ساخته است. زیرا تولیدات اکثر اقلام صنایع دستی بازرگانی - شیدن دستگاه ها و منابع مواد خام و نیز با ازدست رفتن کارگران ماهر سقوط نموده و باین که به حداقل رسیده است. در گذشته ها تولید صنایع دستی و صدوران به خارج در تولید ملی سهم ارزنده ای داشت که با در پیج فراوان از این عرصه، امروز فیصدی ناچیز و اندکی بدست می آید. با در نظر داشت سخنان یاد

در کشورهای کمتر انکشاف یافته، که زمینه ماشینی شدن صنایع کمتر میسر گردیده است، صنایع دستی در بخش های مختلف خصوصاً در تولیدات ملی مصمم مهم و ارزنده می باشد. قابل یادآوری میباشند که در گذشته ها و صنایع دستی افغان - نستان در داخل و بیرون کشور اهمیت فراوانی یافته بود. اما با در پیج که رویداد های پسمون همان گونه که در سایر عرصه ها تا شهرات منفی به جا گذاشته



ان) درجهان زنان را مر- دان بیشتر رهبری میکنند به این دلیل همیشه مبارزه بخا- طرحقوق خود را فراموش نکنید .
 ۴- بار بار او نیدزود (هنرپیشه) سونا) بهترین مشوره من اینست که از ایام جوانی بیشتر و بیشتر استفاده کنید . این عالی ترین ایام زنده گی شماست .
 ۵- نونا مایسکو (ژورنالیست) در ایام جوانی مابه حرف هیچ کس گوید نم دهیم . این مساله آنقدر وحشتناک نیست . به فرایز خود اعتماد بیشتر کنید . اگر در زنده گی کدام استباهی را مرتکب بغیه در صفحه (۸۷)

مستقیم خواهد داشت .
 ۲- لوند الوساردی (مدل عکا- سی مجلات مود) از همه اولتر بگوید که مرک به مواد مخدره! در مسایل عشق و احساسات خیلی با حوصله و در ضمن محتاط باشید در این موارد بیشتر به خواست قلب تان مراجعه کنید . همیشه دست بکاری بزنید که خود شما به آن اطمینان دارید . مشوره ها را وقتی بشنوید کسی سرور دانید اما همیشه تلافی کنید که تحت تاثیر اشخاص نروید .
 ۳- ژولیت سمرنفل (گردا- ننده کمیونیسمیزمونی آی . تی

ماز چند زن شورتینگ و مشهور جهان خواستیم تا به دختران و زنانی که میخواهند موفق خود را در زندگی دریابند مشوره های لازم بدهند آنها چنین گفتند :
 ۱- کترین هینت (طراح لباس) . مکتب را فراموش نکنید . مواظب خورا خود باشد بیشتر ورزش نمایند . در مسایل جنسی خیلی محتاط باشید از خود زیاد راضی نباشید . لسان خارجی راحتاً بهما موزید و هیچ گاهی فراموش نکنید که هر حرکت و عمل شما در زندگی کسی آینه شما تا نور چسبی و

دانشنامه جهان

به شما مشوره میدهند



ریشه هایش را از زمین برد .
 - ترقی روز افزون و نهکیختی زیاد همیشه اخلاق را فاسد میکند .
 - بین شانه و ریش فاصله کوتاه است .
 - بهترین دوست انسان مک است که حتی بهترین از زن انسان است .
 - باید رحم کرد بر آن مردی که هرگز محسود واقع نمیشود .
 - هر مرد در خانه خود شارباب است .
 - شرف سرمایه فقیرانه ای است .
 - عشق بعد از ازدواج مهیبت .
 - شب زود خوابیدن و صبح زود برخاستن فایده ای نخواهد داشت چنانچه اعلان نشکنی .
 - ما از افرادی که به نصایح ما گوش نمیکند نفرت داریم و با افرادی که نصایحمان را گوش میدهند بچشم حقارت نگاه میکنیم .

- برق زده صدای رعد رانسی شنود .
 - حتی سوسن سفید مایه سهاه از خود میاندازد .
 - در روزها یاها عشق هیچ چیز امکان ناپذیر نیست .
 - مادام که هنوز میتوانی عشق بوزری بگذر از هیچ چیز دیگر ترانند و گین سازد .
 - پول حرف میزند ، مک ها عمو میکنند .
 - اگر میخواهی از شدت دست خلاص شوی به او میلی بیول قرض بده .
 - کسی که نمیتواند اطاعت کند نمیتواند فرمان دهد .
 - تفرقه انداز و خکومت کن .
 - اخگرها می برند حتی ازین کوره کوچک .
 - حتی خورشید لکه های سی دارد .
 - باد میتواند درخت بلوط را بر زمین اندازد ولی نمیتواند

- هر کس به یاد تف کند بروی و چهرهای خود شرف کرده است .
 - دزد های بزرگ دزدان کوچک را بیدار می آورند .
 - درخت پوسیده خود بخود می افتد .
 - سایه تمام درخت های بلند طولانی است .
 - دهکده را از جاده های پهن و راه پاب را از نوک های میتوان شناخت .
 - شراب خوب به کیفیت صدمه میزند و شراب بد به معده است .
 - وقتی گرگی تعقیب میکند گراز تر را عمو خواهی خواند .
 - انسان پست ترا از فرشتگان آفریده شده روز روز پست تر میشود .
 - بچه لنگرمان دست او نمیتواند از لنگرگاهش جدا شود .
 - قانون روی چرخهای طلا حرکت میکند .

داروهای دنیا است .
 - ثروت بزرگ برده گی بزرگ .
 - آدم عاقل فقط روزهای طلایی را می شمارد .
 - کار را خوب شروع کن و از پایانش مترس .
 - ایمان آوردن ساده تر و آسانتر از تحقیق کردن است .
 - یک سکه تقلبی دو سکه خوب را از ارزش میاندازد .
 - در ظلمت همه چیز سیاه است .
 - یاس و امید خواهر یکدیگرند .
 - زنده گی انسان مانند قطره شبنمی است که روی برگ می نشیند .
 - اگر تو تنها نبودی فقر هم نمی بود .
 - هر چه زود میرسد زود هم فاسد میشود .
 - کسی که از درد میترسد نمی تواند از لذت حرارت آتش بر خورده شود .
 - هر آوازی پایان دارد .

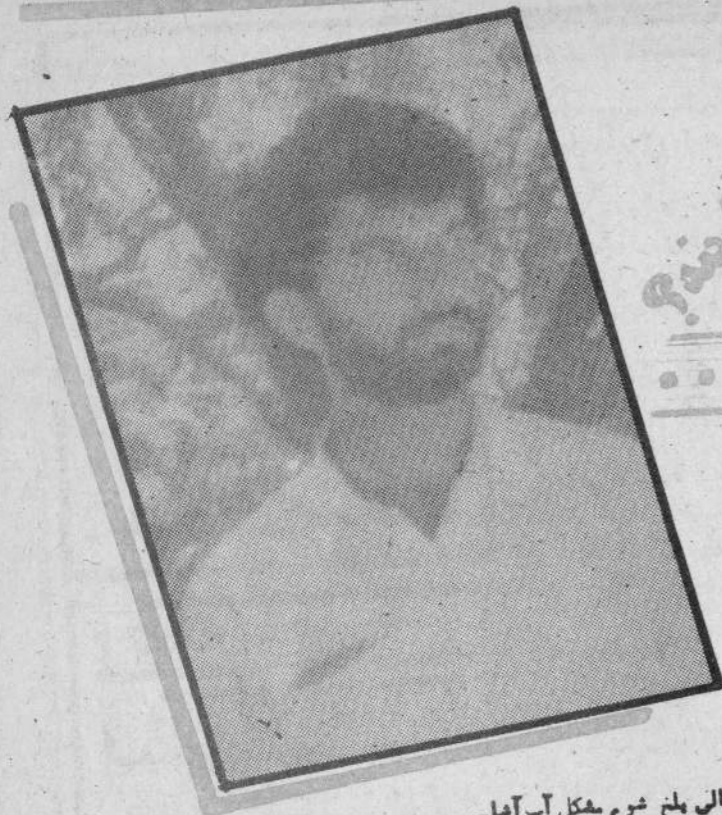
ندارد .
 - زمان و پوره پاری گلهای سرخ را بوجود می آورد .
 - یک گناه دیگر را به وجود می آورد . (یک گناه گناه دیگر را)
 - خواب برادر مرگ است .
 - کسی که زیاد حرف میزند یا زیاد میاندازد یا زیاد میگوید .
 - شام کوتاه - عمر طولانی .
 - فقط درون آب شناختنای توانی گرفت .
 - آنچه را که میتوانی بسا شاخ بگیری سعی مکن بسا دم بگیری .
 - بگذار دندانهایت بزبانان افسار زند .
 - زمان همه چیز را ایجاد و ویران میکند .
 - برد پیوار مست تکیه مزن .
 - آب پاک نخستین و بهترین

چیزی مختصری از دست رفته است . وقتی وقت از دست برون همه چیز از دست رفته است .
 - چنین است راه و رسم دنیا یکی دارای پول میشود و دیگری دارای کیف پول .
 - پنهان کردن کوچک نمیتواند از خود سایه بزرگی بپندارد .
 - کسی که حرف میزند تخم میاندازد و آنکه گوش میدهد درو میکند .
 - هر چه در کوچتر باشد زمان بزرگتر میشود .
 - آب یاد میدهد چگونه در شرباب یاد میدهد چگونه در حیاتیم .
 - بهترین زنهاهایی هستند که در باره شان کمتر صحبت میشود .
 - هر کسی خود را با سیوس قاطی کند و خوکانش میخورند .
 - در هر دیکه میباشد .
 - فقر ماد رفتن است .
 - ثروت مندی به مغز احتیاج

- فقط و کثرت نمیتوانند آدم بکشند و از کثرت رمان باشند .
 - کسی که از رودخانه عبور نمی آید از باران ترس و وحشتی ندارد .
 - هر کجا لاشه هست به آنجا لاشه خورها حمله می آورند .
 - هر کسی در آسیا نشین مورچه هانف کند ، لیا نشین متروم گردد .
 - تمام روزها برادر بدولی بدندرت پینور شباهت بزرگتر دارد .
 - هیچکس بعد از افسان خود مان مارا گول نمیزند .
 - رفاهت مانند نان است که فقط موقعی خوب طعم به نظرسیرد که تازه است .
 - بهترین خوردنی ها از درختان کهن بدست می آید .
 - بوسه بدون ریش مانند شوریای بی تم است .
 - نخستین شب ازواج غالباً آخرین شب عشق است .
 - وقتی کعبول اردت بیرون

مردم میگویند





دختران و پسران

اگر والی بلغ میبودم

عبدالرحمن محصل سال سوم دبیرستان پلانکنداری پوهنځی اقتصاد پوهنتون بلغ ۱ من اگر والی بلغ میبودم در قدم اول مشکلات اساسی مردم را مهروست میگردم بعد از آن مهترین مشکلات کدام است برای حل آن مشکل در اول فته شو و امکانات را جمع کرده و آنرا حل میگردم. همه همکاری نیروهای نظامی در تمامه من امنیت برای مردم کو شام میبودم. سیستم را بوجود می آوردم که هر کس بدون واسطه شامل کار شده و در اداریات درو لقی برای مردم در حل کارها. یگان مشکلات بوجود نمی آید. اگر فرضاً من کدام روزی

والی بلغ شرم مشکل آب آما. مهنی و سکن را در قدم اول حل میگردم.

عاشق نیستم

انا هیتاسافی محصل سال دوم فاکولته اقتصاد پوهنتون بلغ. زنده کی زیباست و من زنده کی صلح امیز را دوست دارم کار امیزه بی زنده کسی است. هیچگاه طرفدار عشق و عاشق شدن نیستم به نظر من یک دختر جوان اولتر از همه به فکر این باشد که چگونه میتواند در آینده یک زن خوب برای شوهر یک مادر مهربان برای اولاد و یک فرد سالم برای اجتماع باشد. می در دوست دارم میخواهم در لباس پوهنتون مودل باشم.



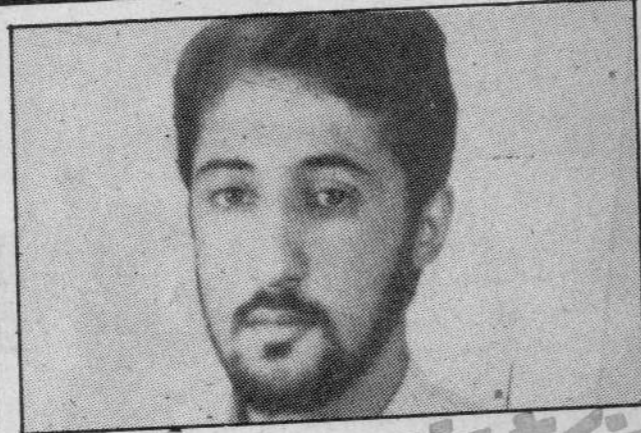
دوستی به روح آدمی بال و پر می بخشد



مهم "قام مزاده" محصل سال سوم پوهنځی تاریخ و ادبیات پوهنتون بلغ.

لحظه ای که مفهوم این کلمه نزد بختی ها فرا می شود شده و وظیفه ما جوانان است تا تخم دوستی و صمیمیت را در میان خود ترویج کنیم چه زیبا خواهد بود که روزی همه با قلبهای بالا مال از دوستی زنده گسی رابه سر برده و هند پسر را دوست بداریم.

عالی تهی و اندانی تهی احساس در جهان احساس دوستی است و این احساس عالی در واقع مقاس است که مجزه ها می افزیند و احساس آن دوستی بروج آدمی بال و پر می بخشد. باید جوانان ما مفهوم این کلمه "دوستی" را دانستند و در همه امور آن را ساد قانه در نظر بگیرند. در پس



خوشبختی در صلح و آرامی

عزت الله همدرد فارغ متوسط طبی بلغ ۱ اندگاه من خوشبخت خواهم بود که همه برابر و برادر شوند و اگر فضای دود و سیاروت و از چشم هموطنانم اشک اندوه زده شود چه سعادتی بالاتر از این نصیب انسان شده میتواند. من نیز در چنین فضای خوشبخت خواهم شد و خوشبختی را خواهم دید.

پوهنتون محل تحصیل است



محمد به همت یار محصل سال دوم پوهنځی اقتصاد و لایت بلغ.

در مورد صفات خوب یک محصل باید گفت که در موقع حاضر در وقت تحصیل به صنف حاضر شود و در موقع اخذ لکچر نوت ها باید دقیق باشد و علاوه لکچر نوت که از طرف استادان تهیه میگردد باید مطالعه خارجی داشته باشد. باید شخصان پوهنتون همه دختران و پسران فیشن های بی مورد بی جا نام "فیشن تون" را دوباره به پوهنتون تبدیل نمایند. چون پوهنتون محل تحصیلات عالی است نه جای فیشن و مود.

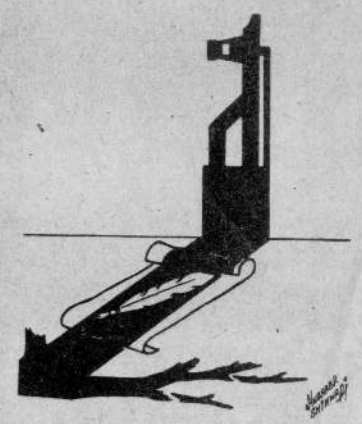


زنده کی همایند گل شقایقته

زنده کی همانند گل شقایقته نیست که در یک لحظه بدست تند باد یغما کر پیر میشود و نسیم صبحگاهی همه گلها را پستان نمی خندانند بعضی را شکفته و عدیمی را پیر نسوده به خاکستر می افکند و غنچه و رنج های زنده کی در قلب تمامه افراد پستان نیست آرزوی بعضی ها میشود و آرزوی بعضی ها نمانده پیر میشود و بخاک پستان.

من که در راه زنده کسی به جز انسرده کی و ناامیدی ندیده ام و در دریای پرتلاطم درد و رنج غرق بوده ام. زنده کی را با تمام دردها و رنج های بیشتر احساس کرده ام با آنهم زنده کی را با هر آنچه را که بمن اعطا کرده است دوست دارم و میگویم که زنده کی با غنهایش زیباست.

نجیبه "پاییز" محصل سال سوم پوهنځی زبان و ادبیات پوهنتون بلغ.



داستان کوتاه

نوشته م. زور

شکوه فده های خونین

سبب

پس از سالها، باری از نو، من و او گرد
 های کوچک باغچه را بیل میزدیم.
 احساس می‌شود در من جوهر میزد. ما -
 درم که پس از عمرها، ما در برادر را، به
 کنار خود می‌دیدیم، به رخساره، چنین خلوصه
 اثر و پرتو از امید و آرمان باز می‌رخشید.
 من در چشمان التهاب گرفته اثر داشت
 پیروزی را در می‌یافتم.
 من که تاب آفتاب خوردن رانداختم،
 خیلی زود خسته شدم. بلند بلند نفس
 می‌زدیم. لباسهایم از عرق زیاد بریدنم
 چسبیده بود. برادرم که حالم را دید،
 بلیزر را محکم به زمین خلاند و نفس بلند می‌برد.
 آورده گفت:
 " احمد! برو دم بلی. توه آدم شهری
 شدی، حالی دهنه بیل زدن زود مانده.
 موسازیت تو خود در همچنان به کار ادامه
 داد. رفتی و چند گام دورتر زیر سایه
 بید لاغری نشستم تا نفس را مست کنم.
 به تنه بید تنه داده یکبار دیگر باغ را از
 نسرکد شتاندیم. باغ چهره اثر را از دست
 داده بود. دیوارها همه فرو ریخته بودند.
 درختان همه زخمی و شاخ و قامت شکسته -
 بودند. از تاکها، فقط نقشه سیاهی جای
 مانده بود. جو کوچک کتب باغچه دیگر
 گلویی نداشت که آب بخورد. در عوی در
 چندین نغمه، دیگر چغری های فراخ حوض
 مانند پیدا بود. وقتی باغ رنجور و زخمی
 را به آن روز و حال دیدم بعد ریخ، اشکم
 جاری گشت. سرم را روی زانو ام گذاختم
 و رفتیم به سوی روزگار گذشته به یاد باغچه
 سبز ما.
 * * *
 هنوز عهد انستم که با گل چی باید کرد؟
 پدرم دست کو بکم را به دست می‌گرفت و -
 خمان خمان مرا از زیر درختان به سوی
 کردت گل‌های پستو می‌برد. همین که به
 کنار گلها می‌رسیدیم، بین راست و بید -
 رنگ به گلها حمله می‌کردم و چند تا گل را از
 بوته بر می‌گذاشتم. آن گاه پدرم مرا روی -
 رستان خود بلند می‌برد و خنده نشان می -
 گفت:
 " نی بچم، آدم گلها را بر نمی‌کنه
 نی، نی جان پدر!
 باید رم جدا می‌کردم، هایبهای سر می‌د -
 ادم و فغان و ناله ام بلند میشد. آن وقت
 اگر برادرم در آن دور و بر می‌بود فریاد بر -
 می‌آورد که:
 " پدر جان، ای احمد! هر روز گل‌های
 مرده می‌کنه، نشانتر که ده‌ای کاره کنه، آگه
 نی نوشهایشه خات دواندم."
 * * *

آنگاه پدرم مرا می‌سوسید و به برادر
 می‌گفت:
 " گلها از احمد جان اس، گلها از
 بچم اس." و مرا دیگر بار و دیگر بار می‌سوسید.
 وقتی دانستم که گل را باید دوست
 داشت و دانستم که زیبایی گل، در زنده گیش
 است. دیگر برادرم از زیر پا شدن
 و بر پرگشتن گلها، تشویش نداشت.
 گلها را به وقت وزمان آب مودادم و هرزه -
 ها را از کنار گلها خیشاوه می‌کردم. و هرگز
 در روزها باغ را با زمینگداختم که مرده بودم
 همسایه داخل باغ شود.
 چه مهتاب شبها را، دور گل‌های پستویی
 به نیمه می‌رساندم. وقتی مهتاب سایه
 سپیدتر را بر رخساره لطیف گلها سایه
 می‌انداخت و با دلی نرم خیز ساقه های نازک
 زلفشان را موج می‌زدند، فکر می‌کردم گلها -
 می‌خندند، گل ها می‌رقصند و گلها به گوش
 هم دیگر شعر زنده گی را، آرامانه حالی می -
 کنند.
 " بگیری بچم!"
 صدای مادرم مرا به خود آورد. ما درم
 پستویی جای توت را در برابرم گذاشته
 برادرم را نیز صدا زد. و خود در وقت سه
 سون کرد ما. پارچه های کوچک و بزرگ
 و سفید و سیاه را که از زمین بیرون آورده
 بودیم، بر سر هم جمع کرده، کسوتکی
 ساخت. لحظه بی توت پاره ها را تاوسر
 کرد. آرام آرام پیزی زیر لب گفت. یکی از
 آن‌ها را برداشته و بر سر دیگران حواله
 کرد و با خشم و نفرت صدایش بلند شد:
 " ... نالقی، تباه ما کنی، تباه
 شوی..."
 برادرم چارزانو در برابرم نشست.
 باد ستان سبزه سر و صورت عرق آورد -
 خرد را خشت می‌کرد. قدمیانه و اندام لاغر
 را ورنه از کردم و به رخساره رفیق شدم.
 چنین فراختر بر زمین گشته بود. چشمان
 تب‌آلود می‌شوی از کتب های از فقه های
 آزاده گی و فرزانه گی را در خود داشت.
 از لای ریش بارین و کوه تاهش ریگان موهای
 سپید رنگ آورده بود. و چنان به نظرم
 می‌آمد که گویا در برانی به پیری رسیده
 است. برادرم باغچه را از نظر می‌گذاشت
 و چشمانش بر نقطه های می‌بیدم مات می‌ماند.
 من یک گیلان جای را نوشیدم، و او هنوز
 دست به پیاله نبرد بود.
 " احمد بچم! ایضا ره می‌بینی؟"
 صدای مادرم مرا متوجه ساخت. لویا پارچه
 سیاهی را که در دست داشت به دور پر

تاب کرد. سپس آه بلندی برآورد. از جا -
 برخاست و در حالی که به سوی ما راهی بود
 گفت:
 " خدا میدانه و بنده های که ای
 روز هاره کشیدن و می‌کشتن. آخر چه خبات
 شد؟ برادرم که هنوز گیلان جای را در
 میان دستاشر می‌چرخاند، به سوی من نگاه
 کرده گفت:
 " خدا ایمان آدم ره نگیره، ای همه، یک
 آزمایش خداوندی بود، همه به چشم و سر -
 دیدن که خدا ایما حق اس!"
 من سندان برادرم را به تاید گرفته گفتم:
 " چه کسی میتانه ده برابر اراده خدا
 استاد می‌کنه؟" و گیلان چایم را تمام
 نوشیده، برخاستم و به سوی کتب باغچه
 به راه افتادم.
 مادرم به حویلی برگشت تا برای چاشت
 ما غذا تهیه کند. من ز نیل را از چم پر -
 کردم، برگشتم تا برادرم را صدا بزنم که چم
 هزارا به آبزوه باغچه نقل بدیم.
 هنوز چند گام نه برداشته بودم، که صدای
 مهیب اصابت خیمه را مرا تکان داد و جا به جا
 می‌خکوب شدم. و آنگاه در میان دود و گرد
 و خاک همه چیز را گم کردم. در همین اثنا
 صدای برادرم به گوش رسید:
 " احمد!"
 من بعد رنگ جواب دادم:
 " بلی."
 - جوراستی؟
 - ها، ها، به جوراستم، سر خودت هم
 به خیر گذشت؟
 برادرم نه چند قدمی من رسیده بود، نه
 در نیال حرفهایش را گرفته گفت:
 " به ماتا زگی نداره، باای چیزها
 عادت کردیم. مثلی که بسپار تر می‌دی؟
 خدا امید رنگم، چه قدر پریده بود.
 قلم هنوز به شدت می‌تپید، که چم ما درم
 به گوشم رسید:
 " صبور احمد، کجاستی بچم؟ باز
 بلا یاری؟"
 همین که چشمش به ما افتاد جابه جانشسته
 گفت:
 " بجایی بچم، ده خانه بجایی
 بجایی که ده هایش ده راه اس."
 من که با گفته مادرم، ناخود آگاه یکی
 دو گام برداشته بودم، به برادرم اصرار نمودم
 دم کجا بیدم حویلی برویم.
 لبخندی زاری بر لبان برادرم شکفت و
 در حالی که با من به راه افتاد، گفت:
 " بریم احمد، بریم. مادر بوچاره ما
 روز های بسپار بده گذشتانده، شوو روزش

ده تشویش می‌کنه. *
 مادرم نیز از جا برخاست و رنگش مثل
 چادرش سپید شده بود. چابک چابک
 همگام ما به سوی حویلی روان شد. در -
 همین وقت صدا های مهیب دیگر و دیگر
 دهکده را به شور آورد. ما داخل حویلی
 شدیم. پس از چند لحظه دیگر صدای
 انفجار ها، آرام شد. برادرم از جا برخاست
 و تشویش را به شانه انداخته گفت:
 " احمد! نه برم خیر بگیم که کسی او کار
 نشده باشه."
 این را گفته از خانه بیرون شد. پس
 از چند دقیقه دو باره برگشت. مادرم که
 آرام ساکت در گوشه اتاق، به دیوار تکیه
 زده بود، خود را راست کرد و پیش از آن که
 من چیزی بپرسم برادرم را مخاطب ساخت:
 " بچم، کسی ره خو چیزی نشده
 بود؟" برادرم روی تو شکجه کنار کلکهن
 نشسته گفت:
 " نی، فضل خدا، به خوب گذشت
 مگم حویلی گم محب لالاره بیخی هوار کرده
 و گا و گوساله شه تکه تکه کده. زن بیجا -
 ریش ایطو چیخ میزد که فکر می‌کند اولادایش
 کشته شده باشن. حق هم داشت. چرا
 که همو گا و گوساله تمام زنده گیشان بسود.
 مظلومها بد که چه دارن؟
 مادرم با صدای لرزان برید و بریده
 گفت:
 " بلاد بهش بچم، خوب شد که خود
 شامه چیزی نشد، خدا آدمه کسه
 پیدا کده، روز شیشه کتیش پیدا کده."
 این را گفته از جا برخاست و با صدای
 لرزان ما را مخاطب ساخت:
 " بچم، برم نامنه بیارم که گفتم
 شدی."
 مادرم اشک تندی مزه داری پخته بود
 و هی اصرار می‌کرد که " بخو بچم، خاطر
 تو میج کم انداختم."
 صورت در حالی که خودش به آهسته گی
 و نرم نرم لقمه بر میداشت حرف های مادرم
 را دنبال کرده گفت:
 " بخو احمد، بیخی کم اشتها شدی
 مثلی که نانهای بی میج شار دلیته گرفته
 مه هم وقتی ده فاکولته در می‌خوانند
 حال توره داشتیم."
 سپس در حالی که لقمه نان خشک را
 در لای انگشتانش می‌مالید و نفس بلندی
 برآورده اداه داد:
 " زمانه از آدم چه ها مسمازه و چه
 روز های به سر آدم میاره. خدا خودش
 بعوه در صفحه (۸۰)

من بیدار انگار خوابم

با احوال پرسی خشمی با هم معرفی می‌شویم • بدون مقدمه می‌گوید:

من به خاطر دفاع از خود نیامده‌ام و نه چیزی برای دفاع از خود دارم فقط می‌خواهم سرگذشت مرا که شاید برای هر دختر و پسری درس‌گرفت باشد چاپ کنید •

ادامه می‌دهد: ای وای که قلم زنده‌گی من چه درد - ناک و ناچه حد تلخ است. مانند زهر است و من این زهر را هر روز، هر ساعت، هر لحظه و هر ثانیه قطره قطره نرو بهره‌ام • زنده‌گی من در سایه‌ها غوطه خورده است • آینده برام گنگ و نسل معلوم است • زنده‌گی من پس خوشی‌ها است حالا خانه داشتن و زنده‌گی داشتن برام خواب و خیال گردیده است • پیش پای هر کسی راهی وجود دارد ولی من به سن بست رسیده‌ام • دلم تھی از آرزو هاست • و احساس تھی مانند تنها ماندن دیوانه‌ام می‌کند من کسی هستم که ضحک و صفت خود را با دستهای خود به گور بدنامی سپرده‌ام •

آیا آن چه که برای من اتفاق افتاده وقتی شنیدید سرزنش نمی‌کند؟

جواب می‌دهم نی هرگز • من

که چه کسی باید سرزنش کند خواننده‌های جمله اند زیرا من همیشه يك شنونده بوده‌ام من فقط می‌شنوم و نمی‌بینم این خواننده‌ها اند که باید تضاد کنند • بادیده گمان مخزون و چهره گرفته از قلم شیشه کلکین اتاق طوری به پدنه بی انتهای آسان می‌گردد که گویی می‌خواهد، انتهایش را بپاید • بعد همانگونه که در دل آسمان در جستجوی چیزی است

ادامه می‌دهد: این قصه من و پسر خاله‌ام است کسی که تک خورد و نمکدان را شکستاد • کسی که دم از مردی می‌زد ولی سخت نامرد بود • او پسر خاله‌ام بود خانوادده‌های ما همیشه دوستی با هم داشتند همیشه با هم بودیم بخصوص دوستی من و پسر خاله‌ام از سرچشمه منساو صحبت آب می‌خورد • من دختر مغزوری بودم • هر گاهی که از عشق و عاشقی می‌شنیدم خنده‌ام می‌گرفت ساعت‌ها می‌خندیدم اما او هیچگاه عشق را سخنه نمی‌کرد • وقتی می‌شنیدم، دو نفر به هم نرسیده اند تا تر میشد عشق را با قدسیتش حرمت می‌گذاشته اما با هم بی‌احتیاسی که به عشق عاشقی داشتیم يك روز يك دست نامرئی و يك احساس ناشنا -

خته بی مراد سویی او کشید آن چنان که در او ذوب شدم، با او یکی شدم و بعد چون يك روح در دو بدن بودیم • مهرش چقدر درین راه - پیش رفتی؟

جواب می‌دهد: آنقدر که به بن بست رسیدم • بعد اشک دور چشمات جمع می‌شود و با آواز شکسته بی می‌گوید: او را هرگز نمی‌بخشم • می‌گویم حال بخشیدن ونه بخشیدن چه سودی به حال شما دارد • نباید آن قدر سهل الوصول می‌بودید •

از طرز گفتار می‌رنجید این را در نگاهش می‌بینم سر خود را پائین می‌اندازد با آوازی که از شدت تا شمر می‌لرزد می‌گوید: باور کنید من خیلی غرور داشتم از دخترانی که منحرف می‌شدند نفرت داشتم او همیشه به من می‌گفت: تو يك تکه سنگ هستی تو هیچ احساس نداری من با نیروی عشق این سنگ را می‌شکسم • و يك روز او این سنگ را شکست او مرا شکست و خرد کرد • يك نیاز دو جانبه ما را بهم نزدیک کرد آن قدر بهم نزدیک شدیم که حدایی ما امکان نداشت • در گوشه همیشه زمزمه می‌کرد که ما بهم می‌رسیم ما خانواده‌ای می‌شکیم می‌دهیم • سعادتمند می‌شویم • تو زن من می‌شوی و

قصه از ۱۰۰ نوشته کامله حبیب

بقیه در صفحه (۸۱)





خزان خزید به چشمان من بهاران کو
 بهار با غچه انتظاریناران کو
 دلم به سینه دشت برهنه میسوزد
 هوای عطر نفسهای کوهساران کو
 برای آهوی آواره روانم آه
 سگوت بستر اغوش لاله زاران کو
 چگونه سرو سرود سرور میز شود
 سلام شسته جبرئیل جویباران کو
 طنون باد به گوش درخت مهیچند
 صدای پای بشارت صدای باران کو
 گلوی کودک گل خشک گشت ماد صبح
 شراب شبنم توه شیر آبشاران کو
 به چشم برکه که آینه بهاران بود
 به غیر سایه سرهای سوگواران کو
 شبست و شعله رگبار و آشیانه خون
 شکوه خاطره آن شهر نور باران کو
 به خون نشسته عروس بهار در کابل
 حریر سبزه و دامان زرنگاران کو
 شکسته شاخه شعروشکفته شعله درد
 شکوفه زار غزلهای شاد خواران کو
 درفش قافله در دست باد آشفته ست
 نشان منزل گنجام رهسپاران کو
 چمن ز چکچک جغد خزان چه آشفته ست
 سرود چهچه کلچامه هزاران کو
 کلام باد پیام غمین پر رود ست
 سلام شاد به لبهای بی قراران کو

ز گلپهشت تماشا به چشمهای زمان
 به غیر خنجر خونین خوف خاران کو
 نه آفتاب نمیهتاب بیک امید است
 چراغ روزن زندان روزگاران کو
 غبارم نفس راه را فرو بسته ست
 در بیخ آنجمله به روزی سواران کو
 نقاب شام نهفته ست روی دزدان را
 چراغ چهیره بیدار پاسداران کو
 ره سپاه به خواب دراز پیوسته ست
 نویسد نور به چشمان انتظاران کو
 به شهید شعره شرنک دروغ آموزند
 زبان حرف به غیر زبان ماران کو
 شکسته شاخه شمشاد شاد مانس من
 نواز تر نفس سبز غمگاران کو
 زا هتاد سلام و کلام خالی شد
 نگاه بوسی چشمان رهگذاران کو
 ز غصه کوه گریبان در بند - ز خمی شد
 به سینه من رتو قلب داغداران کو
 به "خارخانه" خاموش خواب خشکیدیم
 صدای پای بشارت - صدای باران - کو؟

نانزکه

ښه [دا څه کانی وشوي؟
 لکه بېعېسي بس ما شوم
 د ید لېوډ نھاګي کسی
 جوړولېه د د نھا شوم
 یومنانزکه شوم د لېو
 د ما شوم لاس کی لویېم
 کله یی لویېمه د لاسه
 په اېروڅا وړوکی پروت یی
 کله بیا په پالنگه ناستم
 د ما شوم لمشفته

لاس می شتمبستوریم
 خو هېڅ نمخوشی په خپله
 پېسې هم لرمه شکر
 خو په لاره یی تللی نه شم
 لکه شل په خپل ځای پروت یی
 یوقدم اخیستی نه شم

سترګی هم لرمه ښکلی
 خوجانان یی لېدی نمشم
 د اسی تپ وړند په نظر شوم
 چی "حمید" یی ارمانی و
 ښه [لاره می کړه ورکه
 په یی لاره لاروسر شوم
 کهدا لار کندی کهر ده

چی داوه ورباندی ځمه
 دازه کوم مکان ته لاړم؟
 داددی دنها ده څنډه
 که دهغی دنها پامدی
 دا کڅه می دخپل پارد
 که محل دکوم اغباردی؟
 ښه [دیچاندی می پوه کړه]

زمنه نه وینم په سترګو
 خوا حساس می راته وایی
 دنمرودا ورونه بلدی
 د فردوس د جنت منځ کی
 زمنه نه وینم په سترګو
 ښه [ته داهرڅه وینسی
 زه خو غوږ کولی نه شم

خوله می شته ژبه می نه شته
 د ما شوم په خوله کی پېم
 لکه بېعېسي بس ما یی
 د ید لېوډ نھاګی کسی
 یوه نانزکه می دلېسو
 کابل

۱۳۶۶-۲-۲۴

د عارف خزان د دویم ښوونځی

سائل نظر

خپلی دوه سترګی می په لاره کړم
 تاته په هر قدم کی بیا راشنی شنی نوری
 په لس کونو په سل کونوا وزر کونو سترګی
 خپل دوه لاسونه می له اوږو غوڅوم
 د اېی شمړه یی مېوی ښا خونه
 د واړه به ستاڅ کی جوړه لکه امسا کړېده
 سترګی به زماوی ستاد لاری د پوی
 لاسونه زما په ویا مساحتاد پېو سولا سو
 بیا د د پوړه رسا
 اودا مساوړه ځواک
 په سرگردانه لارویه هلنده وه دی لاره]
 تم چی نه شی
 ستړی هستومانه اوسائل نظردی
 پوهېم هلوری د منزل غواړی
 دورکی لاری د انجام افقی کی
 ستاد می له پاره
 د سبا ورځی غوڅوی
 یولوی منزل غواړی
 کابل

۱۱-۱-۱۳۶۵

دغزل مقطع

دا ستا په شونډ چی موسنا ویده شوه
 زما په زړه کی تمنا ویده شوه
 چادی دشونډ و فیصه یا ده کرله
 ساقی ورپوری کړمنا ویده شوه
 فتنی دسترګو دی چی وینسی شولی
 له دیره شرمه یی حیوا ویده شوه
 د پیلو شو اېری چی گورمه زه
 ښه شوه چی سترګه د سبا ویده شوه
 چی رانه غواړی د زلمو زړه وینسه
 د زړه په کورکی می په غلا ویده شوه
 شاته کتل دی شول مقطع دغزل
 د ساز تاروڼی دی خندا ویده شوه

لطیف بهاند

نگاهی به رساله

ایاز

از دیدگاه

صاحبان

نوشته: داوود سهاوشی

در میان قصه های که زبان زد مردم - ماست حکایات ایاز خاص بی شک یکی از شهرتترین آنهاست. اخیراً رساله ای سه دستم رسید که به قلم توانای استاد خلیل الله خلهلی تحریر یافته و در آن سهای ایاز را از دیدگاه صاحبان بررسی نموده است.

استاد خلهلی کتبت ایاز را با بولنجیم (ستاره دار) و اورا ازایل "ایماق" کدر بادخوسه غوره تخار و هرات بنامهسای جیشهدی، تومنی و غیره کوهی یسادی موشوند، دانسته است. به قول استاد، ایاز در ارایل رئیس غلامان سرای "رئیس گیار" سلطنتی و در اواخر نایب المطنه هند - وستان در دربار محمود بوده و از زبان ابو نصرمشکان رئیس دیوان رسالت سلطان محمود مینویسد که به خاطر "بستن زبان پدگوبان" خواهر ایاز را به نکاح خود آورد.

از این کتابچه چگونگی بررسی آمده که چون ایاز دارای "شایلی زینا و تانی شهرت" و ذکاوتی بی نظیر بوده و از جانب سلطان به او پیش از حد مایل میشد حتماً زرمه های اضافی در تقایشان وجود داشته است.

علاقه وافر سلطان محمود را به ایاز از این حکایت عروسی سمرقندی به خوبی میتوان دریافت که:

"شبی محمود فرمان داد که ایماز کسوان خود را ببرد و فردای آن پشیمان شد و سخت اندوهگین گردید. از قسرت غضب لحظه به لحظه از تخت برمیخاست و بیعتت تا آنکه عنصری ملک القم برای دربار محمود این دوستی را نشان داد کرد و سلطان سه بار دهنش را در بدل آن پراز جواهر نمود."

کی عجب سرزلف بت از کاستن است چه جای به غم نشستن و خاستن است جای طرب و نشاط و می خواستن است کاراستن سرروز پهر استن است به قول عروسی "ایاز سخت تیکو صورت بود و متناسب اعضا راسته و ادب مخلوق پرستی او را عظیم دست داد بود. سلطان محمود مردی بود متقی و دیندار و با عشق ایاز بسیار کشتی گرفت تا از شارح شریعت عدول نکند."

قرخی سستانی ایاز را سالار ایماق و دل و یازوی سلطان به وقت بیکار خوانده میگرد.

ایاز جنگجو سالار ایماق دل و یازوی سلطان و وقت بیکار

به خاطر آویختن فرمان به گردن حاکم و آویختن حاکم به درخت استدلال مینمایند؛ اما به قول استاد بیشترین پرداخته ها را در باب ایاز شیخ فریدالدین عطار داشته و یاد آوری قصه رفتن محمود نزد شیخ ابوالحسن خرقانی و پوشانیدن لباس شاهی خود برتن ایاز و ایستادن محمود در صف محافظین او و جاهت و عظمت ایاز را نیز در محمود به اثبات میرساند.

به قول استاد خلهلی حضرت مولانا بلخ را از ذکر ایاز نوعی شوریده گی و شیدا ایی دست داده گاهی او را به دریا تشبیه نموده زمانی هفت دریا را در برابرش قطره می و سر - اسر هستی را از امواج آن دریا چکیده می شمرد و او را شهنشاه شاه ساوکه برای دفع زخم چشم ایازش نامیده اند.

هفت دریا اند راویک قطره می جمله هستی هاز موجش چکره می شاه شاهانت بلکه شاه ساز از برای چشم بد نامش ایماز یک دهان خواهم به پهنای ملک تا بگویم وصف آن رشک ملک جمله پاکبها از آن دریا بپرند قطره هایش یک به یک میناگرند

استاد مینویسد که مولانا هنگام سرودن این داستان میگوید

"من در سر هر ماه سه روز دیوانه شوم و این روز اول از آن سه روز است"

مولانا قصه چارق و پوستین ایاز را در طی یکم هزار و سه صد و اندی بیت به آورده و در آن داستان طوری که خاصه او ست دانستارها گنجانیده قصه از این قرار است که:

"غازان به سلطان اطلاع می آورد که در قصر ایماز حجره ایست و قتل آهنین بر دروازه آن آویخته هیچ کس را در آن راه نیست و ایماز هر روز بیکار به آن حجره داخل میشود. حتماً جواهر گرانبها در آن پنهان کرده است. سلطان هدایت میدهد که حجره را تفتیش کنند ولی در حجره جز یک چارق و پوستین کهنه که یادگار دوران شبانی اوست چیزی نییابند."

هیچنان مولانا منطق پرداختن معاش سرامیر را به ایاز در یک حکایت که محمود با مخالفان پرداختن این معاش به صحرا میرود، تشریح نموده در این حکایت محمود به آنان میفهماند که چون فهم و دانش ایماز به اندازه سن از آنهاست بنا بر آن او مستحق معاش می میریابد.

استاد خلهلی مینویسد که شیخ اجمل

ایاز و سلطان (۸)

سواره کز در میدان در آمد زباند اختمدل های نظار یکی گوید که سر و دست برکوه دگر گوید گلی تازه است پهار زنان پارسا روی کردند به کابون دیدن او را خریدار دلبران از تپیش روز کوشش هس لرزند چون برکه سهدار اگر بوسنگه خارا برزند تیر به سنگه اندر نشانند تا به سومار نه بر خیره برودل داده محمود دل محمود را خیره میند ار

اما به قول استاد خلهلی، عروسی - خلاف قرخی، ایماز را ترنگاشته و این در حالست که فوس در عصر ایماز و عروسی صد سال بعد از وفات او مینویست. استاد با یاد آوری از حکایت عرض حال پهریز به محمود در حدیقه الحقیقه حکم سنایی ا لتفان و عقاد محمود را به ایاز در فرستادن ایا بهست سواره "یاورد"

انسان به هر اندازه که عمر دراز و طولانی را پشت سر گذارد باز هم برایش خیلی کوتاه و زودگذر می نماید . پیرامون این مطلب هياتی (الکساندر کارباوسکی) و (ی . سمونف) در کتاب خویش بنام " اورا ق ناخوانده تا - ریخ " درباره اینکه باید چقدر عمر بسر نماید تحقیقاتی را انجام داده اند .

کاندید اکادمیسین داکتر تاریخ کارباوسکی در این کتاب می نویسد .

در " مهابهارت " که یکی از قدیمی ترین داستانهای سرزمین اقصانوی هند است از ماده هياتی که عمر انسان را تا ده هزار سال بلند میبرد سخن رفته است ، اما ترکیب آن برای ما هنوز روشن نیست . مورخان یونانی میگویند سفین و ستروان هم در این مورد حکایاتی دارند .

در مآخذ های قدیم چینی سه گونه اسرار آمیزی در این باره سخن گفته شده است . اما سوال اینجاست که تا چه حد این ادعاها می تواند جدی تلقی گردد ؟

دانشمند فیلسوف قرن وسطی راجر بیکن در اثر خویش بنام " اسرار رازی عمر آوردن " است که پاپیوس یکسین آلمانی طی سالهای زیادی با ریاضت و تلاش های طاقت فرسا قادر به ساختن یک نوع دار و گردید که با استفاده از آن پنجمین سال عمر پدید و روزگار بسر برد .

در اثر مذکور از شخص کهن سال ختازی بنام لسان چون نیز یاد آوری گردیده که در سال ۱۹۳۶ میلادی وفات کرده و بیست چهارمین زن وی بیوه ماند . است این بدان معناست که لسان بیون در سال ۱۶۱۰ -

پید نه آمده و پس از ۲۶۶ سال عمر چشم از جهان پوشید ما ست . همچنان بر بنیاد معلوماتی نهی و هجی شخصی از اهل هند ۱۸۶ سال عمر پدیده است (۱۷۷۰ - ۱۹۵۶) (وی در چنان حالت به کالبد تبدیل گردیده و مدت درازی رانه غذا خورد رنه هم آب می نوشید) (. .)

تقدیر تپس و هجی آنقدر هم ممکن است حیرت انگیز نباشد . زیرا تعداد کسانی که از ۱۴۰ - ۱۴۸ سال عمر پدیده اند هم نیستند . بقول خود تراواز داروی استفاده برده که عمر شرا چند دهه دیگر دراز کرده است .

روانشناسان درک کرده اند که انسان به قبول همان معلوماتی آماده گی نشان میدهد که با عقیده او مطابقت داشته باشد و اگر خلاف آن بود ، آنگاه میوشد آنرا رد نماید و با بهانه های برایش بترشد . بدین جهت خواننده گان را مجبور به قبول همانچه گفته آمدیم نخواهیم ساخت ، اما میخواستیم فکرملا - حظات بدیهی از دانشمندان بزرگ را در اینجا یاد آور شوم : سه گونه مثال عالم شهیر امریکایی فریمن که برنده جایزه نوبل است میگوید : " انسان اگر ساختن محرکه ابدیت را مدعی میشود ، تاگزیر با موانع طبیعی کاپسالت بر میخورد ، علی الرغم آن در زیست شناسی چنان قانونی که فقای فوری زنده گی افسوس را تصدیق کند وجود ندارد . "

به عقیده ویکو پریویسیچ دانشمند شناخته شده و رئیس اکادمی علوم جمهوری بیلا روسیه شوروی میتوان به ابدیت باورمند بود .

راه های غیر مرئی دراز عمری نیز هستند . . .

" زامبی " را بخاطر این - آوری زامبی را . این سنت هم اکنون نیز در گایتی میان کاهنان " و دو " سرچ است . در این غذای قربانی که او را به زامبی میبایست تبدیل کنند زهر هلالی عصب تیترا - داکسون را مخلوط کرده خورد وی بعد هنده در این زهر را از گوشت دندان یک نوع ماهی

اسرار رازی عمر

می گیرند) .

شخصی با استعمال آن جا - به جا از خفه گی و نفس تنگی مزمرد : در این حالت روی جلد بدن شخصی تا ملاء کیبود و چشمش نر هم سان شیشه منجمد میگرد .

سهس او را به گونه یی زنده کرد و همچون غلام حلقه به - گوش بالا ییش فرمان میرانند . چه دلیلی برای اثبات این مطلب وجود دارد !

در بهار سال ۱۹۸۰ در دهکده ورتراز مرکز پارتسار - پرنس شخصی ناشناسی وارد شد و در نزدیک یکی از بناها ایستاد . در این هنگام انژو - یلیکا کلاوس او را دیده ، فوراً برا - درش نترسید ، بلکه هر چه سال پیش دیده از دنها بسته بود هفاخت . کسانی پس از دفن کردن هنرتمس را از قبر زدند - دیدند و حیات دوباره به او دادند . او همراه با غلامان دیگر در نیشکرزاری واقع شمال جزیره از سر صبح تا شام کار میکرد . مدت بعد او را با آنها کشته شد و غلامان به هر گوشه و کنار پراکنده شدند . کلاوس نیز به دهکده دوست داشتی اش باز گشت .

محققان و پژو هشگران که این حادثه را بررسی و مطاب - لعه میگردند از ده ها شاهدی که در هنگام دفن هنرتمس حضور داشتند پرسشها و تحقیقاتی را به عمل آوردند . آنها از دفتر استاد بهار - ستان بنام البرت شمیتساری پارتا - پرنس حتی سند را میخوانند بر وفات هنرتمس کلاوس که وفات

و دفن او را تایید میگرد و درهای سند و نفر داکتر مسوول نیز امضاء کرده بودند بدست آوردند .

همین گونه پاد هازامبی دیگر هم که وفات آنها به رویت اسناد در دست داشته از جانب پولیس و موسسات نیهض تصدیق شده برخوردار میتوان کرد .

این گونه حادثه ها صرف در گایتی رخ داده است یا در جا های دیگر هم ! اصول و از نو زنده شدن میان ساکنان استرالیا هافر قبا و ایالتا نیز معمول و مشهود است .

اساساً عنعنه " زامبی " در گایتی در وجود غلامان سیا - هیوسه داکمه قرن هفده عرض اندام نموده که تا اکنون این سنت بر اصل خود باقیست .

برخی به مرده طوری جانی دهند که یکس از اشخاص بر - گزیده شده میان خنک های " ایسهلتکو " به خانه شخصی وفات یافته داخل و در هلوی مرده او در زمین میخوابند ایسهلتکو با همان حالت حداقل سه روزه خواب میبرد . سپس آنها با با هم بیرون میشوند و نا صرف شمس " بخشی " از خاک تصفای گردیده میگوید :

" او را کلاغ تویرم به نزد خود خواند . " بقیه در صفحه (۸۳)

چراغ نسکس در میدان سرخ



از مجله تایم امریکایی
برگرداننده س. م. کوهن

در او تمام جلوه های زیبا
بی وجود دارد . پشمان موشی
بادر خشن موهای طلا یس
و لب های هوس انگیز با حالت
تحریر صورت به ناتالیا گروزینسای
هژده ساله شمایل خاصی داده
است .

ناتالیا مدل مجله اندری -
نشریه پر زرق و برق پورنوگرا -
نیک ویژه اتحاد شوروی است
که در اپریل سال روان به گونه
بهر رسمی عرض اندام نمود .
اندری یکی از دهها نشریه
نامرغوب ولی پر سر صدایی است
که برای جلب خواننده گان به
همچو شمی و رقابت با دیگران
رداخته است . اینهمه در شراب
ظنی صورت میگیرد که کلاس
مت به مساله سکس ازادی قابل
شده است .

برخی از این نشریه ها از دید
گاه مطبوعاتی دارای کیفیت
عالیترند . اینک بازار خرید
و فروش ویدئو فیلم پورنوگرافیک
محتفل روسی های دلفریب برای
جلب مشتریان ثروتمند شهر
و سایر شب نشینی های بدنام
در مسکو پیداد میکند .

سلیقه ها - بیشتر با در نظر
داشتن سن و سال - در این
مورد فرق میکند . شماری از مردم
با نگرش به سوی همچو پوستر
ها و مجله ها دیده آنها را
کثیف و هرزه میخوانند اما
تعدادی دیگر ادعا دارند که

اینها بسیار پدید آمده
استند و باید نمایش داده شوند
یستن از زنان با اشاره به مجله
اندری میگوید : اگر قبلا در باره
سکس آگاهی می داشتم ، امروز
ادم د یگری میبوم کمتر شرمند -
و ک و خجالتی حتی در برابر
شوهرم . مادرم هرگز در این
باره برایم چیزی نگفته بود .
میخائیل گرباچف رئیس
جمهور کشور به خاطر نگرانی
فزاینده مردم شوروی در باره
اشاعه انواع پورنوگرافی و سایر
نشرات سکسی در ماه دسامبر
گذشته برای تعیین مشی
اخلاقی جامعه فرمان مشخص
صادر نمود .

الکسی وینسلی مدیر مسوول
نشریه اندری میگوید که برای
چنگ آماده است وی که هنر
بند حر فوی و عکاس سابقه
دار میباشد از نشریه مذکور به
مثابه محصول فشار و خفقان -
جنسی دفاع نموده و روی این
نکته پافشاری مینماید که اندری
برای خواننده گان خود تصاویر
زیبا را نه با قیاحت قصه
های کمتر شنیده کارتونهای
هجوی سیاسی و هنری را عرضه
میدارد و در نظر است تا

حد از این مقالاتی در باره
بیشن و سورت و مسایل جاری
نیز به ان افزود گردد و به این
ترتیب اندری شرم اوریست .
مدل هاییکه در شمار نخست
در برابر کمره ظاهر شدند
انواع فحش ها و بد برخوردیها را
تحمل کردند .

به هر عزت پورنوگرافی
رفیق یا غلیظ به معنی پول
است . ناشر اندری میگوید که
اولین چاپ مجله را
۱۳۵۶۰۰۰ نسخه به قیمت
فی شماره شش دالر بید رنگه
پایان یافت . و در بازار سهام
تا ۲۸ دالر نیز به فروش رسید .
در کشوری که معاش او بسط
ماها نه ۲۲۵ دالر است - فرو
سند گان مجله اندری میتوانند
روز ۸۴ دالر به دست آورند .
هدف نامه تجارتنی "تجارت"
گزارش داده است که تنها سود
کاپی فلمهای ویدئویی سکس
در مسکو تا چهار میلیون دالر
- ریک ماه میرسد .
آیا پورنوگرافی حقیقتا به
معنی پول است ؟ یا بمفهوم

ارسای لذاتی که سالها قس
غن بوده است ؟
جامعه شوروی باید راجد -
ید ولی طولانی را بنیاید تا
همچو محصولات در ان به
حیث نورم پذیرفته شود .
گلا سنوست عقاید جدید را -
پوشکن نموده است . اما باور
های کهن سخت جانند .
خانمی در صحبت تلو یزهونی
اش گفت : در رابطه با اخلا -
قیات در اتحاد شوروی بایسد
بگویم که ماسک نداریم
واضح است که این خانم اندری
نمیخواند .

تو بگو من هم میگویم

اوپچی طور است؟



میمونه غزال: حبیبه عسکر رامی توان در قطار ورزیده ترین و برجسته ترین مثلان سیتیو کابل تیاتر شمرد او در صول کار پرشورش در تیاتر کشور بحق که در همه نقش هایش هنرمندانه در - خشیده است . حبیبه عسکر در شمار هنرمندانی است که زنده گی اش باتیاتر با عشق عمیقی پیوند خورده است، او زنده گی بدون تیاتر رازنده گی خالی از آفرینش و ایجساد - گری می انگارد و علی الرغم همه دشواری ها صادقانه در (بعینه در صفحه ۸۹)

میمونه غزال: حبیبه عسکر
عکس به هنر
میونده غزال



حبیبه عسکر

میمونه غزال به نقش نرسیده

تراز خود زیاد احترام دارد و از آنها به نیکی یاد میکند . در روابط اجتماعی خود زهنست خوش - خورد ، صمیمی ، متواضع و - مهربان .

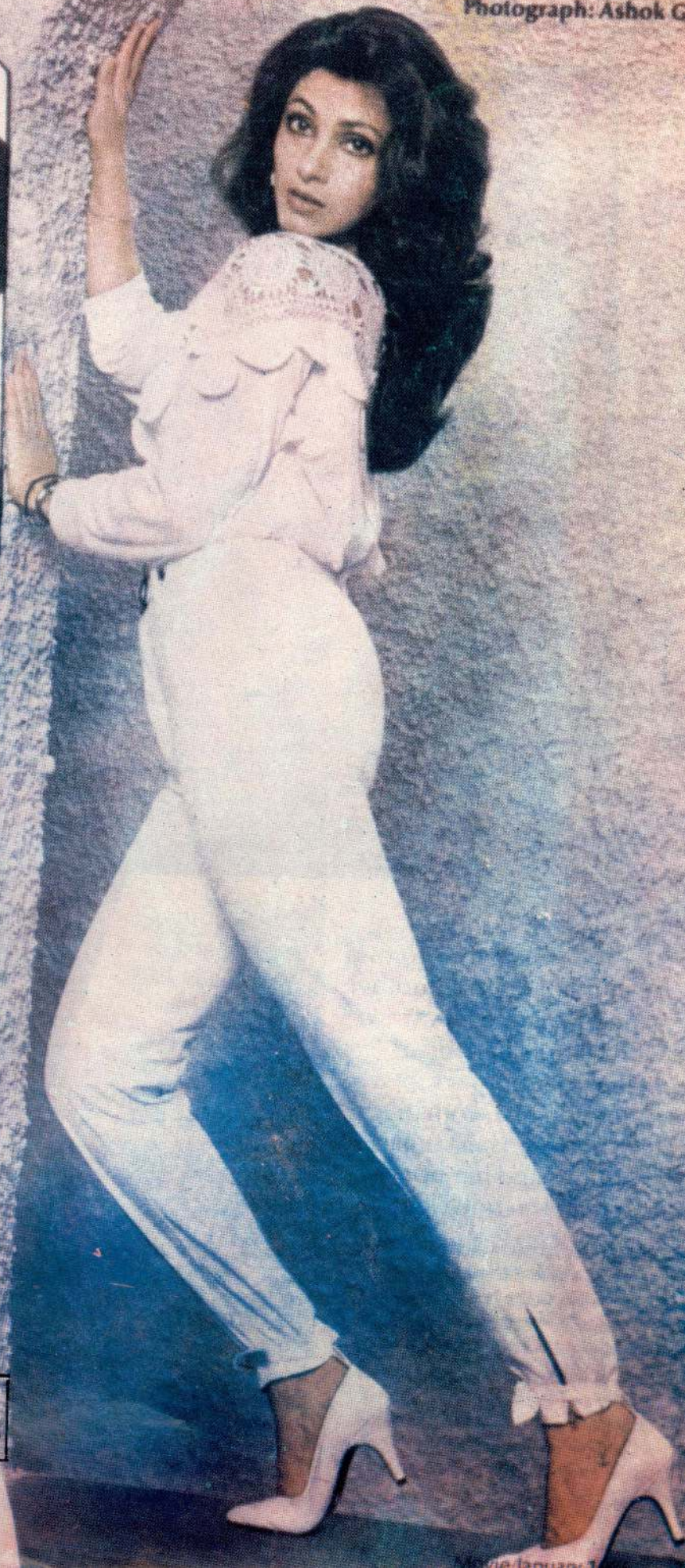
در کارهای هنری اثر هرک داشته گرانمی شناسد که اگر همین گنه پیش برود آینه - در نقاشی راستبالی خواهد کرد .

من به میونه غزال به هنرا و نیک از به دیده قدیمی - نگر

مشکل است هنرمندی که - اکنون برهمنند شهرت و محبوبیت تکیه دارد خوبی هایش را در جملات و حسانات گنجانید .

میمونه غزال هنرمندیست که وقتی نقشش برایش - میرده میشود میگوید خودش را در قالب نقش حادهد با آن زنده گی کند و به نقش نفس بپوشد .

و به هنر خود عشق میورز و آنرا با همه قدسیتش ارج می - گذارد . یکی از محسنات او اینست که به هنرمندان بهشقدم



د مہل کپاد یہ فرح و مند کی سے ہنرمند سہنای
ہند شرح مربوط راد صفحہ (۱۳) پخوانید



جنگ ها و ستگري ها همواره قربانيان زيادي بر -
زمين خدا بجا ميانند ه از آن روزگار كه جنگيز و تيمور
سكندر و ناپليون و هتلر لشكر كشيد و سوزمين هارا در
زير پا كرد تاكون قرياد مليون ها استخوان شكسته
زن و مرد و پير و كوچك خاموش شده است اينك جنگ
خليج نيز به دنياي خود ترازيدي بزرگ انسان را در
تاريخ بشريت بر جاگذاشت *

مهلوي تنها مهاجر كرد كه روزانه صرقتا پنج تا ده
هزار شان بخاطر گرسنگي و بيماري قرباني مي شدند
در زمين بزرگ خدا چنين آواره شدند كه در تصوير ها
شما اين مهاجرت عظيم قرن را با قرباني مي مانند آن
مي بينيد *

زمانيكه ما اين تصوير را ميديديم به ياد آورديم
صد ها هزار مهاجر افغاني را كه آيا چگونگي زنده گي
دارند و ملت خويش را كه بيخ از سيزده سال است در
آتش جنگ مي سوزند شايد تصويرهاي افغاني كه پيا
ثبت نشده يا بدستور منانيت اندوه بزرگتر از پي
برايما داشته باشد چرا كه از ريشه و خون واستخوان
خود مايند و باز اين تصوير اندوه بزرگي دارد چرا كه
بشي آدم اعصابي بكد بگرداند *



د کابلې والا ژباړه
د اسلام سپشاګرۍ راهه لیکنه

لشکر د افغانستان

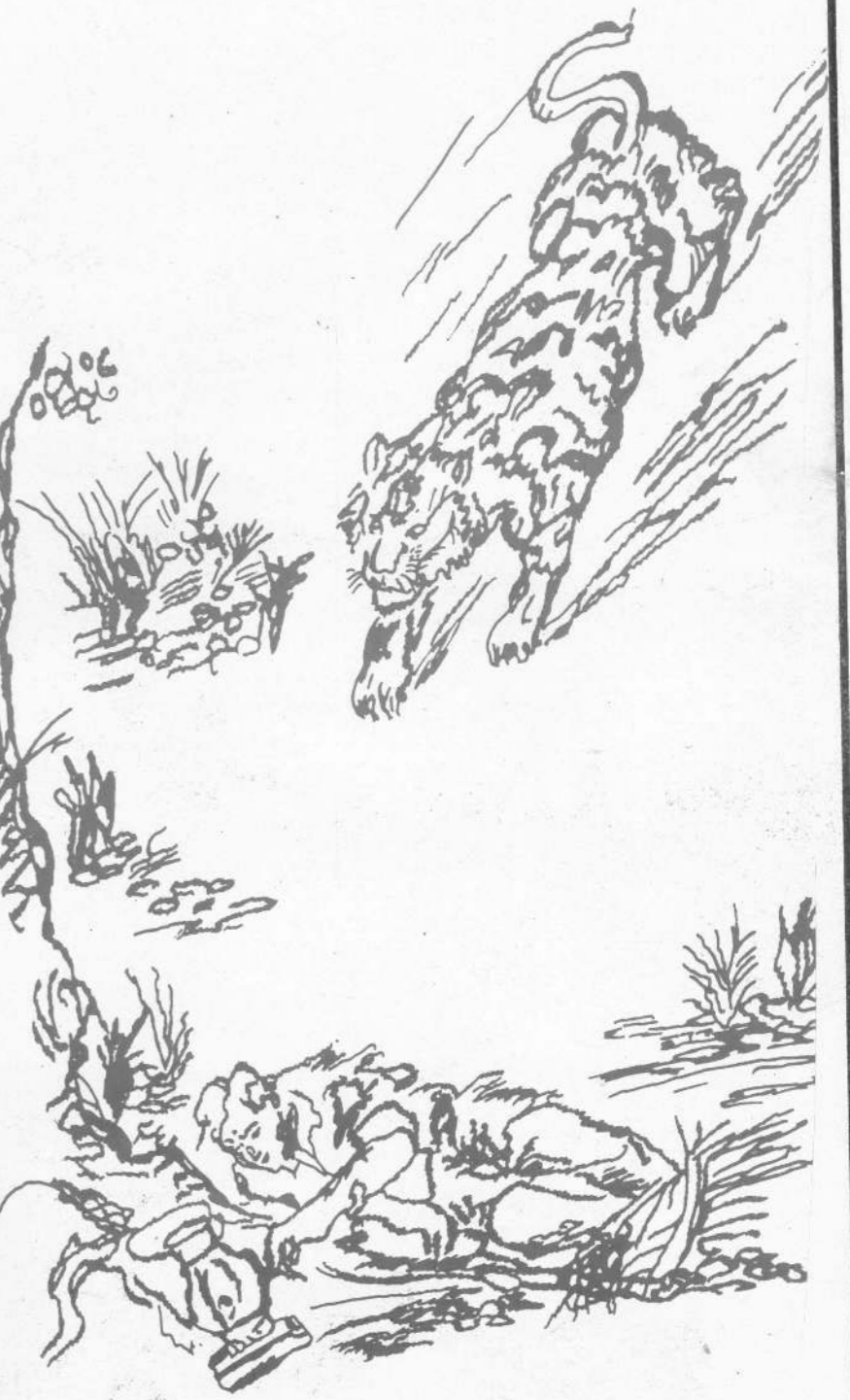


بابو ولی ماته غوږ ته نيسې او ارايه خپل
خوب نګړې ؟
څنگه ته غواړې چې دخپل ګران نېکا ري
پلار زړه ورتوب ووينې ؟ يوه پيشو به هم
نېکا نګړې ؟
کاناکارا خو له خپل نېايه راکوز شو او ويې
ويل :
(غلى شه ، يو يادون وړسې وروسته
به زېرې ووينې)
چېش بابو په خپل پلاريسې رهې شو
اودکيسا واراو له پوستن سره سم پيسې
د تېرې شپې توله کيسه وکره ، خو سپره
له دې هم کيسا واراو له رېشخند څخه ډکې
خبرې کولې .
- کاناکارا جو چېمه وکره چې :
((خوله وتره او رېشخند مه وهه . . .))
چېش بابو او رامو لو دواړو وځنډل .
((په ياد ولره و هېمه تر زېرې پورته
هم . . . و به يې . . . په پاي کې مړ کړم .))
دا خبره کاناکارا خو وکره او تشناب ته ننوته
رامو لو خپل بادار ته په خندا وويل چې :
((صاحبه ، هغه نوره به تشکوه هغه
تند خوږه سړې دې ، که چېرې تاسې دوا-
ره د کو چنوالې ملګرې نه وای ، له دې
خندا ووسره به يې وژلې وای))
کاناکارا خو کله چې خپل مخ اولاس پر-
يستفل نو رامو لو ته يې وويل چې له زېرې
خبرې پرېزه او کيسا واراو ته تهره ورکړه .
کله چې کاناکارا جو بيا څنگه ته دننوتلو
تبارې نېوه ، کيسا واراو دورېنېو و تايېمو
د يادو لو په توګه پير لور او زوويل چې :
((يرون پر وخت شې ، نن بيا هماغه شې))
د دې خبرې په کولو سره نو او له کاناکارا-
لسعا پاته واړوې

چېش بابو ته هم سا ايستل ګران وو .
د تېزو کړسېار خوت اوداسې نېکا نېسېده
چې که اګې کيم خناور رادان وي .
غوږيس لا پيسې نا ارايه شو او رسې پيسې
کوله .
بېه دقيته - دوه دقيتې - پينځه دقيتې
کاناکارا جو له خپل تويک سره ګراناست
وو او غوږيس نېولې وو . يوه پيسې هم لست
ته لري له دې څخه په خپلو پيل وکړ .
دوه سوزګيان دغوږيسې خوا ته راغلل اود
غوږيس په ليدو سره يې مند و واخېست
او ولاړل . کاناکارا جو ونشواي کړاې چې
سوزګيان ووينې ، خو هغوي يې له زغ
څخه وپېژندل . هغه نا امله شو تويک
يې په نيمه کېنېدو خپلې خولې پيسې
پاکې کړې اوله نمانه سره يې وويل :
په زېرې څه شوي يو چې غوږيسه ؟
ايا هغه خپله لاره پرېښوده او په بله
لاره ولاړ ؟ بېرته به راوګرځي ؟ ايا
زېرې دوي په بېرې وپېژندل او همان پيسې
ورک کړې څه وشو ؟
په څنگل کې د مساپرانو د خوښ ترڅنگ
يوه پيسې خپل ، خو د زېرې په هکله هېڅ
خبره هم نه وه .
کاناکارا خو هم په تنګ شوي وو خو دا
هغه وخت وو چې دخپل زورې د زويناسې
په حال کې وو .
کيسا واراو او مړ دووې رامو لو د مساپرانو
نوله خوښ څخه د زوين خواته راغلل . هغوي
مړ شوي زېرې ونه ليد او غوږيس په خپل
لغاي کې تېرې وو .
کيسا واراو په خندا سره هغوي ته
وييل چې :
((پرېزه کاناکارا جو ! سا په ناتوانسې
کې يو بله ورځ هم زياته شوه او څه چېش

آدمخور زېرې چې پينځه تنه يې سړي
او نورې يې حساب وژلې وو ، له خپله نېايه
په خو ځمېدو وو . کاناکارا جو په يوه کوټه
کې چې په څنگله کې وه له لسو ورځو را پدې
خوا يې د زېرې د وژلو لپاره مړچل نېولسې
وه او په څنگله کې به د پخوا او اېخوا ګرځېده .
ده به د زېرې د پېښو پلونه په هر لورې کسې
لېدل ، خو زېرې به د مړچل خواته نه راسته
زېرې دا ښه ګيله چې پر غوږيس باندي
حمله وکړي .
نياسې چې زېرې لس يا پينځلس دقيتې
پورته راشي او دا څنگه چې پخوا پيسې ده
چار چاپېره د پېښو پلونه لېدلې وه . کله
نا کا راجو له نمانه سره نکر کاچه چې اوس
په زېرې راشي او دې به پرې يرغل وکړي
او مړ به يې کړي . ګېڅ به دې له مړ شوي
آدمخور سره يو نېاي په نيار کې وي . د
بريالېتوب چاپېره ، عکسونه ستاينلېکونه
او دا سې نوره يې به برخه شي .
دده سترګو له تيارې سره عادت درلود
او د شپې په ګرد څنه فضا کې به يې هر شې
لېدل . د شپې له درې بجو څخه تېرې
نېوې وي . پوي - پايه کوس پېښو نور وپېژند-
کانونه خبرداري ورکړ چې تراوسه لاهم
هرڅه نه دي سم شوي .
ګرد او غبار له غونډې څخه چاپېرو
او د زېرې نېره غار له نژدې څخه اورېدل
کېده .
چېش بابو په خپل نېاي کې وپېښېد او
کاناکارا جو دخپل تويک تېد ووايه او تيا-
ري يې ونيو . داسې نېکا رېده چې د آد-
مخور غوږ هار دې ته د تيارسې قېمانده
ورکړې وي ؛ خود زېرې له غوږ هار سره
سم دغوږيس غوږونه هم څک شول او پيسې
زور زور يې نفس ايسته .

ننه شپه تېره وه . د سپوږمې زېږه ګونه
ورو ورو ، و بېده اود امر په نمانده شخړو
کې دغوږيس يو سرته ګرد جن برېښېده .
هله کاناکارا جو او زېرې يې چېش-
با يو له خپلو تويکو سره په مړچل کې نا-
ست وو او انتظار يې کيښ چې ګوندي زېرې
به په تياره کې د بوټو له منځه راوېستې
خو قدمه وړاندي دوي يو غوږيس د زېرې
د شلمې په توګه تېرلې وو او سپين حيوان
حتي په تياره کې له ورايه نېکا رېده . غوږيس
يې پروا پرېوت وو او خپل شخړند يې ، ا هه
کله به چې ياد لګېده نو د هغه بدن به يې
پېژداوه او په دې ګراره ګراري کې به يوازې
د هغه خوت هندارنګه کونګان هم دخوراک
ديدا کولو لپاره له خپلو نمانو څخه الوتې
وو .
چېش بابو د سره له لاسه په تنګ شوي
دوه خو کاناکارا جو پوښه نېکا ري وو .
ده په هېڅ کله هغه شورما شور چې چېشې
با يو به د سره له لاسه کاوه ، نه خونېده .
د هغه شو بين ساعت د شپې د ونيې يې
نېودلې چې ناسېره په څنگل کې دکوم نمان-
ور چېشې خبرې شوي . سدلاسه وحشې
پسو نو په رېښارو پيل وکړ او په ټوله دره کې
يې ناري خبرې شوي . د دې له څنگه
پېښو ګانې هم وډاري شوي ، په چېمو
يې پيل وکړ او دوتو له يوه پناخ څخه سره
يې بل پناخ ته ځمېزونه وهل .
زېرې له خپله نېايه و خو ځمېداو په نور
و حيواناتو چې د زېرې بېرې ولګېد نېسود
مان د خوندي ساتلو په خاطر يې منډې
وهلې . غوږيس هم په خپل نېاي وډرېده .
زور ګې يې وهلې او رسې يې کښوله .
کاناکارا جو دخپل تويک ګېټ راکښ
کړ او په خپل زېرې يې غږ وکړ .



جو سره پوهي وځندل
 ((کاناکاراجو)) دکوتي په دالان کي
 ودرېد او توبک يې هم په لاس کي نيولې
 وو. گرد او غبار لري شوي وو او دښنگه
 خيانت يې کتل. د ښنگه ونې او بوټي
 ټول شته برېښدل.
 کاناکارا جو د هغه بدبخت معنور په
 هکله چې د کلي چار چابره يې په خلکو کي
 د ارمځ ته راوړي وو، فکر کاوه. يوه ورځ
 کله چې په ښنگه کي د پخوا او اخوا گرځېده،
 د زمري د پښو پلونه يې وليدل، خو په
 غوږ پلو نو باندي دوه يا درې ورځي تيري
 شوي وي. يوه بوټي ته يې نژدې داسې
 نښانې وليدلې چې کواکي زمري به اوسه
 نښلې وي. ده په خپل کار کي لازمه
 تجربه درلوده او دا څه گران کار نه وو
 چې دې به يري پوهېدلې نه وايي. يوه
 ورځ د يوه سوري په غوله کي ودرېد او
 غوږ يې ونږو. داسې يې گمان وکړ چې
 کواکي دننه په زمري پکي وي. سوري ته يې
 يوه تپزه ورواچوله چې که چيري زمري دېا-
 ندي راووي، خو د زمري پرمهال دوه غر-
 سان له سوري څخه باندي وتل. د پښي
 پر شاسي دوه بچيان کلک نښتي وو. نر
 خرس د شاپه پښو ودرېد او په چمخو
 يې پيل وکړ. کاناکارا جو ودرېد او خپل
 توبک يې ورته ونږو. خرس هم ودرېد او په
 شا ولاړ. لمر به توديد ورو او کاناکارا جو
 هم وزي شوي وو. دې بېرته هڅي کونډه
 کي ته ولاړ چې ترهيا تم پيل ورڅخه لري
 وه. نابېره ودرېد او د پښو پلونه وليدل.
 هوسه دا د زمري د پښو پلونه وو او دا-
 سي ښکارېده چې کواکي حوان زمري
 دې نر يې په دوتکو شو او د پلوه نږ-
 لوس پيل وکړ. په دې ډول کوهه گسي
 ته ورسېد او په حيرانتيا سره يې وليدل
 چې زمري له ديوال څخه غږ وهلي دي.
 د غږ په وخت کي د زمري د شا د پښو پلونه
 وڅرخېد او په دې کوهه کي ته دننه منډه
 واخلسته او په دې هکله يې له پمانه سره
 فکر کاوه.
 دکوتي دروازې پوري وه. په کوتي کي
 دننه چمتي بابو، رامولو او کيساو اراو قطن
 کولي. ده د زمري د پښو پلونه تعقيبول،
 هغه په خپلو سترگو د زمري د پښو لاندې
 شوي پلونه دکوتي په بړنده کي وليدل.
 ده غوښتل چې نورو ته وژغري او د زمري
 د پښو پلونه ورونيسي؛ خودا کار يې
 ونکړ. سترگي يې پټې کړې او له
 بړندي هغه يې گام واچاوه. په دې وخت
 کي يې په زړه کي هم ولگېده او زړه يې
 گرځېدې شوه؛ خوده نابېره په منډه پيل
 وکړ او پلونه يې شارل. دلاي له منځه يې

شاته، هلته يې کوهه کي وه. مکمل
 په خوشحالي سره بيرته کوهه کي ته راوگرځېد
 او دروازې يې تک تک وکړه.
 چمتي بابو ورځلاړ کړ. ده خپل توبک
 په ښنگه کېښود، دخولو لپاره يې څه
 وغښتل او د شپي لپاره د تباري په هکله
 يې په خبرو پيل وکړ. ده وويل چې:
 ((ترڅو چې تباره کيزي زه پيا يدا دلتنه
 راوسم))
 ((پلاره، زه شتم کولي، نن وږي د سر
 سترې شوي يم او تاسره نشم تللي))
 ((ښه ده زه به، زه په هغه دخبرو
 گوري له پمانه سره وساتم))
 خو کيساو اراو وويل چې: ((نه، نه و
 نه))
 ((گران، که مېم شې، زه به دې له
 پمانه سره وساتم... تر اوسه پوري ته
 د ښنگو او غريو د لوزي شاعري، نن شپه
 په زما شعر تا ولېږوي))
 کاناکارا جو هڅه وکړه چې خوبا ولسي
 شي؛ خودو موه احساساتي وو چې ويښي
 نشوای کړاي. رامولو تباري تپه، خراغ،
 د او بو بو تل او داسې... کيساو اراو
 کي کېښودل، توبک يې پيل وکړ.
 سونه يې په کتار وږه کي سره بربر کړه
 چمتي بابو خپل پلار ته ور پالمه توبک هيله
 وکړه او کيساو اراو توبک په لاس کي واخيست
 او تر مخ شو.
 کاناکارا جو څه څه وږه ياد شول او له
 را مو لو څخه يې پوښتنه وکړه چې چاره يې
 په پکس کي اچولې که نه؟ رامولو بښنه و-
 غوښته او بيرته کوتي ته ولاړ. کاناکارا جو
 دغواي رسې چمتي بابو ته ورکړه او راو-
 لوسې ورسې. کله چې رامولو له چري سره
 له کوتي راووت، کاناکارا جو څه وږه وويل
 خورا مو لو په خواب کي وږته وويل چې:
 ((هو صاحب، زه به وښي واوسم))
 کاناکارا جو او کيساو اراو ټاکلي معاي ته
 ورسېدل. راجو غوښې په هغه معاي وتاړه
 چې هغه پله شپه يې ترلې وو. همدارنگه
 له کيساو اراو سره يې مرسته وکړه چې په
 ونه باندي وڅرخي. په پاي کي د پخپله
 هڅه وکړه چې پمړچله کي پمان معاي
 په معاي کړي. کاناکارا جو غواي ته شنه
 وايښه ورواچول او رسې يې وکله چې کلکه
 ده او که نه ترڅو غوښي پمان خوشي نکري
 وروسته له دې چې پردغو تو لويې پناور
 راغې، دې هم مړچلې ته وځوت. د زمري
 چلې پر سر يې غوږ د ونسې شني خانگسي
 واچولې او داسې گمان هم نکېده چې
 کواکي دلته به هم څوک وي او که نه. په
 پاي کي ده توبک پک کړ او د ښمن راتلو ته
 سترگي په لاره شوه.

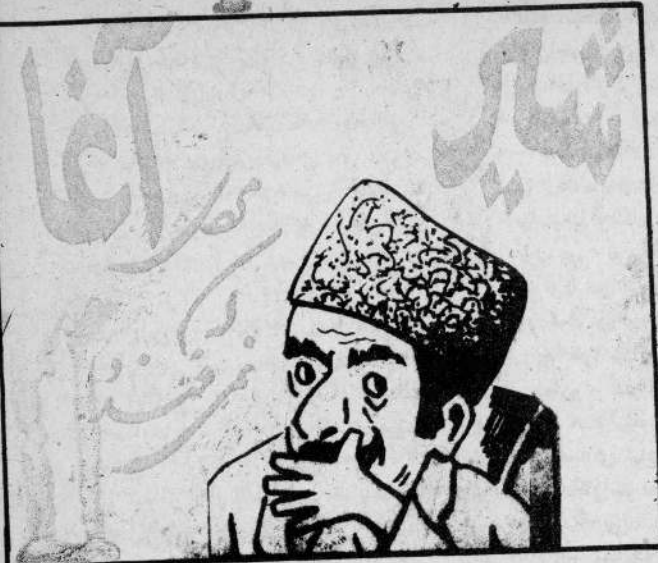
تباره په خپرو دوه او يو خو شمېر ورسته
 سپوزي داسمان په ختمو برخه کس
 ښکاره شوه. د گوزن او وحشي گام وښ
 چمتي او به غاري دشپي په تباره کس
 د پخوا او پخوا نښي وي. دوي له مور-
 جمل څخه د سپوزي په زما کي کولاي
 شو کوهه کي او هغه غمخوارانه چس
 د گوهه کي شاته وه، وويښي.
 دشپي لس بچي وي؛ خو دوي کوم
 برياليتوب تر لاسه نکړ. او ريلکمان په
 سگلو نه هري خواته تلل مخاوري او دوي
 تر لاسه سيمه په خپل پمان کي پيچله. د
 غواي د لکي څښ څښ چې غوماشي به
 يې شول له ورايه اوږدېل کيده. نابېره
 کاناکارا جو څه حس کړل. لکه چې شپږم
 حسي په کار پيل کړي وي.
 هلته له کوهه کي سره يې په غږيدو شو.
 ده غواي ته وکتل. غواي هم دکوتنه
 کي په لور کښل او نورو نورو ساين کښل.
 دکوتنه کي ورځلاسي وه او دالان د
 خراغ په زما روښانه معلو مېده.
 کيساو اراو د کاناکارا جو په غږ کس
 وپښېد چې: ((اورچا خلاصې کسړي دي))
 ((شاي رامولو وي))
 ((په ښه شپه کي؟ دغه لپاره؟))
 پمانه تپه راوړي
 ((شنه؟))
 کاناکارا جو د کيساو اراو سر خپل پمان شنه
 را نژدې کړ او په غوږ کي يې څه وږته وويل.
 سې غول او خراغ را نژدې کيده. په
 تکوخت کي نابېره دکيساو اراو له خولسې
 چمخه ورته چې:
 ((د پورته يې! څه هېڅ انسان نه يې
 ته شيطان يې، تا غوښتل چې خواره کي
 رامولو د زمري په خوله کي ورکړي. رامولو ته
 ور چمخه کړه چې بيرته وگرځي))
 دا
 خبري يې د لېوني په شان کولي. کيسا-
 وار خوله خلاصه کړه او چمتي يې وکړي
 چې: ((رامولو... بيرته وگرځه...
 بيرته وگرځه... رامولو زمري به دې
 وڅوري...))
 او کاناکارا جو يې په لاس خوله وږته کړه.
 ((دخداي لپاره! خوده د پورتنکي ده!
 تا په دروغو داسې ويلي چې کواکي سردې
 خوزېزي او رامولو ته دې ويلي چې دلته
 تمه درته راوړي ترڅو يې د زمري خوراک
 کړي! څه خوده خاين يې! رامولو
 خوده يوشه خد شکار وو. تا څنگه په پور-
 حسي سره د يوه سړي د وژلو پلان طرح کړي
 وو چې په صداقت يې ستا خدمت کاوه))
 کيساو اراو د! خبري له زما سره پوهي
 کولي؛ خو کاناکارا جو غلي وو. دکيساو اراو
 سترگي پلمېدي او ورو ورو غلي شو؛ خوشلکي

يې پهلې.
 کاناکارا راجو له ونې څخه را کښ شو او له
 کيساو اراو سره يې هم په کوزيدو کي مرسته
 وکړه او ورته يې وويل.
 ((به سپوزي، کړنه لارښه آرام
 وکړه او هرڅه دې چې ليدلې دي هېرسي
 زه. دا خبره په ياد ولره چې ته او ستا
 کوره نې زما په پيسو ژوند کوي. حتی چمتي
 بابو ته هم دا خبره ونکړي. زه زمري لېونم))
 کيساو اراو ورته وويل چې: ((هو ولاړ
 شه او خوار کوتي را مو لو چې ستا لپاره
 مړ شو، ولته. زمري مړ کړه او د يوه
 لوي ښکاري په توگه پمان خاگوت ورو-
 بېرته))
 ((کيساو اراو او کاناکارا جو خپل توبک
 پردي راواړ او))
 ((او! هغه غاري ما وژني... ومي
 وژنه. دا لومړي پيل ندي... رامولو
 ... رامولو... ته ددي نانسانه
 دلاس ښکار شوي))
 او کيساو اراو
 دکوهه کي په لار د لېوني په شان خوله
 واخيسته.
 کاناکارا جو هغه معاي ته ولاړ کوم چې
 زمري پر رامولو باندي ورتوب کړي وو.
 چات شوي خراغ تو تي هري خواته پرته وي.
 شا او خواته بو تي ټول تر پښو لاندي شوي
 وو. د زمري د پښو نښي پرمخکې ليدل
 کېدې.
 داسې نښي نښانې ليدل کېدې چې
 کواکي کوم سړي له پناور سره جگړه کړې
 وي. د تعقي لويې هلته پروت وو.
 بو تو په سراخوا د پخوا دافو ته ښکاري
 کاناکارا جو پر هغو لاس پوهه چې سر-
 پيناک وه. دې په دې يوه شو چې هغه
 ونې دي.
 ده درامو لو په هکله فکر وکړ ټول پمان
 يې وږېدېد او پمان د پلورلو کار ته ادامه
 ورکړه. ده د زمري د پښو پيل ونږو. د
 نښکي په سردو خطو ته معلو مېدل؛ لکه
 چې کوم شي کښ شوي وي. د زمري د پښو
 پلونه د دروند شي دکتور و لو له کبله
 زور زور ښکاري. داسې گمان کېده چې
 زمري به ښکار تر ستونې نيولي او کښ کړي
 به يې وي. دلاري په اوږدو کي د بو تو په
 کښته ښاخو نو باندي د پښو شاخکي معلو-
 مېدل.
 دې مخ په وړاندي تي او توبک يې پک
 کړي په لاس کي نيولي وو ترڅو د هسري
 واقعي لپاره تيار واوسي. موش له خپلو
 پمان او څخه وژني. زمري هم د تگ لاره
 بدله کړې او دافني لرونکو بو تو منځ
 ته تللي وو. له دې کبله چې لپاره تنگه

وه، په هغه معاي کي چې زمري له پناور
 سره مخامخ شوي بو نو له د پريزور څخه يې
 کار اخيستی وه. په دې توگه د پناور
 وښتان او د پستو کي تو تي له ورايه ښکا-
 رېدې.
 دغو نوي لاندي معاي کي د پښو حوض
 وو. هغه وخت چې زمري دغه معاي ته
 رسېدلې و ښايې د پرد سترتيا احساس يې
 کړي وي. نوي ښکار په ښنگه غوږ محولسې
 وو او وروسته يې له کوم پيل معاي څخه
 په خوله کي نيولي وو.
 داسې ښکارېده چې داسې ښکار کړي
 حېمان دکتور لو په معاي په خپله شاوولسې
 وي. همدارنگه پر غونډي باندي دختلو
 په وخت کي تپزي سره لري شوي وي.
 کاناکارا جو دغه نښي نښانې تعقيب کړې.
 لکه څنگه چې دې توبک په لاس په غونډي
 باندي ورو ورو را روان وو نو يې پمان خو-
 لي شوي وو. بروسته له پوهه لار وپه نښي
 څخه بيا وپي تېر سترگو شوي. په يوه معاي
 کي دخرس د پښو پلونه معلو مېدل او دا-
 سي گمان کېده چې د پښو په پوي پسي به
 تر کوهه پمانه تللي وي، خو بيا پښمانه
 شوي وو.
 تاکته غره وه او لمو سړي سوزاوه. کانا-
 کارا جو وزي اوس تېري شوي وو او په سختي
 سره يې تگ کاوه. دې پر دووونډه مو-
 باندي پورته شوي وه او بيا کښته دري ته
 رافلي وو. هلته په ونه کي يو کارگه ناست
 وه او په لور اوازي چې چمتي پهلې. دده
 اواز په ټوله دره کي انگاري خبري کړې وي.
 کاناکارا جو داسې گمان کاوه چې ښايې دا
 ناري او چمتي به په غوږ وپسي وه.
 يوه شپه بروسته هغه تپو سان وليدل
 چې خپل وژونه يې نيورول او کله چې
 ونې ته ورنژدې شو يو سيل پمان په پور
 غز سره والو تل. کاناکارا جو په ونې تگه وکړه
 او د يوه بو تي خواته يې کښل. دده سترگي
 نښي او نښي يې ويلي. هلته يې يو وژلي
 سړي وليد چې لوخ پروت وو. مخ يې پوي
 خواته اړولي وو او نښايې خورل شوي وو.
 کولس يې ټولي راوتلي او پوي خواته پرته
 وي؛ خو کاناکارا جو داحزمت نه درلود
 چې د رامولو مري ته په خبر سره وگوري.
 نابېره يې تپه په رگو نو ورنښته او په پښ-
 ديدو يې پيل وکړ.
 ښايې چې زمري به وروسته له هغه
 چې نښايې يې خورلي وي د او بو غښلو
 لپاره کوم خواته تللي وي، خو ښايې چې
 مخکي له پمانه بيرته راشي او نښايې نور
 يې هم وڅوري نو لازمه ده چې وخت ضايع
 نشي. کاناکارا جو چار چابره وکتل. د
 پتمېدو لپاره کوم معاي نه وه. هغه ونه چې

مري ته نژدې ولاړه وه، وچه شوي وه او
 پاني يې نه درلودې؛ خو هلته ترهيا
 لس بادولس متره لري يوه بله ونه ولاړه وه.
 دا ونه د يوه چگه نه وه نو ښکته په هڅي کي
 ناستي ده دځان لپاره خوندي نه گانېه
 زمري کولاي شوای چې په اساني سره هر
 څوک چې هلته ناست وي ورتوب کړي.
 کاناکارا جو د يوه غټ بو تي لاندي پست
 شو او دا پلي يې پمان لپاره ضايع
 وگان. ده د ناستي معاي پېښه پاندي
 پاک کړ او کښناست. هغه بيا پوه
 ښاخونه او گاهي په سرواچولي تر څو
 ښه پت شي.
 حېمان او داسې نور حشرات په سړي
 باندي لگيا وه او تيري تاوېدل او د مري
 پوي په اساني سره سپوزي ته راغ. تپو سانو
 چې وليدل څوک نشته نور کښته شول او په
 خړولو يې پيل وکړ. هر کله به يې چې په
 مري باندي حمله کوله، ټوله شاوخوا به
 پوي ونښوله. کار گانو په هوا کي انتظار
 ايسته چې تر څو وگوري چې څه وږېښ نشي
 خو نابېره د يوه لوي پناور غز تر غوز و شو
 او کاناکارا جو خپل پمان تيار تر او پسر
 شو. پناور نژدې وو. مخامخ بو تي نيورېدل
 يو بد رنگه غټ سورا ښکاره شو، دخړه
 په شان غوزونه او بېر لکي. د سې په
 شان يې پوي ايسته او پمان يې مري ته را-
 ورساوه. کله چې يې پمان مري ته واورساوه
 تپو سان والو تل. هر غوز په چې وخت
 تپېده داسې برېښېده چې کواکي د مري
 غوښي به وخورل شي. کاناکارا جو خپل
 لاسو ټکاوه او يوه تپزه يې لري ا رتاو کړه
 پاري کاناکارا جو وو چې په پمان ته پوهېده
 وروسته له دې چې بد رنگه پناور ولاړه دي
 بيرته په خپل معاي کښناست. په دې وخت
 کي څه نا څه لس متره لري د يوه بو تي سر-
 شاخه تر سترگو شول.
 ده شتو سترگو په پورحسي سره ده ته کتل
 آد خور!
 پوره هغه وخت چې کاناکارا جو يې سوچ
 کړي وه په خپلو سترگو يې وليد. د تالاندي
 په شان وږېده او د برق په شان يې وړيا-
 ندي يرغل وکړ. د زمري غوږهار او د توبک
 د زسره پوهي انگاري خبري کړې. زمري
 لايه توبک و چې کولس يې زامه ورماته کړه.
 ولويد او د کاناکارا جو توبک له لاسه وږوړ.
 پمانه وپښتې خواته يې منډه کړه او خپل توبک
 يې بيرته په لاس کي واخيست؛ خو زخمي
 شوي زمري په ټول ليو نښو سره پري يرغل
 وکړ. دې پر مخ يې ولويد او زمري په خپله
 پناجه باندي کلک وواهه. دده پو سترگي
 پاتې په (۸۴) مخ کي

از سال : فخرنده (پاراسته)
تفلم صفت بازدم لبه زینت



چیزی نمیکنم زیرا سرتیتر کلب
بوکس دختران است .
معلم اخلاق : کسی که دختر
خود را در وضو من صد نمره -
مهد هد .
معلم الجبر : کسی که بالاخره جذر
داماد را میکشد .
معلم بهلولوی : کسی که برای عیا -
فتن داماد از میکروسکوب استقا -
ده میکند .

معلم جغرافیه : کسی که حدود
ایرانه عرض البلد و طول البلد
منزل داماد را دقیقاً میدا -
تند .

معلم تاریخ : کسی که در تمام
ادوار تاریخ داماد را آزار داده
است .

معلم کیمیا : بهترین کلمت بین
روابط (شوهر و خانم) .
معلم سهرت : من در مورد ش -



شیرآغا ورزش میکند

شیرآغا اخیراً شد پدا به ورزش صبحانه عادت کرده و درین روزها
همسایه هایش متوجه است که او با آدمهای همسن و سالش که بیشتر
شان شک های برآمده و قد ها پنجه دارند به روی کانکریت ها و در
اطراف سرك های قهر اول به دوش پر نهخته بعد هم ادمان آزاد میکند
یاد آن وقت ها به خیر که کفته المپیک لباس های آزاد و کرج های
مستحج برای صاحبان مقام و منزلت میفرستاد اما درد و رانی که شیرآغا
هم کم و بیش خود را از مستحقین میشارد این امکانات کم شده اند
ولسی به راستی شیرآغا چرا ورزش میکند یکی این که به خاطر صحت
شان میکند حرف دیگر است



ولی به راستی شیرآغا چرا ورزش میکند این سوال جالب است آدمها
به خاطر آرزو های مختلف ورزش میکنند یکی این که به خاطر صحت
شان ولی بعضی ها به خاطر نامور شدن و شهرت یافتن و بعضی
ها به خاطر رخاچ رفتن و بعضی ها به خاطر لذت کردن حرفها
و بعضی ها حتی به خاطر عاشق شدن به ورزش روی میاورند و فکر
نکنند شیرآغا رین پس پهری دلش میخواهد عاشقی کند و گرچه
این کار هم به او میاید اما از قدیم ها گفته اند که عاشق را شرط
تنها ناله و فریاد نیست تا کسی از جان شریک نگردد فرهاد نیست .
پس بالاخره شیرآغا چه میخواهد ؟ چندان علاقه ندارد که شک پیش
برآمده اش را "پا و گند چرا که معتقد است اگر انسان به یک غوری مهنر
میکند به پهناسه یک غوری ریزنی نیز رشکمش داشته باشد اما
صرف حساب این است که شیرآغا میخواهد رکس "تیره کردن در
فد راسهونی برای رئیس شدن خ - و در ا کاندید کند در روزها بازار
رفتن روی فد راسهونی ها به خارج خیلی گراست اگرچنین ه - و
شما حدس بزنید که شیرآغا رین سفرا زکدام مدارک نفعه رایسه دست
خواهد آورد .



بلکس از همین کارم پشیمان شده ام ، در هر جا که سرا میروند فقط بکنی دیگر کسی برای گفتن یافت نمیشود بخلافی در مورد کارهای نویسنده کسی من شروع میکنند .

چند روز پیش یکی از همصفا ن دوره مکتب راد رها رو "بغل - کشی" ده افغانان دیدم ، همان راهروی که اگر د و نغها - هم ملاقی با استاد شده صحبت کنند و تمام راهرو مثل سرکی که ترافیک نداشته باشد و موترها متوقف گردند و آدمها ایستاده و متوقف میشوند . بلی همین که سلام علیکی کردیم ، شروع کرد : چطور رستی همراي نوشته های ت خدا نزنهت ، یاد ت اس همو - طنزه که راجع به سات کهمانو - شته کده بودی ، هیچ یادم - نمیره :

در ساعت کهمانرکه همه چون خزان میشود حتی چشمهای اولنمره به گریان میشود .

اوه که هموروز اوره که خواندی ، معلم صاحب کهمانره چطور تا نهمر کده بود ، یا که پالوفیل مسره

نوشته بلقیس بسمل

گفته بودی :

دل کریمه ، همچو پوش کتاب نجیبه ویران میشود .

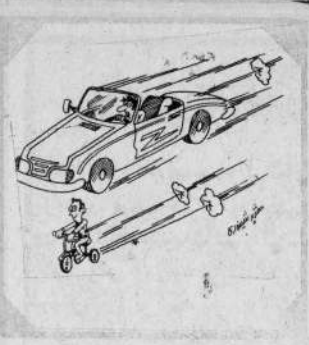
... و خاطره های دیگر که حتی یکی آن هم در ذهن نبود و او در همان بیرو با یاد آوری کرد تا بالاخره خود را نجات داد .

همین قسم ، چند روز پیش در حالی که در سرورس به جای نگران ، من پایدان چسی بودم و بالای یک پایستاده ، دیدم در میان بیرو رار راهرو ، سرور کله دوست دیگر پیدا شد و همان ضرب المثل صدق کرد که "بیز در حال جان کندن ، قصاب

درم چپو" او شروع کرد : او - هر تو (سلام ، چطور رستی) ؟ او - ازین که صدایش تا گوشم نمیرسد ، چرخ زد (... و لا اوروز یک چمیز که از توده سپارون خواندم ، گمشکو بلاستی به موکم بلا نیفام چطوره فکرت ایطو چیزا میگرد ؟ بگونی (چطو مایه ؟

اول قلمه میگیری ، یاد ازوده - کلهت آمده میره و تونوشته کده مری یا اول کلیشه فکرمکنی و یاد ازو قلم و قافله میگیری و نوشته میکنی ؟ ... و من در حالی که دستهایم سستی میکرد و هر لحظه خطر افتادن تهدیدم میکرد ، سرم نوز کج شد و حیران ماندم چسی بگویم تا او نرنجد و نگوید که مغرور شده ام . به هر صورت ، روز دیگر در حالی که از عجله زیناد میدویدم ، دوست دیگرم پیشتر - ویم آمد و گفت : اوهو سلام ، چطور رستی و صحت مبارک ؟ روز روزگار زنده کی چطو میگذره ... راستی گوش کو (یک چیزی موکم همی ره نوشته کو ، خو ، یک هکله - رم برسان کدکه همی فوودا -

بقیه در صفحه (۸۷)



دختر به پرسی که همیشه مزاحم او میشد گفت من از تو بر - شتی دارم اگر جواب بدی هسی بانواز دواج مؤتم در غیر آن از مزاحمت من دست بردار . پسر قبول کرد . دختر گفت :

نام من دو سال و شش ماه است حالا بگو که نامن چیست پسر هر چه فکر کرد نفهمید قبول کرد و به دختر گفت اگر جواب سوال را - خودت بدی من از تو دست می بردارم دختر گفت نام من سیماست و بعد از پسر جدا شد .

به نام و نشان من ، به مثابه یک ژورنالست پرکار و مبتکر - مخصوصاً در مطبوعات کشور - بسیاری ها آشنای کامل دا - رند و میدانند که من ژورنالست مستعد ، پرکار و مبتکری میا - شم .

خوب ، اگر احیاناً در همان شما خواننده گان محترم کسی وجود داشته باشد ، که برای بار نخست به اسم من آشنا - می شود و از استعداد و پشتکار و ابتکار من اطلاعی نه دارد ، پس لطفاً به مختصری از یادداشت - های مطالبی که طی هفته روان برای جراید ، مجلات روزنامه - های کشور تهیه نموده ام ، توجه نماید :

شنبه :

داستانی راکه از یک مجله خارجی هم زبان ، انتخاب - نموده بودم ، بعد از تغییرات و نوآوریها بیرون نویسنده به دست فرهنگی ام ، مسوول

ژورنالستی پرکار و مبتکر

یکی از مجلات کشور ، جهت نشر به نام خود ارسال داشته که با تشکر پذیرفته شد .

یکشنبه :

در آغاز این روز شوق نوشتن یک تبصره ، پرمحتوا و قوی در - بختم جوانه زد . بنا بر فوراً دست و استین را برزده ، کلکسیون سال روان یکی از روزنامه های کشور را ورقه کردم . نخست بانشانی قسمتهای از مسقالات مقالات ، و تبصره ها ، تبصره می تازه می را استخراج نمودم بعداً همین قسمتهای نشانی شده را یکی با دیگری پیوسته داد ، روی صفحه کاغذ آو -

روم و یکی از روزنامه ها فر - ستادم که با تشکر تلفونسی ، روزنامه ، تذکره از آن تبصره پر - محتوا و قوی ، استقبال بعمل آورد .

دوشنبه :

در این روز یک نقد بسیار خوب و جانانه بالای یکی از قلم - های نشر شده از طریق تلویزیون با استفاده از اصطلاحات عجبا - رات و کلمات تخنکی که در یکی از کتب فن سینما توگرافی به کار - رفته است ، نوشتم و یکی از جر - اید غیر سرکاری ، برای نشر فرستادم که با اظهار سپاس و - امتنان قبول شد .

سه شنبه :

به طور عموم صبحگاهان روز های سه شنبه هر هفته بسیار مصروف و سرگرم میباشم ، زیرا - در این روز مجبورم تکلیفتم را در مقابل جریده ای که مسوولیت تهیه مطالب عفو ، طنز و فکاهیسی آرایبعبده دارم ، ادا نمایم .

بنابراین در آغازین صبح همین روز خود را به دفتر جریده ، متذ - کره رساندم . طنزها ، کارتونها و فکاهیات همکاران قلمی جریده را که به دفتر جریده رسیده بود ، مطالعه نمودم و بعد از اتمام دی از آنها را در صفحه اختصاصی جریده جایبجانموده ، بعد از آنکه از ذکر نام خویش در آن صفحه اطمینان حاصل نمودم ، دفتر جریده را تا روز سه شنبه هفته آینده ترک کردم .

آخر باید تکلیفتم خویش را در مقابل این جریده به وجه احسن انجام دهم ، زیرا در ختم هر -

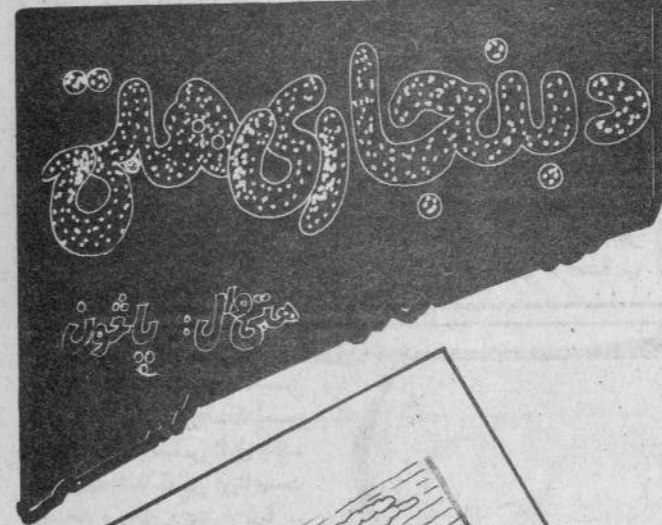
بقیه در صفحه (۸۷)

صلوات بر رزقگر و رزقگیر

سند لاسه د سره سونډه تم خای کی چې مینی شوی .
 - په هېڅ ډول د سره سونډه وکړی چې غوږ والی یې راغونډی
 وور هله داغیز د پورې نیم زالی نیش وچې له کوم غوږ څخه یې سر ی
 وپنی روانی وی اود نورو نیشو په کچه کونډه کی یې تکی وپلی . نیش
 غوښتل چې په کچه یې سره مخان له د روزی راوغورځوی هکله چې د
 له غوږه والی سره یوځای یې د غوږ توتو هسورځنی الوزولی ده هغو کچه
 کونډه دومره لږه وه چې خپل پری شوی غوږ تعین هم لاس ته رسیده .
 د دې پېښې په لیدلو سره په چیرت کی شوم اوله ځانه سره یې وپیل
 چې کومه پره ښځه خوشو خله ترنا ښه کومه پرخطرناکه ده هکله چې
 ناښته کومه پر روزی دخلکو جیورنه پری کوی هڅو کچه پره ښځه -
 دخلکو غوږونه پری کوی .
 اوله دې سره جوخته د د زې ښه هغه مشهوره وینا راپاده شوه
 یې وایی : صد زدی زرگر هکله زدی کومه پر .

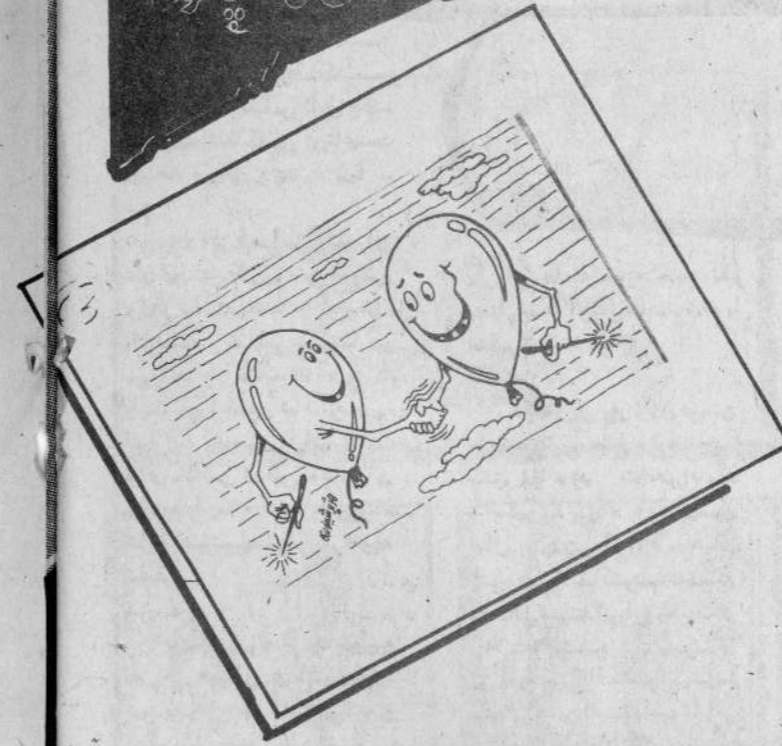
غزل

پس له څوکلونه خلاسه فاکولتسی فی
 بهام مینس په ارمان دملاتسی شس
 ټوله وړخ وهی چې رتونه په شمه کس
 که وپه د ورته شخونه دگدنسی شس
 د لویو یی کپ یې وپنلی سری کی
 چې وپه د ورته پوس توالی دشولسی شس
 د پلواود چلب وختونه لار ل
 اوس یې تش په دفتر ونکی کسی شس
 د پره قدر یې چی نسیم همیشی د سزی
 آخر جوړی به قورسی ته ترانسی شس
 رفیق الله زره سواند



هتی وال او طوطیان

وايي چې دینجاره هتی هتیهوال دخپل هتی ترخ ولاړه او طوطیا
 یې خړڅول هطوطی یې په ځمکه هیل یې دهتی په درشل اود ښم یې په
 هتی کې د ټوکرې له پاسه کهنولی و او اڅمتونکی یې ورته راپلېل . په
 دې وخت کې مېن لاروی ورته راوگرځید او پوښتنه یې ورځنی وکړه :
 - وروړه هطوطی په خوځځوځی ؟
 هتیهوال ځواب ورکړ :-
 - هر پوجلا هچلا بیه لری . دغه طوطی چې پرځمکه ناست دې قیسه
 یې زرافغانی دې پد اچې دهتی په درشل ناست دې دوه زره او
 هغه چې د ټوکرې پرسر ناست دې د ری زره افغانی بیه لری .
 اخیوتونکی ورځنی وپوښتل :
 - مگر دې ته وپل چې دوی هر پوکم هکرم کمالونه لری ؟
 هتیهوال په ځواب کی ورته وپل :
 - دغه طوطی چې پرځمکه ناست دې او بیه یې زرافغانی دمد اکمال
 لری چې هم په خپله په خبرو پوهیږی او هم پل پوهولی شی . داچس
 په درشل ناست دې هکمال یې دادی چې په خپله خبره پوهیږی
 خپل په خبره نه شی پوهولی او داد ښم چې د ټوکرې له پاسه ناست
 دې هغه په خپله خبره پوهیږی سزی او نه پل په خبره پوهولای شی .
 لاروی ورځنی په جهرانی پوښتنه وکړه :
 - نو د دې علت څه دی چې د ټوکرې له پاسه ناست طوطی نه پوهیږی
 خپلو خبرو پوهیږی او نه پل پوهولی شی مخیبه یې دری زره ده ؟
 هتیهوال بیه مانا لرنکی موسکا وکړه او ورته وایی وپل :
 دا هکله چې په دې نورو طوطیا نسی امر مقرر کړی دی .



دینجاری هلی

وايي چې په پخوا زمانو کې -
 ټولو ژوند پرموجود اتوخی ر ی
 کولی کومه وړخ دوه زرگان سره
 نښتی وواوخلک یې تاشی تمولا پوو
 پوا وپل یې په خپلو تهر وپوځو
 باندی د ویره سره ژوبل کړی وو
 چې د دواړو په مخونو د وینو څاڅکی
 مالومید ل او پوځی یې سری
 وی . په دې وخت کې کوم
 څمک نندا چی له پوزرک نده
 وپوستل :
 - ولی خپل همنوعه په منیو -
 که وهی او ورسره چکړه کوی ؟
 زرک له د پرقهر څخه څمکه
 څوځله په منیوکه ووهله او ځواب
 یې ورکړ :-
 - زه هکله ورسره چکړه
 کوم چې هغه دپل د لاس الوه
 گرځیدلی ده . ده ددی له
 پاره هغه ته اوبه اودانه ورکوی
 چې لمانسره یې وچ نکوی .
 کله یې چې له پل زرک څخه
 وپوستل هتود هغه ځواب هم
 د لومړی زرک په څیر و اوبه مقابله
 کی له ښکیل زرک سره یې چکړه
 د ځاه رواجق باله .
 هونیا راوڅمک سری ددی
 پوډول ځوابونو په اوبه لوسره
 موسکی شو او غوښتل یې چې
 د اوبه قناعت ورکړی هڅو وکړی
 خپلو مالکانو په پنچو کی خوندی
 کړل اود پلې ورځی چکړی له پاره
 یې شرطونه سره پری وپل .

دوه صابونه

دوه صابونه می رانپول . .
 د سره سونډه خای ته راغلم ،
 سره سونډه د پورته کیدو په وخت
 کی می یو لاس نېغ چېب ته ننو .
 ما هم تنگه ونیو ، خود لاس خا -
 ونډه په حق جانیه خبره راته وپل .
 - لاس می خطاوت ه لږ پره پوه .
 څو ټونور همنځ راوا رابا ووښی .
 وپل :
 - وسپنه . و پښه
 پوه ژوره سامی وکښلای زړه ددی
 ولاړم ه لاس خای ته وپل . وی
 سهار کله چې شمې ته لاړم

زما د حاضری خانه قهد شوی وه .
 د حاضری مامور راته وپل :
 - شپه همتا حاضری سپوا .
 قهد شوی ده . نوکه څه پکی .
 ولېکم نور ما مور یې به واښی چې
 ساخته کاری شی کړی ده .
 خو د نښم کچه هبله وږج چې رانه
 غلی خانه به درته سپینه پری سزم .
 وپښه :
 زهم د شمېی څخه پسه
 چکروتم او پتارته په سودا پسی
 لاړم . نڅود ه پوهو چوشک ه پوهو
 چې پوه غورا وکړی سوکړی مستری

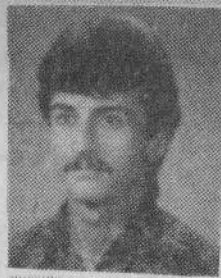


کله کله غبرگانی

کله کله غبرگانی
 ټوکرې همنځوځوځی
 وايي چې د دوه تنوسره دعوه
 وه اود فیصلی له پاره د ښم گړی
 ته لاړل . لومړی تن ددی له
 پاره چې د ښم گړی دده په
 پلوی پرېکړه وکړی ه نپوستکلی
 وره پښمنه پکړی یې ورته ورکړه
 کله چې د دعوی پل لوری خپل
 شو هتود ښم گړی ته یې هماغه
 ما پتام خپله لنگه غوا کورته وروستله
 د دعوی د سپینولو په وخت
 کی د ښم گړی د دوهم تن په
 گڼه خبری کولی . لومړی تن
 غوښتل چې د ښم گړی پام
 خپل لورته راواړوی خود ده په
 گڼه خبره وکړی . څوځله وپوهو
 خپله اوبه خپله پکړی یې کونسی
 ووهلی ه خود د ښم گړی پام
 نه شو . په پای کی یې غوځ ورته
 وپل :
 - پاره نښم څومره ښه
 پښی هڅو کاښکی هغه نوی
 پکړی دی پرسر کړی وای .
 د ښم گړی چې سهار
 دلنگی غوا شهدی خوړلی وی
 او څکړی هر ځای و هغه کتابه
 د پکړی خاوند ته وپل :
 - وهله می هڅو نوی پکړی
 غواوځوړه .
 اوبه دې پل دوه د فوا
 خاوند وکله .



باسکتبالیست موفق



ورزش منافع بودند که تم ملی را تشکیل داده بودند. بالاخره به رهبری آقای عرصه ورزش دختران چنان منبسط و محدود گردید که کاملاً تمام ها از هم باقی مانده شد مباحثه فصل اطلاع حاصل میکنیم که در این اواخر دوباره تنها به ورزش دختران آغاز گردیده و به گمرانه دنبال میشود. یکی از ورزشکاران سابقه دار تیم دختران ملحقه عضو تیم ملی کشور میباشد که در این عرصه بوده به طولانی در این عرصه بوده

باسکتبال که در سال ۱۸۹۱ توسط معلم آمریکایی چمبرز نامی به وجود آمد اهمیت آن در سال ۱۸۹۶ انکشاف یافت قابل ملاحظه در عرصه این ورزش رونق گرفت به این علت که علاوه بر سال ۱۹۰۶ با پیغامتهای المپیک اروپایی این ورزش در سال ۱۹۱۳ مسابقه المپیک آسیایی آن برگزار گردید.

البته مرحله اول انکشاف این صورت را بین سالهای ۱۸۹۳-۱۹۱۸ میدانند و



حرکت سریع

ورزش را آورد. نکته و در مورد اینکه چرا این ورزش را گزیده است میگوید: " فکر میکنم سبب آن انتخاب به ذوقها و سلیقه ها و خواستههای شخص بودند. ژرف دارد. افراد پشیمان درک همین نیاز هاروی سکوی انتخاب می آیند که یک اندازه موارد یاد شده و یک مقدار هم محیط انسانها کم میکنند تا گزینش رشته های مختلف ورزش یا سایر رشته هارا به دست خود بگیرد روی این اصل می این ورزش را انتخاب نموده

تواند و ورزشیست که در کشور چنان زاده شد و در کشور جاهاش رشد و نمو نموده است و از شروع ظهور این ورزش هنری و فنی مطابق به شرایط و ویژگی کاران وقت دلپسته گاه خود را داشته است و با گذشت زمان این ورزش به انتهای برسد خود رسید و در همه جا پخش گردیده و از چندین سال به اینطرف شاهد موجبات دیده این ورزش در کشور خود مان هستیم.

و نیز تا ریز نسبت به این ورزش علاقتی ام بیشتر می شود. قسمیکه میدانم توانمند و نوع است تکنواندوی هیاتنگ و تکواندو ندوی پوسه تفاوت این دو سبک در چیست و چه اقدام اولیای این سبک کنید؟

این دو ورزش فرزند این سبک مادرانند در تکواندوی هیاتنگ نیز هم تکنواندوی پوسه حرکت در سه و یا سایر نقاط بدن وجود دارد. با وجود گونه گون بودن سبک هائیکه اهداف در هر ورزشی به یک نقطه ختم میگردد. یک مساله

این ورزشیهای ریزی که راسته با تخنیک های تفصیل هنری است سبکی از جوانان و نوجوانان شهرمانرا به سوی خود کشانیده به حدی که جوانان علاقتند به این ورزش به سایر شخصی به ایجاد و احیای کلب های این ورزش در نقاط مختلف شهر و روستا کشور پرداخته اند.

در این زمینه با ورزشکاران استادان این رشته احمد جاهد سخنانی را تهیه نمودیم ام که تقدیم شما میگردد: احمد جاهد از سال ۱۳۶۱ البته به قول از خود شریه این



وی که از شش سال به اینطرف عضویت تیم ملی را کسب نموده است میگوید:

اساس ورزش باسکتبال را تخنیک و تکنیک درست و علاقتی و ورزش باسکتبال و ورزش اجتماعی و همگانی بوده در این از تخنیک های چون فول و باکینگ و پل کار گرفته میشود و یک ورزشکار باید در نظر خوب باشد سرعت خوب و سرعت خوب داشته باشد.

مرحله دوم انکشاف آن را در اروپا سال ۱۹۱۹ تعیین کرده اند. اولین مسابقه باسکتبال زنان در کشور فرانسه در سال ۱۹۲۳ در برکورد بدو به جهت بازیهای المپیک در سال ۱۹۲۸ شناخته شده اولین برنده گان این مسابقه از میان بازیکنان کشور آرژانتین تبارز نموده در کشور خود ما این ورزش از سال ۱۹۳۴ به رهنمای این یک معلم آمریکایی را میسر گردید.

در این سالها این ورزش به این حال ترقی چشمگیری پیدا کرد و دختران جوان چنان در این

جنگ اصفهان

بطوری که گفتم قصد داشتیم بعد از خاتمه جنگ اصفهان به فارس برویم و در مساع سلطان فارس را که بمن ناسزا گفته بودیم - خاک بمالیم ولی از سر رفتند و بوسه بپسند و بمن اطلاع دادند که مرتضی دیگر (توک تامش) ماورا النهر را مورد حمله قرار داده است.

تا وقتی که در ولایات مرکزی ایران حرکت می کردیم سربازان من از سرما معذب می شدند. ولی بعد از این که از (ری) - می گذشتم روایت دادم که در کوه البرز می شدیم سرما شدت می کرد و من می باید در سرمای زمستان از آنجا میجانم و آنگاه از کوه قاف بگذرم تا بتوانم خود را بنشورم - قهقار برسانم.

از اصفهان تا (ری) هوا معتدل بود از اینکه از ری گذشتم هوا سرد شد و ترسیده به سبز و اوطوری بروم شدت کرد که من مجبور شدم فرمان توقف صادر نمایم. زمین مستوراز برف بود و احتمال داده می شد تمام اسبهای ما از سردی بمرگت برسند. من گفتم که با عتاب برای نگاهداری اسبها اصطبل های موقتی بوجود بیاورند و تهرهای بر زمین نصب کردند و اطراف بالای آنها را با نمد پوشانیدند و از نمد خیمه ها برای پوشاندن اصطبل ها استفاده کردند. و مالک های خود را در آن اصطبل های موقتی جادادیم بعد از اینکه دوره شدید سرما گذشت براه افتادیم و از راه طوس و کوه چان (توچان) خود را به ترکستان رسانیدیم. از آن پس هوا معتدل گردید و وقتی من بمسرفند رسیدم آخرین ماه زمستان بود. در مسرفند بهرمان پنج روز توقف نکردم زیرا سوگند یاد نمودم که اوقات خود را در صحرا بگذرانم و در شهرها زیاد توقف نکنم. زیرا توقف کردن در شهرها سبب میشود که انسان متعادل به خوشگذرانی بپردازد و من با خدا عهد داشتم که هرگز در خوشگذرانی نگردم.

من هشتاد هزار سرباز به پشم (شمش عمر) دادیم و گفتم (توک تامش) را بقتل برسان و سرش را برای من بفرست ولی اگر گنجهت کشورش را بکهران کن و برگردم من بدانستم که (توک تامش) ممکن است بگریزد چون فهمیده بودم که مردی ترسو میباشد و اگر ترس نبود در بار ماورا النهر راه رها می نمود حمله قرار میداد و هنگامی که کشور من حمله میکرد که من خود آن جا باشم.

اولین کیوتر که از مشرف بکیوتر خانم سر - فند رسید و آنجا نشست خبر آورد که فرمانده مغولها مردی است با اسم (بیل - اورگون).

کیوتر دوپهرا بمن خبر آورد که قشون مغول بین ده تا دوازده (تومان) است یعنی بین یک صد تا یکصد و بیست هزار نفر. از وضع راه پیمایش قشون مغول فهمیدم که آهسته حرکت میکنند و حدس زدم که سر -

مورقتم اسبها را خود را با شواله میبردیم زیرا که فرصت داشتیم که آنها را در مراتع رها کنیم و نمانند داشتیم که با خرید عتیق حاصل نمائیم. همین که عتیقه او خریدار دسون دشمن را می بیند من آری به راه پیمایش را رها کردم سواران خود را آری به جنگی دادم. پنج هزار تن از آنها ماور شدند که در موقع جنگ از یکصد و چهل هزار اسب بدست نگاه داری نمایند. شصت و پنج هزار

بچه جرئت در صد دیر آمد که بچنگ فرزندان چنگیز برود؟ سرانجام من بجای رسیدم که با خصم بیزارم. بهار فرسنت فاصله نداشتم و در آنجا اسبهای بدتر را رها کردم و آنها را تحت حفاظت سربازانی که می باید عقب بمانند قرار دادم و به سربازان گفتم استراحت کنند و بگذارند که اسبها نفس تازه نمایند. در نیمه شب براه افتادم و قشون وقت کافر داشتیم با عرت قدم برداشتم - پیروزیم. همین که طلوعه با ما داد میزد بچنانچه خود دستور دادم در دو طرف من که قلب قشون بودم فرار میکردند.

حرکت پنهان من پیش وین هزار سوار که خود سواران از مشرف تا مغرب گسترده - شده و با جنوب بسوی شمال میروند منسره ای نیستند من بتوانم در اینجا ضعف کنم و شاعر

مش کوفتند در سراج خانه و قش عام می - کردیم. من دستور دادم بودم که (بیل - اورگون) و افسران من را زندان دستگیر کنند و چون ما اردوگاه را بطرف کردیم (بیل - اورگون) بده ای از افسران مغول اسیر کردند و من تیر می کردم که (بیل - اورگون) مردی است قوی هیکل بلند قامت و وقتی او را نزد من آوردند سر از ساداتش من تجارز نمی کرد. من از او پرسیدم آیا تیر می میدانی یا نه؟ معلوم شد که (بیل - اورگون) جز زبان مغولی زبان دیگر را نمی داند. من بوسه دادم به او و از او پرسیدم تو با چه جرئت بفراتحادی که بگذرد من حمله و رشوی آری از من بگو. تو رسیده بودی؟ (بیل اورگون)

به مغولستان بفرست تا اسب ها و کوسفند - سا را فراهم نم و برای تو بفرستم ولی من در خواستش را که میدانستم حمله است نزد برفتم و گفتم تو افسران و اسبها را خواهد بود تا وقتی که اسب ها و کوفتند تا از مغولستان بیاید. (بیل اورگون) گفت آیا میدانی از اینجا تا مغولستان چند راه است و مقصد فرستادگان من به آنجا و ما جهت از قشون - نستان با اسبها و کوفتند چقدر طول می کشد. گفتم این فکر را می باید موقعی که هنوز عزم حمله بشورم و آنکه بودی بلش. آنگاه با وی اتمام حجت کردم و گفتم از حال ناقص پانزده فرصت داری که اسب ها و کوفتند را از مغولستان بیاین جابرسا نی و اگر تا روز پانزدهم برج عقب که دو ماه من پنج پانزده اسب ها و کوفتند ان بمن نرسد تو را خواهم کشت و با افسران نیز همین گونه رفتار خواهم کرد.

من می دانستم که سلطان شکست خورده مغول نمی تواند شصت هزار اسب و دو یست و پنجاه هزار کوفتند را بیاورد که به ماورا النهر برساند و ما وقت که اسبها و کوفتند را با کله های کوچک براه بیاوریم بسوزیم که مجموع آنها تا نیمه برج عقب بر ماورا النهر برسد. (بطوری که دیدیم تصور لنگ تا اینجا حساب بیاورم از روی ماههای صری تعیین میکرد و در این جا از روی ماه شمسی تعیین می نماید و در ماورا النهر هفتم ماه قمری مورد احتیاج بوده و هم ماه شمسی ما رحل بیرون).

فصل بهار و آنگاه فصل تابستان من صوری شد و اثری از اسبها و کوفتند ها - (بیل اورگون) بچشم نرسید. در آن سال من در ماورا النهر بودم و قسمتی از اوقات خود را صرف تمشیت قشون کردم و قسمتی دیگر را صرف آبادانی مملکت نمودم و در نتیجه به تربیت فرزندان خود پرداختم پس چهارم من (شاهنخ) در آن موقع طفلی هشت ساله بود و میتوانست بر اسب سوار شود و با کمان های کوچک تیراندازی کند.

وقتی شاهنخ بد نهاد آمد من نام او را انتخاب کردم و آن نام را بروی گذاشتم و در گوشت طفل اذان گفتم یک شب خواب دیدم. در حال رو بیاشامده کردم که هفت کوبک شیر خوار که همه پسر هستند مقابل من قرار گرفته و من اسم چهار تایی آنها را میدادم و آن ها موسوم می باشند به جها - نگر - شیخ عمر - مهرا - شاه شاهنخ. ولی از اسمی که کودک دیگر بی اطلاع میباشد شکست آنکه از بالای سر کودکی - چهارم که شاهنخ باشد نام گویم و بخت بود. ادامه دارد.

بیماری اسبها

قسمت ششم

مینی



طوس هم در کتاب خود وصف نکرده است. من تصور می کنم در آن موقع خورشید که تازه سر از افق بیرون آورد بود بنظر ما اشتغال داشت. ما جلومیرقیم و بیست هزار سوار خیر ما زعب ما می آمدند و بین ما و آنها با اندازه موج فرسنت فاعله وجود داشت. صف سواران ذخیره هم مانند صف ما از مشرف مغرب گسترده بود.

مغولها وقتی نزدیک شدن ما را دیدند در صد برآمدند که صفوی بوجود آورند ولی قبل از این که صفوی آنها آراسته شود من خود را با آنها رسانیدم وید و فرمانده جنا - حین دستور دادم که مغولها را محاصره نمایند. اگر بتو بگویم که وقتی ما وارد اردوگاه ما مغولها شدید گوئی که بیست کله بزرگ - از کوفتند حمله ور شده ایم شاید باور نکنی. چون تو نام (چنگیز) را شنیدی ما می و تصور می نمایی که در کوفت مغول باشد (چنگیز) است.

بعضی از مغول ها طوری ناتوان بودند که حتی شمشیر خود را از نیام بیرون نیاوردند باین جهت فقط در بعضی از نقاط اردوگاه مقابل ما مقاومت شد و عدما می از سربازان مرا کشتند و درجا بنای دیگر ما مغول ها را

گفت من تصور می کردم که تو این اندازه قوی باشی. گفتم تو آن قدر زبون هستی که من نمی خواهم تو را بقتل برسانم ولی تو و اسیرانت را حبس خواهم کرد و آزاد نشان نخواهم نمود مگر این که من قیدی بد نیستم. (بیل اورگون) گفت من حاضر نمی ام از اسبهای زاکه اینجادارم بقوی هم مشروط بر این که آزادانی. گفتم راجع با اسبهای که اینجاداری حرف نزن چون همه مال من است زیرا غنیمت جنگی می باشد و قیدی ای دیگر من بده تا آزاد شتم. (بیل اورگون) گفت من در کشور خود اسب و کوفتند زیاد دارم و آنها را بتو خواهم داد تا آزاد - شوم.

مدت دو روز و مذاکره راجع بقدیهای که باید (بیل اورگون) و افسران او بپردازند اد امده است و عاقبت من موافقت کردم که (بیل اورگون) شصت هزار اسب و دو - یست و پنجاه هزار کوفتند بمن بدهد تا آزاد شود و قدی بهر یک از افسران او را که اسیر من شده بود هزار اسب تعیین کردم. (بیل اورگون) مرا مردی ساده تصور کرد و بود و گفت عده ای از سربازان خود را با من کشتند و درجا بنای دیگر ما مغول ها را

سوار دیگر را منقسم به چهار قسمت کردم و سه قسمت آنها هر یک از پانزده هزار سوار متشکل شد. آن سه قسمت جناح راست و جناح چپ و قلب قشون بود و بیست هزار راهم در ذخیره نگاه داشتم که در موقع ضرورت از آنها استفاده کنم.

وضع من طوری بود که می توانستم بدشمن شبخون بزنم ولی بدو علت ترجمیح دادم که هنگام بروز بدشمن حمله ور شوم. اول اینکه چون قشون دشمن بزرگ و شماره سربازانش بین یکصد تا یکصد و بیست هزار نفر بود هنگام شب در موقع شبخون بین سربازان من بی نظمی بوجود می آمد و ممکن بود که آنها دوست را از دشمن تمیز ندهند. دیگر این که عزم داشتم (بیل - اورگون) را زنده دستگیر کنم و او را بیهمه و از وی بهره

بازان مغول بازن و فرزندان خود حرکت می کنند یا اینکه وسوله نقلیه کافی ندارند هنوز کیوتر خانها من طوری کامل نشده بود که من بتوانم از مسرفند هم برای اطراف کیوتر قاصد بفرستم و کیوتران قاصد از اطراف مسرفند می آمدند. لذا من نمی توانستم استعمال کنم که راجع بملکت کندی حرکت قشون تحقیق نمایند. این بود که مصمم شدم براه بیفتم و با استقبال آن قشون بروم.

کیوتران قاصد مرا از خط سیر آن قشون مطلع میکردند و می دانستم از کدام راه بمن نزدیک می شوند. من با هفتاد هزار سوار که هر یک دارای دیدت بودند بسوی مشرف عزم نکردم تا این که خصم را غافل گسهر کنم. زاهد است بگویم که وقتی ما بسوی مغولها

بهاران

چندی پیش اتحادیه زورنالستان افغانستان را به خیر داد و وکانسوری نگس راه اندازی نمودند که در نتیجه مجله "بهاران" جایز مقام اول و مجله "شمس" دوم گلسان هنر "جایزه سوم" را کماحقه نمود.

ما فرصت آن را یافتیم تا با دوستان از سو و ولین این مجلات صحبتی انجام دهیم که نخست سیر صحبت را با نیلاب موج

مدیرمسئول مجله "بهاران" می‌آغازیم.
 او میگوید:
 از سالها قبل این روزوار در مهوراندم که خود صاحب نشریه می باشم تا در آن مطالب بدون سانسور به نشر برسد تا این که به سال ۱۳۶۵ به تشویق و رهنمایی دوست نزدیک نیلاب پژواک مجله می راتحت نام "بهاران" بمسئولیت گرفته و در آن انتشار مطالب آموزشی هادی هفتی و ذوقی را آغاز نمودم. این که چرا مجله ام عاری از مطالب سیاسیست باید گفت که در نشریه

های دیگر کشور موضوعات سیاسی به حد کافی به نشر میرسد و چون خواننده گان مجله بهاران پیشنهاد نشر مطالب سیاسی را ننموده اند بنا بر من هم ذوق آنان را مدنظر گرفته ام.

او در مورد این که ایاتصور منموند که مجله ام مقام اول را بگیرد چنین گفت:
 ابتدا فکر میکردم که شاید مجله ام درجه اول را نگیرد و هراس داشتم از آن که شاید در آن جاها واسطه و شناخت هانقش مهم داشته باشد که خوشبختانمان طور نبود.

وقتی از او پرسیدم که چس کبودیهای در مجله تان وجود دارد گفت:
 تازه متوجه شده ام که مجله "بهاران" فاقد مضامین پشتسوست که ازین پس درین قسمت توجه به خرج خواهیم داد.

همچنان آرزویم تا مجله ام را به کمک دوستان نزدیکم خطاطی و گرافیک نامی و صفحه نوی راتحت کلیشه "درجهان" ما در آن بگشایم تا ارضای خاطر دوستانی را که علاقه مند به مسایل جهانی اند نهی فراهم سازم.

نیلاب پژواک یکی دیگر ازمدیرمسئولان لایق و صادق میباشد که مجله اش را به نام گلسان هنر در صنف ششم مکتب صفحه کشود.

وقتی صفحات مجله های گلستان هنر ورق زده شوند مطلبی وجود ندارد که بدون تصویر باشد همه مطالب را با علاقه خاص همچو مجله "بهاران" جمع آوری و به جای مومس آن جاداده است.

او در مورد این که مقام سوم را گرفته است چنین میگوید:
 خوشوقتیم از این که مجله دو ستم نیلاب جان موج جایزه اول را جایز شده چه مجله های مان با هم نزدیکهای خاص خود را دارند.

اما یک حرف برایم آزار دهنده است که مجله ام چرا جای سوم را اخذ نمود آنانی که مجلات را بررسی نموده اند اصلا متوجه نشده اند که کدام مجله قدمت داشته وکی این ابتکار را به راه انداخته است. شما فکر کنید مجله می را که دو سال

از نشران میکند ترجمه داده اند نسبت به مجله می گسه شش سال قبل شروع به کار نموده است.

نیلاب در مورد دیزاین مجله اش چنین اضافه نمود:
 "ازین که در سن و سال کم شروع به کارهای ژورنالیستیک و مجله نگاری نموده ام فقط کفایت میکند تا مطالب ارزنده و خوب بخواندنی را در آن جا دهم. ازین پس تا حدودی که تجربه حاصل نموده ام میکوشم تا با خطاطی و گرافیک بهتر مجله ام را رونق بیشتری بدهم.

مجله سیارون به خاطر تشویق و قدر دانی از اینس مطالبی را از مجلات شان بر گزیده و به چاپ میدهند. درین شماره از مجله های شان انتخاب نموده که میخوانید.

با آرزوی سعادت و بهروزی این دوستان و نیز به آرزوی این که در آینده ها کارگرانی برای آرازی به دست دهند.

از مجله خانگی بهاران



نیلاب موج

ان مجله که جوانان شرقی را به نیلاب موج گشایند است

ها اند درین مورد پرسیده شود بهشترینه این جواب را دادند "مردم کشور ما تا هنوز با این گونه مد های پیشرفته آشنا نیستند و از سبب آنها بالا می باشد این فیشن ها و مد ها را اشخاص روشنفکر دوست دارند." جواب جوانان و ضح است بر علاوه که قناعت دهنده نمی باشد غلط هم میباشد چه سبب بلند و طرز تفکر روشن به لباس و خصوصیات ظاهری وابسته نه بلکه بمسطح بلند دانش و معلومات اخلاقی و زیبایی شناسی رابطه دارد. در نچور توجه است که اگر جوانان غربی دست به اینگونه کارها میزنند در کشور های پیشرفته شان چندان

پهروی از مد به نظر من از سلیقه و علاقه هر جوان چه غربی و چه شرقی نمایندگی میکند و اما تدوین بودن داخل چوکات و در عین حال متناسب و خوشایند آنچه اکثر جوانان غرب بنام مد از آن استفاده میزند در حقیقت یک نوع "انراط" میباشد که صرف مقبول خاطر خود همان جوانان و بعضی از جوانان سالک شرق قرار میگیرد و والدین به طور کلی خلاف اینگونه فیشن ها میباشند. متاسفانه اکنون از اینگونه مد ها در همه کشور ها و منجمله کشور خودمان نیز توسط جوانان استفاده می شود و اگر از خود جوانان کشور مان از آنانیکه پیرو اینگونه مد

مهم هم تلقی نمیگردد و اما در کشور ما کشوری که در این اواخر بسوی پیشرفت نه بلکه ابتدال روانه است و یکس "تق تق" کو بند "بر مغز ها و روحیات مردم که در اطراف اینگونه جوانان زیست می نمایند می باشد چه قدر خوب خواهد بود که همه جوانان بهسر و وضع خود به گونه متناسب رسید از اینکه اوقات گرانبهایی خود را صرف

در فیشن های بهمورد نمایند مغز های فعال خود را چسوی سرگرم مطالعه قلم و کتاب سازند اگر یکبار دست یک جوان قلم را استوارانه گرفت و چیزی به وضوح و پارچه بی از خود نوشت و دیگر به آسانی نمکس نیست که قلم از دستش بیافتد و یاد ستش بیلزد.

نوشته: ن. موج



برگزیده از مجله گلستان هند



نیلاب پُرواک

امید

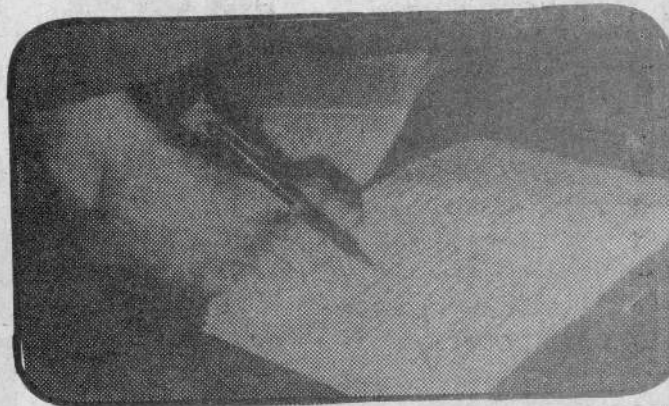
زنده گیتے

لقب قهرمان اراده و امید
داده اند

فرنگ میگویند :

وقتی امید و شوق زنده کسی
در قلب هر کسی وجود داشته
باشد، هر مشکلی انسان حل می
شود حتی نداشتن دست و پا

وقتی به دنیا آمد، دوازده
کویک بجای دو دست داشت
از همان کودکی فراگرفت تا
چگونه از پاهایش استفاده کند
در هفده سالگی دیپلوم خود
را گرفت و به حیث استاد مصر-
وفی کار شد، مطبوعات انگلوس
به این استاد زبان فرانسه



حکمت اللہ حکمتجو از جمال
مینہ:

نمیدانم از کجا شروع کنم و از کی بنالم. بسیاری از همشهریان ما استند که با آراستن ظاهر خود از نهایت توجه کار گرفته اند و فکر نظیف کوچه و پیشری خانه های شان نیستند. خاک رو به ها و کثافات را از منزل کشیده و در راهرو میاند. ازند. و به این فکر نیستند که کسانی از آن محل میگردند. آن ها فقط میخواهد خود و خانه شان پاک باشد و پس میشود مثالی از بعضی کوچه های جمال مینه داد که بسیاری از همشهریان ما بدون در نظر داشت تراکت های اجتماعی به همچو اعمال دست میزنند و یا هم نمیدانم که زود تر نزد کسی شکایت کنم. این معضله راهر چه زود تر خود آن ها و پاره های نظیفات باید حل کنند تا بسا. بحث از بیت همشهریان ما که از آن محلات میگردند نشود.

مشکلات و نظریات

محمد افضل باشنده ده افغا - تان کابل

شهر کابل از چند سال اخیر که جنگ لعنتی در کشور ما سایه افکنده بیشتر از پیش مرکز رفت و آمد زورنا لستان و خیرنگاران داخلی و خارجی شده است و ما بهمار دیده و شنیده ایم که حتی گاه گاهی این زورنا لستان به گوشه و کنار شهر رفت و آید میکنند و از حال و احوال مردم شهر و سیمای شهر کابل برای کشورهای خود مینویسند و مردم ما تا الحال همه مشکلات اقتصادی را تحمل کرده اند و میکنند اما حد اقل مسوولین شاروالی و کس هم توجه به نظافت شهر نمایند

به اداره محترم مجله سپا و به پروزه تهیه مسکن اکسون محله بی پرنفوس شهر است ولی متا سفانه شاروالی کابل در مورد سرسوزی آن تاکنون هیچ اقدامی نکرده است. خواهی شدم تا موضوع را مقامات شاروالی کابل در میان گذارند که از آغاز سال ۱۳۷۱ سرسوزی پروزه را در نظر بگیرند. با احترام کشکا - از تهیه مسکن

جوی های نزدیک ایستگاه های پل باغ عیسی و تیمور شاهسی و فروشگاه که مردم درین تاستان گرم انتظار سرویس را میبرند از گدیده کسی و کثافت سرازیر شده آهها نظافت و پاکی شهر هم به جنگ و راه گیری مرتبط است؟ آیا این که اشخاص بلند رتبه شهر داری به موش های لوکس با شیشه های سیاه رنگ آرزاه های مخصوص و پاکیزه تر به دفاتر خود میروند و هرگز توجهی این بی نظمی و کثافات داخل شهر خود نمیکنند؟

حامد از مکروربان سوم

در ساحه ناحیه نهم به ویژه مکروربان ها کورس های آموزشی برای بلند بردن سببه دانش شاگردان نیست و شاگردان مچبورند به خاطر فرا گیری این آموزش ها در کورس های شخصی دوزتر از محل بود و باش خود مراجعه کنند و شاگردان این محل با عطش زده گی چشم به راه ایجاد چنین کورس ها استند.

بقیه از صفحه (۶۲)

فوتبال قریاد

فدراسیون فوتبال جمهوری افغانستان همیشه تماس های نزدیک با فدراسیون جهانی فوتبال " فیفا " و کنفدراسیون فوتبال آسیا داشته و در انهمین تماس ها بود که تیم فوتبال جمهوری افغانستان در مسابقات آسیایی شرکت میسوزند. قریب یاد آورست که بنا بر دعوت کنفدراسیون آسیا قرار است تیم فوتبال کشور در همین کپ آسیایی نیز اشت راک نمایند. تیم فوتبال کشور ما در کدام گروه قرار دارد و با کدام کشورها در بحرین مسابقه خواهند داد؟ تیم فوتبال کشور رگروپ (C) با کشورهای عربستان سعودی، اردن، سریلانکا و بحرین مسابقه خواهند نمود. در اخیر نعر شما را در مورد بهبود ورزش فوتبال در کشور خواهیم؟ به نظر من بهبود وضع ورزش به ویژه فوتبال مستلزم بذل توجه جدی به مسایل ذیل میباشد.

در مسابقات آسیایی که عنقریب در کشور بحرین تدویر مییابد کماش نماید که تیم افغانستان اولین مسابقه خویش را به تاریخ ۲۸ سنبله با کشور عربستان سعودی انجام خواهد داد. متا سفانه باید بگویم که تا هنوز تیم فوتبال فاقد لباس سپورتنی میباشد. ش ما که یکی از دست اندرکاران فدراسیون فوتبال کشور استیمس آید قسمت حضور پلهران فوتبال مادر مسابقات خارجی از قدر است سیون های خارج طالب کیسک گردیده آید؟

مطابق مقررات بین المللی، با در نظر داشت شرایط محیطی بر گزار گردیده است. چراتیم های فوتبال افغانستانی نتوانسته اند طی چند سال اخیر در مسابقات بین المللی اشتراک نمایند. علت عدم اشتراک تیم فوتبال افغانی را در مسابقات بین المللی میتوان ناشی از شرایط و اوضاع طی سالهای اخیر در کشور دانست. با وجود آنهم فدراسیون فوتبال کشور نتوانست بعد از وقفه تقریباً پانزده ساله اشتراک را

ایجاد زمین های خوب و پر و گرامهای دقیق سپورتنی در مکاتب به مثابه نخست اساسی رشد سپورت در کشور. اعمار میدان های سپورتنی به همکاران نزدیک وزارت تعلیم و تربیه و کمیته ملی المپیک در جهت ایجاد زمینه های رشد ورزش. تسوین کلب های آزاد سپورتنی از طریق بذل کمک های مالی و تخنیک بی آنها ایجاد سهولت ها در استفاده از میدان های سپورتنی برای آنها جهت تمرینات به ویژه احداث مجدد زمین حسوری به جهت میسد ان های سپورتنی. در آخر میخواهم بگویم که فدراسیون فوتبال کشور با وجود مشکلات جدی مالی از هم چوکنه کمک به کلب های ورزشی در رخ ننموده و توجه مقامات مسوول را در بهبود وضع سپورت در کشور بلینماید چه تهیه سالم جوانان و نوجوانان ایجاد تفریحات و مصروفیت های سالم را مینماید.

پوزا

فوتوی شماره (۴۴)

هدف عمده:

ران ها و لگن خاصره را سفت و متناسب میسازد.

تبصره:

صحیح کنید موقع اجرای تمرین توازن را نگهدارید.

تمرین متناسب ساختن بازوها

هدایات:

- ۱- با راحتی ایستاد شوید طوری که پاها از هم فاصله داشته باشد.
- ۲- هر دو بازو را بلند کنید طوری که کف دست تان به طرف داخل باشد.
- ۳- به طرف راست خم شوید. قسمت های فاصل ران را کشیده نگه دارید. این حالت را برای (۱۰) ثانیه حفظ کنید.
- ۴- به حالت اول برگردید و با جناح دیگر تمرین را دوام بدینید.

فوتوی شماره (۴۵)

هدف عمده:

ساعت را سفت و متوازن میسازد.

تبصره:

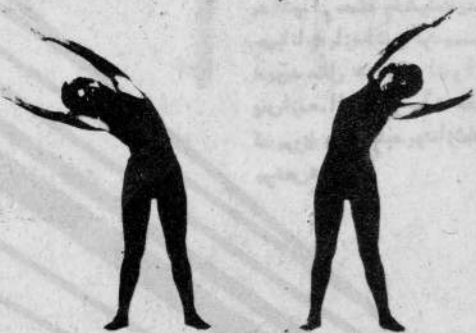
موقعی که دستها را بلند کرده اید سعی قیاس کنید که تو بزرگتر از رومیان دستها را تان محکم گرفته اید.

تمرین کشتی

(پاری پوزنا - نا واسا نسا)

هدایات:

- ۱- روی فر فر بنشینید طوری که پاها را تان دراز بسازد. دستها را در کنار لگن خاصره قرار دهید. کمربان را سفت نگه دارید.
- ۲- به عقب خم شوید و پاها را از فر فر بلند کنید و زانوها را باید در راست باشد. توازن خود را روی لگن خاصره حفظ کنید.
- ۳- دستها را تا زانو بلند کرده در حالیکه کف دستهای تان به طرف داخل باشد و زانوها را برای (۱۰) ثانیه محکم بگیرد. عمیقاً تنفس کنید.
- ۴- پاها و دستها را پایین نموده و روی فر فر قرار دهید. روی پشت دراز بکشید و استراحت نمایید.



پوزا

فوتوی شماره (۴۶)

هدف عمده:

شکم را تقویت نموده و اعضای داخلی را تحریرت مینماید.

تبصره:

با انتخاب یک نقطه محرابی مستقیم در قسمت جلوشما را در جهت توازن کت خواهید کرد.

تمرین کشت روی فر

هدایات:

- ۱- روی فر فر بنشینید طوری که پاها را تان راست و دستها را تان در کنار تان قرار داشته باشد.
- ۲- دستها را روی فر فر فشار دهید و تنه تان را بلند کنید.
- ۳- سر را به عقب بکشید و شکم را بکشید. کمر تان باید سفت باشد. این حالت را برای مدت (۱۰) ثانیه نگه دارید.
- ۴- آهسته آهسته به حالت اول برگردید. تا شمارش او استراحت نمایید و بعد مجدداً تمرین را آغاز کنید.

فوتوی شماره (۴۷)

هدف عمده:

این تمرین تقویت بازو و سینه و شانه ها را میسر میسازد.

تبصره:

توجه کنید که تان باید سفت باشد. تان را به تندی بلند کنید و دستها را سفت نگه دارید. این بانو شما را بلند نماید.



استفاده از توتوپریم در عطیات طوفان صحرا

ایالات متحده آمریکا
در آخرین ساعات عملیات "طوفان صحرا" سلاح جدیدی را برای تخریب محکمترین مخفیگاه‌های عراق بکار برد. "توتوپریم" که دارای بیش از دویست تن بوده و مجهز با شعله‌ها لایسز می‌باشد تا عمیق زمین نفوذ نموده و پنج مرتبه قویتر از سلاح‌های غیر هستوی می‌باشد که تاکنون استعمال شده است. هم جدید در کمین "لوکمید" ساخته شده در محل فرماندانی قوای هوایی التاجی در نزدیکی بغداد پرتاب گردید. مخفیگاه‌های مستحکم ساحه التاجی در برابر هم‌های

عادی از جمله بم‌بش از دوتن مقاومت نمود اما بعد از کار آمدن بم جدید "توتوپریم" بم‌بش مخفی گنجی بم بم به کلی منهدم گردید.

مردی به خاطر پتاپ پشک بروی دوستش بازداشت شد

مقامات ایالت اریزونا امریکا گفته اند که مشاخره به نام دوهم اتاقی با بازداشت یکی از آنها که در اثنای مشاخره جره بروی هم اتاقی اش پشک را پرتاب کرد منجر شد. در این حادثه پشک کشته شد. او دارای دلی پرویز کشفیه (۱۰ اکت) به اتهام حمل و خورشت با حیوانات بازداشت گردید. دیوید ستل هم اتاقی او را در لی پس از معالجه جراحت خفیفی که بروی وارد شده بود از حفاظخانه مرخص شد.

وزیر فرهنگ شوروی:

مواید ناشی از تجارت نحشا از مجموع بودجه وزارت فرهنگ بیشتر است. واشنگتن - خبرگزاری جمهوری اسلامی و یک روزنامه - چاپ آمریکا نوشت که نحشا در شوروی به صورت یک تجارت عظیم چند میلیارد دالری درآمد است.

روزنامه وال استریت ژورنال در شماره روز پنجشنبه خود نوشت که نحشا که متولد مبارز به فرهنگ شوروی در آن کشور است با اعلام مجوز نتوانی اعلام کرده است که تجارت نحشا در شوروی از رونق قابل ملاحظه‌ای برخوردار است و سالانه درآمدی بین ۱۲ تا ۱۵ میلیارد روبل (۲۴ تا ۲۷ میلیارد دالسر) نصیب دست اندرکاران آن می‌گردد.

گوینکوس گوید: این مبلغ از مجموع بودجه وزارت فرهنگ شوروی بیشتر است.

در آثار طلاق، فرانسه بعد از توتوپریم متاع دوم را کبیر می‌کند

گزارش روزنامه فرانسه - سواره و فرمانده از مرزهای از دواج

یک ازدواج منجر به طلاق می‌شود.

در ماه‌های رزم به نصف افزایش می‌دهد اما کده بنا بر این گزارش در سال جاری میلادی بیش از ۱۰ هزار طلاق در فرانسه صورت گرفته است.

فرانس سوار در این گزارش می‌افزاید:

- تعداد کودکانی که در سال ۱۹۸۶ در فرانسه قربانی جدایی پدر و مادر خود شده اند از مرز یک میلیون نفر گذشته است و پیش‌بینی می‌شود تعداد اینگونه کودکان در سال ۱۹۹۲ به یک میلیون و ۲۳۰ هزار نفر برسد.

این روزنامه تأکید کرده که است که در سال ۱۹۷۸ تعداد اینگونه کودکان در فرانسه تنها ۱۲۰ هزار نفر بوده است.

کاهش پرستش باغ و گلشن لندن به خاطر جلوگیری از دست برداشتن آن

دیوید جونز امر باغ وحش لندن می‌گوید که باغ وحش لندن را تا اواخر ماه اکتبر در یک اقدام برای کاهش معارف باغ وحش لندن کور کاهش خواهد داد.

هدف از این اقدام جلوگیری از سرد شدن این قد می‌س. تهیه باغ وحش جهان است. امر باغ وحش لندن در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت: به سبب سردی هوا در لندن باغ وحش از لسه معارف خواران با سبب سردی هوا و نیم میلیون پوند سفر تنگ در سال خواهد شد.

جونز علاوه کرد باغ وحش لندن سهم دارد تا به ۱۲۰۰ و ۱۳۰۰ و اس حیوانی نام خود را که به نام ازیان

حیوانات عظیم الجثه مانند فیل‌ها و کرگدن‌ها است به پارکهای دیگر انگلستان انتقال داده شد.

مقامات باغ وحش لندن امیدوارند که باغ وحش مذکور را به یک پارک طبیعی حیوانات انکشاف دهند که در آنجا حیوانات در یک محیط طبیعی آنها به ناپیش‌گذشته شوند و نه در قفس‌ها.

ده ها دولفین در ساحل ایالتیایا بطور مرموزی هلاک گردیدند

کارشناسان محیط زیست به تاریخ پانزده اکتبر سال جاری گفتند که در حدود شصت دولفین در جزایر ماه جولای در ساحل ایالتیایا هلاک گردیدند. آنها می‌گویند که علت اساسی مرگ آنها موجودی مکتوحه و پرور است.

داکتر میشل بودستا از مرکز مطالعات حیوانات بحری عقیده دارد که موجودی مکتوحه و پرور دارای کلوراید در مده پترانه‌ها باعث ضعف شدن سیستم معانیه دولفین‌ها شده و آنها را در برابر ویروس‌ها آسیب پذیر ساخته باشد.

این دولفین‌ها توسط آب به ساحل ساحلی ساریسیا و کاله بریا آورده شده اند. کارشناسان گمان دارند که این حوادث تکرار امراض ماری است که تابستان سال گذشته در ساحل اسپانیه را متاثر ساخت.

خط هوایی ملی ایالتیایا نقلی ساخته شده است که هر یک از دولفین‌های را که در ساحل کاتانای ساحلی موجود و هنوز زنده باشد به نزد متخصصین در استریدام انتقال دهد. لاپراتوار استریدام سال

گذشته واکسینی را برای مکتوحه حیوان بحری که از اثر موجودیت ویترو س هادری بحر شمالی متاثر گردیده بود، کشف کرده است.

افریقایی‌ها قایل از اروپایی‌ها کشف امریکارا کشف کرده بودند

یک پروفسور سنکالی در ماه اکتبر روزنامه "دلی سولوس" چاپ داکر گفت قایل از آنکه کریستوفر کولمبوس آمریکا را کشف کند یک کاشف افریقایی شمالی امریکا را کشف کرده بود.

روزنامه مذکور به قول محمد مبیج پروفسور مذکور گفته است: "ما یقین داریم که در قرن چهاردهم بگری دوم امپراتور مالی دسته کشتیها را آماده ساخت و سرزمین کشتیهای مذکور به قاره آمریکا پاگزاردند. مبیج ادعا کرده که کولمبوس که امریکارا برای اروپایی‌ها در سال ۱۴۹۲ کشف کرد در همین سال از افریقا دیدن کرده بود.

وی گفته کولمبوس در جزایر این سفر به ویژه در بنادراسیا تنها با ملانان افریقایی در تماس شده و آنها به کولمبوس چیزهای زیادی را در باره امریکارا گفته اند.

روزنامه مذکور می‌گوید اغلب راه مبیج در کنفرانس که تحت عنوان "افریقا در جهان جدید" در برلین برگزار شد، در مورد لعله بد رفته گردید. ژاک باوندی روزنامه تورینسینت گال با این تئوری موافق کرده است. باوندی می‌گوید که امپراطور مالی تا سال ۱۴۸۰ پنگال ابتدای می‌یافت که از ساحل امریکا - طور بگری دوم دست از کشتی‌ها را بخاطر عبور اتلانیک آماده ساخته.

اجساد داده هاستن از نوجوانان در قبرستان های مغربی در پیر و کشف شده است

مقامات پیر می‌گویند که آنها هفتاد و یک قبر مغربی را که در آن اجساد نه هاستن از اطفال برده که در اثنای کارکردن در جنگل معادن طلا به قتل رسیده اند کشف نمودند.

مأمورین وزارت کار پیر می‌گویند این قبرها از هفدهم الی سیستم و نهم جولای در جزایر مشاهدات و هنگام عملیات تصفیه طلا در واپیشتر چو سو در ایالت مادری وی دیوس در منطقه امازون پیر و کشف گردیده است.

ویکتور سولون پتایرا مدیسر منظقی وزارت کار در مادری دی دیوس روز پنجشنبه گفت که وی دیدها جسم نوجوانان بین سنه دو تا زده الی هشتاد و نوزده ساله یافته است. وی گفته است که قادر نیست تا به صورت مشخص بگوید که به چه تعداد از اجساد در این منطقه موجود بوده است.

وی افزود: در بعضی از اجساد نشانه‌هایی از زخم‌های که در اثر ضربات موجود آمده به مشاهده می‌گردد. حالیکه یک تعداد دیگر قرار معلوم در اثر امراض موسمی به هلاکت رسیده اند.

وی می‌گوید که نوجوانان همگی در ولایت کاسکا استفاده می‌کردند و با یکبار کار در زمان دیگر به آنها اجازه داده نمی‌شود. آنها را ترک گویند و بین ترتیب آنها به صورت سردی کار فرمایان شان در می‌آیند.

وی افزود که تقریباً تمام این پسران هیچگاه خانه‌های شان برنمی‌گردند زیرا به صورت غیر انسانی آنها استوار

مسی شوند. آنها پایه قبرها انداخته می‌شوند و یاد رویا غرق می‌گردند. وی گفت که موجودیت قبرهای مغربی و کشف اجساد پیر و کشف در کناره‌های دریا مادری دیوس تقریباً برای مردم که در محل زنده کن می‌نابند طبیعی است و اینها را متعجب نمی‌سازد. سولونو گفت وضع بد بین سوال نمی‌تواند درام نماید. بد بین سبب این سفر مشاهدات را در آن جاها انجام داد و قادر شد که موجودیت هفتاد و یک قبر مغربی را به اثبات برساند.

وی گفت من متعجب هستم که تعدادی از قبرهای دیگر نیز در این منطقه موجود است. من نماندم (مخصوصاً متفکران که در پورتومالک و تونفالیه داشتند در اولین اقدام به خاطر منع کردن استفاده از اطفال کارگر مسدود گردیده است.



زموښه دکور کيسه

د ديدلو وروسته

هرکله چې دغسونو مټی راپاندي دروند شې نو هغه وخت دواړه لاسونه آسمان ته جگوم او د خپل خدای څخه دادغوان . دانکه چې زما سره لوبه بیسی عدالتی شوي ده .

هره ورځ په سرو سترگو زړه کم . دکړاوناونا خوالو او اوس د زړه په کورکی څپي وهی داسی څپي چې دنړی ستر رودونو به یې هم ونشی وهلی . زما سره د پرلوي ظلم شوي دي زما سره ژوند د پره غمجنه لوبه کړي ده . ژوند لکه دناوه کسی په شان په خپلو منگولوکي لوټولن يم . دانکه چې و ديدو قربانی شوي يم .

- زما د ژوند کيسه د پره ترخه ده ؛ خونین می زړه غواړي چی تاسی گرانو لوستونکو سره د زړه خواله وکړم .
- پلاری د پره قتل په تور ونيول شو . خود مشرانو دخو بعلی جرگو او دهغوي د پریکړو په اساس فیصله وشوه چی ما په بدوکي د مقتول زوي ته ورکړي . داپریکړه زموږ په کورکی ومنلسه شوه . هغه وخت ما بنعلس کاله درلودل او په اتم ټولگی کسی می لوستکاوه ؛ خودوي و دینوو . نغی دتلونه منع کړم . هره گسري به می ژړل او موربه به می وسل زما گاهه خلگه چی په خپل لاسی په دغه اورکي اچوي .
- څه دپاره زما سره دومره لوي ظلم کبزي ؟ دانکه چې دیوي خواکونچی وم اوبله خبره داوه چی چاسره چی زما کزده کیده د هغه په هکله

می د پری پورته اوښکه خبري اویدلی وي . هغه هسلک د ښه اخلاق اوښه سلوک خاوند نه وو . کومه دولتی وظیفه یې هم نه درلوده ، خوسره ویل بیسی چی آزاد کارکوي ، خود دي ازان کار تر بدی لاندي بی نغی نوري لاسوهنی هم کولسی . دغه کسانو څخه می اویدلی و چی په هیرو ښووم معناد دي .

خوزما زړاگانو هېڅ بچای ونه شو . مور به هم راته ژړل او ویل به یې : لوري دادجرگی او دلویانو پریکړه ده . کله چی زما دخسر دسرگ خلوښت ورپسې تپري شوې شو زه یې واده کړم . زما واده لکه دیوي کونډي ښخی دواوه په شان و ، نه سازاوسرود و او نه ورارایسی راغله . یواپیسی دری خلورته نارینه چی په کرکه یې هرشی ته کاږه کاږه کتل و یې دخسر کورته بوتلم . هغه ورځ می دومره ژړلی و چی تپول مځ اوسترگی می سړيوي . د دانکه چی هغه ورځ زما دارزواگانو دمرگورځ وه . هغه ورځ می تپلی هیلی ترخا ورلاندي شوی . داچی څه کړاونه اوناخالو می دپره په کورکی دغما غی لومړی ورځی نه ولیدل څه به نه وایم . داڅکه چی لمشا رمنبهردی ، خوهغه څمک ما د پره خوروی هغه

زما دکونچی لور راتلونکی د هغه کونچی نجلی یخ هسره گړي ددغه او هغه په څپیر و سوري او و داتول وینم خو څه نه شم ویلای .

- همدا اوس په هغه بلسه کورکي د نذر د سترخوان غوړیدلی دي . ټول د سترخوان خواته ورتپول دي . کله چی د هفت مېوی طشت په د سترخوان کښودل شو و هر چا مېوی موتی نغی راواخست خو کله چی زما لاس د طشت خوا ته اوږد شو نو خواپسې می نا پره راپاندي ناري کړي چی : اوبدمرضی ! لاس طشت ته مه راوړه ، د سترخوان ته نه نزدی کبزه د دانسخی نذر دي . نو مالا س دنمایس لاري څخه راپره ته کړاویه د ردیدلی زما وادکو سترگو د هغه کوتی نه راووت . دا د بدمرضی کله هره ورځ خوشو بعلی زما په غوزونوس انگاري اچوی او خوروی می . پره می تر نورو ښه دي لږ څه مینه راسره لري ، خوهغه مینه هم کله کله د هیرو ښو په نشه کی ورکه شی او هر مور د خوښنداو مور په لمسونه ما ازما کونچی لور تر وادکو او تپولو لاندي اچوي او تپول

من می تک شمن اړوي . هر وخت له بمانه سوه سوچ کوم چی ولی خدای و دیدو قربانی کړم . مورایلاز می هم نشی کولای چی زما کوربه راشی او ما وویښ ، دانکه چی ددی کور داوسیدونکی د زړونو څخه هغه پخوانی داغ نه پاکسزي که څه هم ما پری هلې بلسی وکړي چی ددوي په زړونوکي بچای پیدا کړم ، خود دوي په زړونوکي زما دپاره هېڅ بچای نشته . ددوي په زړونوکي ماته یواپیسی کرکه او دشمنی ده . دادي همدا اوس د پره کشر ورور راته ناري وهی ؛ اوبدمرضی چچای راوړه .

تاسی می ونشی چی خپل اصلی نوم می هیرکړي دي . هار څوک دخپل قهراو غضب او کرکی تن بمانی پوري راپاندي نوم زدی ، خونه پوهنیز چی زما صبر او تحمل بمانه به څه وخت تشه شی ؟

برای خود غذای خوشتر تهیه کنید

سوپ پیاز

- ۲- آرد بالای آنها ریخته
- آنقدر ر به هم بزنید که سوپ مخلوط شوند.
- ۳- آب جوش به آن اضافه کنید و پانزده دقیقه آن ها را شور دهید.
- ۴- نمک و روغن را در سوپ پیاز ها انداخته و داغ روی دسترخوان بپزند.

پیاز های ریزه شده به اندازه یک کیلاس یک قاشق سوپ خوری روغن دو قاشق سوپ خوری آرد پنج کیلاس آب جوش، نمک و روغن به قدر ضرورت

۱- روغن را داغ کرده پیاز را در آن بپزید و شور دهید تا کبابی شود.



سلا دمکرونی

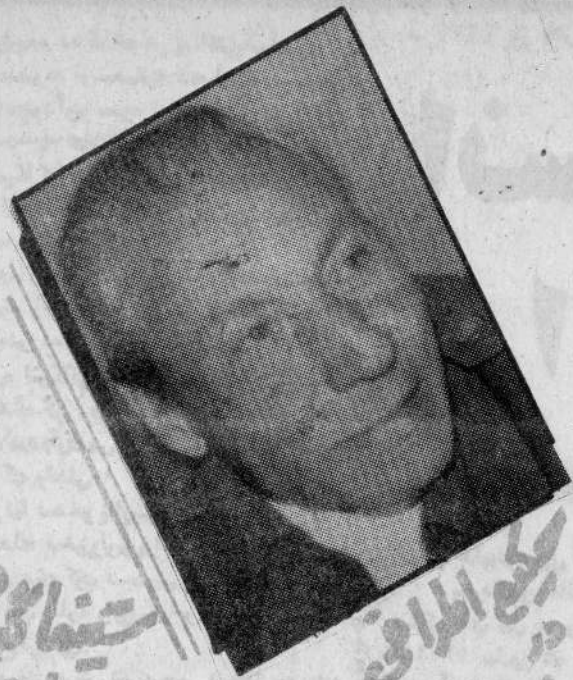
- نیم قطی مکرونی خام
- یا ونیم قاشق آب لیمو یا دو -
- قاشق سرکه یک قاشق روغن
- دو قاشق پیماز توتنه شده
- دو دانه باد نجان رومی خسرده
- شده یک قاشق مریاخوری
- نمک و روغن خشک مقداری مرچ
- توتنه شده شیرین یک دانه
- کاهو
- ۱- مکرونی را در آب جوش که به آن نمک ریخته اید جوش بپزد.

برافی باد نجان با کوفته

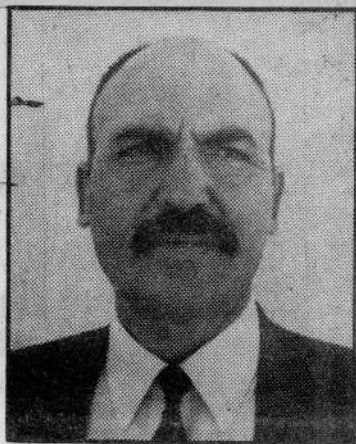
- ۱- باد نجان شش عدد
- ۲- پیاز زنده شد دو دانه
- ۳- پیاز سرخ شده برابر با سه قاشق
- ۴- نعنای خشک به قدر ضرورت
- ۵- ماست یا چکه به قدر ضرورت
- ۶- باد نجان رومی ۴ دانه
- ۷- روغن به قدر ضرورت
- ۸- نمک و روغن به قدر ضرورت
- ۹- گوشت ماشین شده ۵۰ گرم
- ابتدا باد نجان را در روغن سرخ نموده و روغن و نمک به آن مخلوط کنید و با گوشت سرخ جان نمایید.

نمک و پیاز مخلوط کرده ازان اکوفته درست شود. و بعد کمی آب و پیاز سرخ شده را در کوفته بپزید و حرارت دهید.

تا سر روغن اید بعد باد نجان های سرخ شده را روی کوفته ها بچینید و بگذارید تا خوب پخته شده و آب آن کم شود. بعد نمک و روغن با ماست یکی نموده باد نجان را گرداگرد ظرف و کوفته ها را وسط ظرف بچینید و ماست و نعنای را روی آن بسپارید و نوش جان نمایید.



سینماگران جوان در آینه شباب

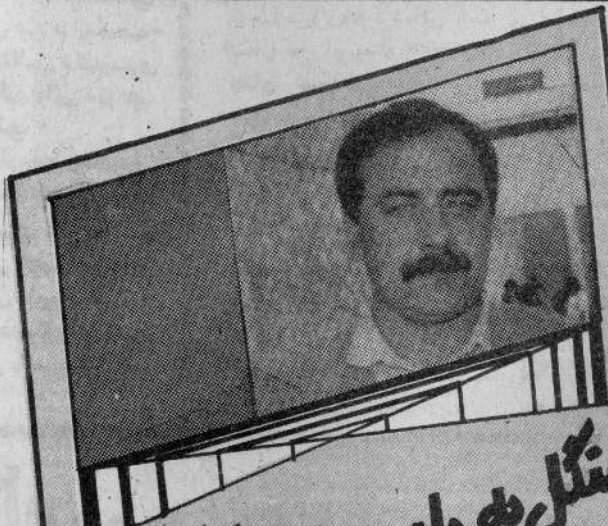


قادر فرخ
مایل مشروط

نت کارگردان را به عهده دارم که برای من کترتاری را به نام "قاتل" نیز سپرده است منم دارم بتوبه انم این همه وظایف را درست و بدون خسته گی به نشر برسانم.

د ر فلم سنمایی " مشروط " نقش مرکزی را به دوش دارم که از کارگردان جوان موسی رادمنش است و در پهلوی آن در تئاتر تلویزیونی به نام "گفت و گوی شبانه" نوشته استاد بیدست و عیغه اسپینا

در شش ماه اول سال کار کردهای هنری بیشتر داشته ام حال مشغول مشق و تمرین نما- یشنامه " زیر نام (نامرد) استم که تقریباً آماده نشر است که امید دارم امکانات نشر آن هر- چه زودتر فراهم گردد.



دبشتوئی تکره او خوزلی سندرفاری منگل دامل به بله بنه خیلی سندری دخیل هنر خونینونکو به ورناندی کوی منحنم منگل دبشتوئی دودونو د بری به زره پوری خوزی - مجلسی سندری دمحللی سازو نو به ملتانی ویلی او دتلو - بزبون له لاری هرتودوستا- نو ته ورناندی کیزی ددغو سندرو به ورناندی کوی لو سه به منگل بو عمل بهسا دخیل هنرو خونینونکو هنری - تنده وریانه کوی

منگل به بله
بنه خیلی
سندری
وراندی کوی

نصیر القاسم در "گدداپ" مسرف تهیه و کار کرد انسی لم هنری سنمایی به نام "گر- داب" است و سناریوی فلم از نو- شته های صادق هدایت نو- یسنده خوب و فقیها پیران میباشد که به زود بانتخاب هنرپیشه- کان و کار فلمبرداری آن شروع خواهد شد.

در آینه شباب نام فلم هنری ایست که توسط اعضای انجمن سینماگران جوان افغان- ستان به شکل تلویزیونی تهیه گردیده است. این فلم هنری، زنده گی محصلین واحسا- سات جوانان را در یک گروه تضا د مادیات و نعم و دانش، به طور هنرمندانه انعکاس میدهد. این فلم که از سوی اداره - فلمهای داستانی و مستند تلویزیون به روی پرده خواهد آمد سه کترتاری عمده همایون سدوزی و نفیسه حورو صفور آیین خیل در آن به گونه خوب، نقش بازی کردند. سناریوی فلم توسط م. موب- ند پورنگاشته شده است.



افغانی فلمونو به سینماگانو

د ابرکت کوی د جوان شمر حید- ری (کجراه) او دانجنمیر لطف (گماشته) فلمونه دی چی له همدا اوسنه بسی د سینما د ذوق مندانو تنده راپا- رولی ده.

به د برنودی راتلونکی کی به افغان فلم دری نپه فلمونه دینار د سینماگانو له لاری د افغانی فلمونو خو بنوونکو ته ورناندی کوی، دغه فلمونسه (خاکستر) چی سمیدور کوی

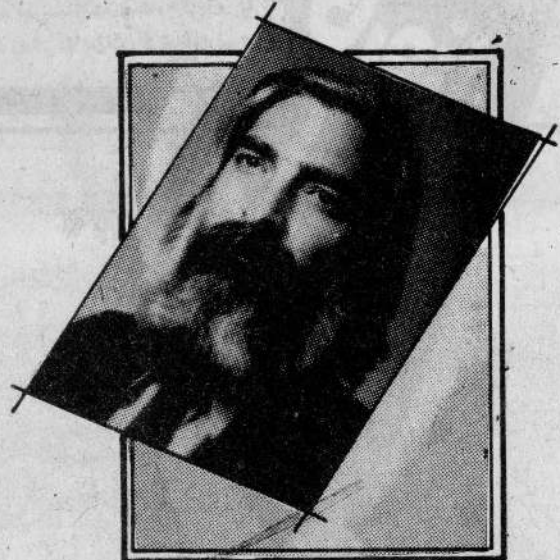


سیمای ترانه به آندوی سفر به شخصی جان

ثبت تلویزیون نمودم ه فعلا میخوام با فراهم آوری امکانات یک سفر به آهنگ دیگر را در شهر مزار شریف ثبت نمایم

پنج آهنگ جدید رسال ۱۳۷۰ داشتم که دو آهنگ آن را به مناسبت عید سعید اضحی را به مناسبت عید سعید اضحی

په لاسه په لاسه



عشمت قیامی از گناه آغاز کرد اولین فلمی که در آن نقش سینما بر جسته داشتم فلم سینما - یین گناه بود افزون بر آن در دوازده فلم سنمایی و تلویزیونی دیگر نیز نقش های رایغا نموده ام. فعلا مصروف بازی نقشی د ر فلم اراد ما استم که کارگردان آن موسی رادمنش و سناریوی آن را معروف قیام نوشته است. د ر این فلم کترتاریان قاچاقچرو بازی خواهم کرد. که امید دارم با همکاری کارگردان از عهده این نقش برآید و بتوانم.

انسان او



ضروي عاينونه وړل کېږي .
 د بېر د اوبو د مالګې اوسط (۲۳) په سلوکې دې چې په يو ميل مکعب اوبو کې (۱۶۶) مليون تنه مالګه موجود لري .
 که د بېر د اوبو ټولې مالګې ټولې شي د پنځه - سوه شپيته پنډ والې به د مکعب د کورې سطح ووشي ؟ خود مالګين والې د ټو وي .
 ټکي ته بلې سيمې ته تېر لري .
 سندر روڼو په تل کې د پتېاټو په اندازه چې زرګونه د الړه .
 قيمت لري او (ناجول) نومېږي شه چې د شکرګيز ، کوهالته ، اوسپنې اونکل د ذراتو په زېره ده چې په رس خاورو ، د شاک په غاڼيو ، د نهنگه د غوږو په دې وکړاټول شوي دي . همداسې په يو ميل مکعب اوبو کې

ته مراجعه ده که غصم په اکتوبر مواد وښو کې سيندونه او جملونه شه اودهغه و هېوادونو د اوبو صرف د پاره کاتي دي ، خو دا اوبو صرف وړې وړې نه زياتېږي ، مثلا ، په آمريکا کې د اوبو زياتېږي نه درې سو بلون کلن اوبه د هغه ، زيات او خلکو پر مخکې صرف د پاره مصرفېږي .
 خوزي او بهر سندر روڼو د اوبو د تقطير نه لاس ته راتلاي شي چې د اکا رخصو صفا د دورخني مصرف د پاره اقتصادي نه دي .
 په امريکا کې او برنېاټ پوښونکي په دې هغه کې د پتېر غوډاسي نباتات نسل کېږي چې وکولاي شي له ترو اوبو څخه گې واخلي .
 کله نور نيا دهغو ښارونو څخه شمېرل کېږي چې هلته د خوزو اوبو پراېم شه . هلته يوه مان هغه کوي د جنوبي قطب ته ويځو ټوټې دې ښار ته راوړي ترڅو د اوبو مشکل يې وړغ کړي وي .
 يوه کوچنی دېخ ټوټه چې د يوکل په موده کې د جنوبي قطب ته راننقل شوي لس ميله اوږد والي نهمېل سوړ او (۶۰) قېمه شي پند - والي در لوډ دې ټوټې د درې سوه ميلون کلن اوبه لاس ته راغلي او د پوښي ماشيني د پاره د کله نور نيا د ښار ټول زياتېږي اوبه کېږي .
 د دې ټوټې د درې سوه ميلونه د نهمېل د و صرف يو ميلون د الړه تخمين شوې دي . د اټومي ساحل کې اېنډول کېږي او د هغه وېلې شوي اوبه بحر ته ټوټېږي او د اوبو د خوزو اوبو کثافت لږ دي د ترو اوبو په سر اوسې او د پوښو په واسطه

(۲۸) پوند طلا وېو د لري چې د اقدار (۲۰۰۰۴) اوس په هر ميلون کېلنه اوبو کې دي .
 همداسې سندر روڼه د بېر د غذاڼيه ضيع جوړوي چې تقريبا د بېر (۲) په سلوکې خواره د بېر روڼو ته لاس ته راغسي چې غوښه ، ماهيان ، بحري نورو حيوانات اونباتات دي .
 دا چې د سندر روڼو د اوبو ټولې ميلونه اوبه د بېر په خدمت کې دي بيا هم په ابتدايي توگه د هغه نه استفاده کېږي ، خو په راتلونکي کې به بهر لکه چې بېر کېږي د بېر کرلو ته هم پام واورې .
 د سندر روڼو د حاصل د بېر والسي د پاره با ارزښته شمېرني شوي او کېږي ، لکه چې يونانګيس ، يو لوجست و التستر کارستگ د ماهيانو دو د لوه د سواحلو د سطحې اوبو ته د شمالي سندر ووسط ته انتقال کړل او يوڅه له هغه مودي نه شي د امان هېان وليدل چې د خپل نورو هرونو په پرتله درې - څلور چنده څټ شوي وي . او د ده شي کړي و . همداسې د سيمي بحر وعضو حيواناتو محدودول د ماهيانو د شمېر د نجاتوالي سبب گرځي .
 همداسې د بېر د کرلو په خاطر بحر ته سرولي کېږي ترڅو د بېر او د حيوانات اونباتات يوېل نه تېر شي . غمېده د بېر د مورکول شي او بېر شي سندر وېد تراکتورونو په واسطه محدود يا محوش .

بقية از صفحه (۲۸)

نظري به رساله يي اياز از ديده گاه

سمدی شهرآزی در گلستان فصل عشق و جوانی را با قصه مختصری از اياز و محسود به این شرح آغاز می نماید
 "حسن مومنی را که گشتند سلطان محمود چندین بنده صاحب جمال دارد که هر یک بدیع جهان اند چگونه افتاد است که به هیچ علت از ایشان ملبی و محبتی ندارد چنانکه به اياز که حسن نهادی ندارد ؟
 گفت به هر چه به دل فریاد از دیده نکو آید هر که سلطان مهربان او باشد گر همه بد کنند نکو باشد
 شهنش بزرگوار در بوستان میگوید یکی خرده پسر شاه غز نهن گرفت که حسنی ندارد ایا زای شگفت و در ضمن آن حکایت نحوه عشق

محمود را به اياز که در واقعیت نه گرویده کی به قد و بالا و حسن و لقا اولمکه به اخلاق خنیده و سلوک پسنیده اوست تشریح میکند .
 استاد خلجلی در این اثرش باپرداخت عالی که خاصه است دوران صبا و تش را ترسیم کرده روزگاری را به یاد می آورد که با چند همدرس دیگرش پنج کتاب فارسی را میخواند و از "ای داغ" به سان خاطرات سکرآریک خواب شهرین یاد میکند که چطور خوانش "ای داغ" در او اثر میگذشت و روانش را نوازش میکرد .
 استاد شرح میکند که پنجمین دفتر پنج گنج فارسی ۳۲ غزل به شمار القبا ی عربی و فارسی در اوزان مختلف بیان شده

و شاعر خود را ملزم گردانیده که در هر حرفی غزلی سرآید و حرف آخر هر بیت را در صدر مصرع اول بیت بیاورد و در مقطع غزل ها نام محمود و اياز هر دو و گاه همتنها نام محمود را به جای تخلص ذکر نماید .
 استاد را عقیده بر این است که به استاد تحقیق داکتر مومن در کتاب شعر فارسی این اشعار از محمود نام شاعر لاهوریست که در قرن ۱۱ ق موزیست آخرا لا ابراستاد خلجلی سپهسالار غزنه سردار ایماق ابوالنجم اياز نایب السلطنه هندوستان را متوفی سال ۴۴۹ ه ق در لاهور میداند .
 خلاصه رساله مذکور اثر است خواندنی که امیدواریم مو سسات نشراتی به تکثیر آن مبادرت ورزند .

شکوفه های خوشین ...

ندیم يك شاخه گل خيلي خورد آن به دست من شکست و برادرم بانا رضایتی به موگت: "احمد انسان است یا حیوان؟" فرق همین یادها بودن که صدای هوم - لناک انفجار مرا از جا پراند و همینگونه چندین تایی دیگر، بهم، باغچه را در کام - دو دو خشک فرو کرد - من خشک و بی نفس در کنار درختی دراز افتادم - وقتی هفتاد آرام شد من از جا برخاسته فیهاد کشیدم: - صبور (مادر) هیچ جوابی نشنیدم - از میان دود و خاک دیوانه وار به دویدن آغاز کردم و هوس فغان بر آوردم و صبور (مادر) باز هم هیچ صدایی پاسخم را نگفت - سرم گنج رفت و پاهایم سستی کرد - توازن خود را گم کردم و به روی زمین افتادم - وقتی به خود آمدم همه چیز تمام بود - همسایه ها، میوه کنان دور سرم جمع بودند - دیگر ضرور نبود که از حال مادر و برادر م چیزی بپرسم - زیرا دو چاره ای انتظار بر آمدن از حویلی را داشت - کهن میسادم سپید بود - زیرا تنها قلبی زخم خورده بود و آن زخمی که حسی شک قطره خون هم بیرون نیاورده بود - اما وقتی برادرم را به گور میگذاشتند و دیگر تکه تکه اش فرقی خون بود و دستهای که او را به لحد میگذاشتند و از پنجه هایشان خیرین میچکید - و شکوفه های سبب که بر سر صورتش چسبیده بود نیز خونین بود -

از چشمانش به روی رخسارش فرو غلغله بعد در حالی که با گوشه چادرش اشکهایش را خشک میکرد شکسته شکسته گفت: "بچشم صبرگو - به رفته کدام کسی ره پیدا میکنم که کتوت زنبیل ره وردا ره - بعد دستم را رها کرده چایک چایک ... سوی دروازه باغچه به راه افتادم - دیگر برای من، این پرسش جواب بود که چرا برادرم پیاله چای را در حضور من بالا نیبرد و چرا حین غذا خوردن نگران من بود - من همانجا به درخت توت تکیه دادم - اندوه بزرگی مراد را خود میفشد - برادرم همچنان در گردن نزدیک درخت سیب سرگرم کار بود - دیدن این صحنه باز میسادم گدشته ها را در من تازه کرد: چارده پانزده سال پیش از امروز برادرم نهال سیب را از دهکده دوری آورده بود - خوب در یادم است وقتی که نهال را میسادم -

رحم که - حالی دیگر کمتر کسی به فکرای وطن اس هر کسی به خود میدرنگانه آدم نی نامه گلگه و شکایت خود ره پیش کی بهره خهر باشه مخد اوند خود شن بار حق اس - " نان صرف شد - من برادرم پس از ادای نماز دو باره به باغچه برآمدم تا به کار و بار برسیم - برادرم سوی گرد ها رفت و من رفتم سوی کتج باغچه تا از زنبیل و چم ها خبر بگیرم - زنبیل پر از چم همان گونه در جاییش قرار داشت و روی چم های سبز را يك لایه خاک پوشانده بود - برگشتم که برادرم بر اصدابزتم - تاز زنبیل را انتقال دهم - در همین اثنا مادرم به کنار رسیده پرسید: "چی موکسی بچم؟" گفتم: "هیچ ماد ر صبور ره بگویم که زنبیل ره ببریم - مادرم تکانی خورده دستم را به دست خود محکم گرفت و ایستاد - يك جفت اشک



گونه رقص میباشم - به چند کشور سفرهای هنری داشته اید؟ - تاکنون به افغانستان - هند و تونس - در کدامیک از این کشورها بیشتر تشریفاتی شده اید؟ - باز هم لبخندی نموده میگوید: - در افغانستان - میپرسم زمانی که ازین جا بروید چه چیزهای تازه روی دست خواهید داشت؟ - نگاهش را از نقطه بی برکنده میگوید: - شاید به هالند - هامبورگ و فرانسه - سفرهای داشته باشیم - اگر بار دیگر به کابل بیاید چه توشه نوئی با خود خواهید آورد؟ - باز هم میخندد و ادامه میدهد: - میخواهم تا سفر دیگرم به کورستان - صلح و آرامش نصیب افغانها گردد - آن وقت رقص لوگری را آموخته و برایتان اجرا خواهم - کرد - خانم گلناره (سپاسگذار از شما که صحبت ما را پذیرفتید - تشکر

سازگار گلناره کردار ۰۰۰ پنجمه از صفحه (۲۳) - طبله نواز است - میپرسم از زنده کی خانواده کی تان راضی استید؟ - چنان مینماید که باید این - وال از سر پر - سیده نموده با چهره مغوم به سوی من خیره شده میگوید: - خوب است امانه چندان - به خاطر این که شوهرم خانم و فرزندان دیگر هم دارد - گاهی نزد ما میباید و زمانی هم با آن ها - آیا از دواج به خواست خودتان بود؟ - با تا سفیلی - خوبست د چهاره در مورد هنرتان بهرسم - آهی کشیده میگوید: بفرمایید - آیا میخواهید هنر رقص شما حاصل پیام ویژه یی باشد؟ - لبخند معنی داری نموده ادامه میدهد: - در پارچه های که میرقصم اکثریت آن ها حامل پیام استند که من هم طرفدار همین

د را وایل سالهای شصت و نایش فلم در عصر روز بهترین و سبب می بود تا جوانان از مکتب فرار کنند و به تماشای آن بنشینند. گذشته از آن در آرامش سالون های سینما و با طرحهای یابور نگردنی در فلسفهای آن تا وقتی که "پایان" به روی پرده ظاهر میگردد به آدم گنج میشد. ما باید آن احساس تهدید و وحشت را با حقارت نکردیم و زهر آنها را حقیقت نداشت. فقط مینا - کاری بود که یک احساس مبهم و تکرار کننده می را بعد از هر فلم به جا گذاشت و چنانچه او فراتر از رولش میگذشت و به بیخوشی زن را در جامعه هندی آشکارا ساخت.

به همین دلیل بی تجربه کسی او را تصویرگری هوا و هوس و ترد و انتقاد پذیری او همه و همه آدم را دست و پاچه میسازد. از دواج او با آدم که حیثیت پدر را برایش داشت در اول چنان مبسو بود که گویا منطقست و بعضا رشد او را اطمینان میبخشید ما آمد و با وجودیم که از دواج با دایرکتوری و چون و کمال امروزی و او را فلم وداع کرده به تربیت کودکانش بپردازد و به آنها و چون و نگرش و ساعیه با نو محبت مادری کند و پرده سینما را به گدیهای تازه واگذازد و مگر او چنین نکرد. در عوض راه مگساری و عشق بازی را پیش گرفت. ما با پرهشانی در چوکهای خود بیج و تاب خوردیم و او را مقاومت در فلسفهایش به تماشا نشستم. البته که بعد ها همه بی ما دست یابیم دادیم و در مورد جنونش با هم فکاهی گفتم. او رفت و دست به خاطر دارم که چگونه مرد.

بعد ها گلزاره که یک انسان حساس و مسته داستان زنده گی اش را نوشت و در یک مجله به گونه بی سرهال به چاپ رسید و مگر این میناکاری هرگونه بی بود و مانند آن نیست که از آن شناسایی داریم. یک هنر پشه - بی کمال نیروی ایجادگری و صداقت تعجب آورش در روز بروز شدن پانزده کی زنانه و از پرده بیرون شد و در میان

آنها بی که شرمناک بودند و روح شان از دست رفته و جا گرفت به هر حال میناکاری یک زن غیر عادی بود. او از زمانش خیلی پیش میبرد و در حالیکه دیگران هنوز در تشنگی سگرت می کشیدند و در عقب درهای بسته مشروب می نوشیدند و در روابط پنهانی با دیگران برقرار میکردند. آیا نهی امروزی فلسفها موجودیت فرجه ها و دملها و کرمها و سوسنهای آنهاست که به مثابه زنان مادران و کارگران روز مزد و چون میناکاری به زنان مهنیان باشند؟ از آنجا که ماد بودن او را نپذیرفت و آیا زنان او را متقاعد خواهد ساخت که زن بودن و ماد بودن مترادف نیستند شاید نتوانند او را قناعت دهند. پدره شوهره سرا دران و عاشقان میناکاری هیچ کدایه او توجیهی نکردند. همچنان مینا در رد و تنهایی خود به درد های اجتماعی خیلی نزدیک شده بود. البته هر بیننده فلم میدانند که از دو دهه به این سو هم در فلم وزنده گی روز سره در مورد زن و به مثابه محور اصلی هستی انسان حاشیه روی فزا - پند می شده است. فلسفهای و چون و شان و دوستانه و مستور و رال و امر - اکبر - انتزعی و زنجیر و عملی همه از جمله فلسفهای اند که برانزده گی مرد در آن واضحا آشکار بوده و در مورد زنان فقط یک انحراف



هدیه های سینما

تند است. اکنون برای آنکه زنی را دوست بداریم و ارزشهای انسانی و چون و گریس و اعتماد و وفاداری را به او بخشیم به دوستی مرد ها و با گریه ای از مرد ها سرگرم می شویم. آنچه را به روی پرده سینما هم این است که عروسکها طوفانی را بر پا میکنند. مینا کنی و فرح و تابو همه و همه پاسخ تمام به زنان است. وسایل اطلاعات جمعی آنها را وسعما پاداش میدهند. اینها هیروئنهای اند که زیبا رویان عشو گر را تمویض کردند.



هدیه های سینما

آنها به بوننده ها چنان طرز تفکری را پیشکش میکنند که حتی یک دختر عادی با یک موضوع سکس باشد. چهره پر خنده - مینا کنی در مجلات هیچ گاه کسی را نمیگذارد تا احساس اهانت و خطر و قهر رو سپسی شانزده ساله را به دل راه دهد. سوال اینجاست که کی او را بسا می کشند؟ توجه کنید که فلسفها چند روحخانه است و از همین جا است که یک زن حقیقی لذت میبرد. برای زنی که میخواهد زن

دیگری را نجات دهد چنانچه وضع خیلی درد آور است. قر - بانیان حوادث ویا بیبرهسی پولیس میتوانند به گروههای حقوق مدنی مراجعه کنند. مگر درد نهیای فلسفهای رکنی زنان نیز به اندازه کافی تو - نمند نیستند تا به داد ضرور - تخندان بشتابند. در اینجابه ریکا میگیریم. اوستاره در - خشانست که از سن پانزده ساله کی در نهیای سینما گام گذاشته است. او میگوید: من در سن پانزده ساله - گی به سینما رو آوردم. لسان انگلیسی و هندی را بیشتر بلد - یت نداشتم. ساختن وجود من چنان بود که پرود یوسرا به علاقه مند می نمایم دادن آن داشتم. به صورت عموم میتوانم بگویم که مرد ها شکار حیوان اند. برای یک مرد عشق هیچ ارزش ندارد و مگر برای یک زن عشق سفزنده گیت. به نام عشق تا زمانی چیزی وجود نخواهد داشت که زنان از اسارت نیراینه البته ما فلسفهای داشتیم که به طر غداری از زن به روی پر - ده آمدند. فلسفهای ماندی، چارکا و نشانت انام میبریم. به آنها توجه کنید به بالاخره در بعضی حالتها آن کم توجهی نشده است؟ دلچسپ است که ظلم و بیاد بر زنان مانند فلسفهای بالا تقریبا کدام مینا و ساس منطقی ندارد. این فلسفها به راحتی در میان مرد -

دم جا گرفته که زمینه تحلیل سطحی از اهانت زنان را مساعد میسازد. از همین سبب است که از فلم انکور گرفته تا اکسروش واگنیدا راه حل را از بیسدادی که جامعه و یا هم خانواده بر زن روا میدارد و یافته نمیتواند. تصامیم شخصی اتخاذ میگرد و عمل تهاکن و انتقام جویانه را فرد مرتکب میشود. نمونه ها صف انگیز دختر جوان که خشم و غضب از چهره اش میبارد همچنان به برهادی استعداد های خداداد هنر پشه های چون و شبانه اعظمی سینما بستیل و دینی ناول و دیپاساهی می انجامد. همه بی این هنر پشه ها محصول طبقات میانه شهری اند که با ذوق تمام تلاش دارند تا بدون فریبندگی کی زنده گی کنند و مگر با آنکه آگاه اند باز هم هدف را از دست میدهند. به عوض آنکه آرام بگیرند و تلاش میکنند تا در برابر خود ایستاده گی کنند. آنها گپ میزنند و مگر گوش نمی کنند و زیر بعد از تکمیل یک دیا لوگ در جهت تکمیل دیگرش میرویند. یک هنر پشه یا - اعتماد او و چون و شبانه چنان معلوم میشود که موضوع را با بی درک کند و مگر عوض او خشمگین میشود. دقتها ما چیزی را میبیم که بر چهره زن ساده دهاتی می بینند و آن عبارت از سیمای یک خانم شهوت برانگیز است. لبهای

نرم که با وعده باز شده به یک باره گی بسته میشود. و سا - دیزم جای به خنده در آوردن را میگیرد. هنر پشه های چون و مینا کنی و فرج که به مردم تعلق دارند و مقابل هنر پشه های که در بالا از آن متذکر شدیم و دست و پاچه میشوند که آنها را زشت و همجانی نشان میدهند اما بعد از لحظاتی تمام میشود و احساس راحتی می کنند. مستهای را که بایست به آن نگاه کنیم یکی هم همان است که فلسفهای بیبرهسی و چارکا ولانا از آن سر بر آورده است. فلسفهای مذکور اصولی را تشریح نمیکنند ویا تعلیم اخلاقی نمی دهند و بلکه تمام حد و زن اعم از شرم و معصومیت و سنگینی خوش و مهربانی و سرکشش او را چوکات بندی میکنند. زنان همیشه از مردان فرق دارند. لذت جسمانی حقیقی و رابطه او با مرد و با اطفالش و وجودش همه و همه در نهی او را میسازد که باید تصویرگری شود و مگر در عوض ما فلسفهای میسازیم که یکواختی مهلك داشته نخست - کی را ایجاد میکند. برش چنین به وجود می آید که چراد ایرکتور ان نویسنده های سکرت تلاش نمیکنند تا چیزهای دیگری را در مورد زنان جستجو کنند که بی - همتا باشد؟ البته باید که در زمینه از پاکاری دوری جویم.

فشار عصبی

بقیه از صفحه (۲۱)

به همین ترتیب ساختن های متفاوت اجتماعی هر پیش آمدی که مؤد جسد فشار باشد دارای سه مرحله میباشد:

۱- مرحله مقدم (یا صفره اول اعلام خطر) هیزمان با آغاز فشار. ۲- مرحله مقاومت یا صفره تجهیز و آماده گی در برابر فشار. ۳- مرحله دوگانه است که در آن یا فرد پروا نمیبرد و میسوزد و منجر به تعادل مافطی و روانی میگردد یا شخص مضمور و مغلوب واقع شده و در حقیقت بدن نظم به سامان عمو را میسازد و آرام آرام کسی میسازد. غیرهادی با مواض ضوی آن بروز میکند. همه تحولاتی که از آن یاد شد تابع سه سیستم عصبی و هورمات داخلی است که در هر صفره باعث بروز عکس العمل های خاص میگردد.

بالای رگ های بدن تا اثر خاص دارد و حتی موجب تصلب شری - این نیز گردیده و پیری زود رس از نشانه های آن است. تا آنجا که ثابت شده است عوامل فشار به طور کلی عواطف را بیشتر تحت تاثیر قرار میدهد و نیروی شموری در مراحل اولیه کمتر وارد میدان مقابله و مبارزه میگردد. از همینجا است که در حقیقت عکس العمل های دفاعی ما در برابر پیش آمده های ناگهانی گذشته از تحولات فزونی که در آن تکمیل و تسریع میشود و که اولی در میان اولین مواد قندی و دومی

اجتماعی و معتقدات عمومی (خانواده، اجتماع و مذاهب) میباشد. اعمال روانی که در برابر فشار از خود بروز میدهد بیشتر حاوی دلچسپی میباشد. یا حملوی (تعرضی) و عاقبت نشینی (تد - افسی) البته واضح است که اگر مو جهات مختلف بر ماین فرارها - شده و شخص با قدرت روانی و حمله خویش بر عوامل مخالف ظلم خواهد یافت. اگر توان انسان قادر به پاد - یداری در برابر مانعها باشد تا مهمل به فرار و عقب نشینی آشکار میشود

استرادرازی

زنده گی اجتماعی نشان میدهد که اگر چنان حوادث شسی جهات انتباه دهنده و نکسی نهادت پس پژوهشگران روی زمین اینهمه سرو صداها را بخود به راه نینانداختند. شگفت تر از همه اینکه تمام تلاش های نفس دهنده گان نه با جسم بی رقی بلکه به منسج نیرو چشم نیروی حیاتی تهدول گردیده است. این ادعا با پژوهش های که توسط دکتر زیست شناسی بو -

بقیه از صفحه (۲۲)

اینوشین صورت پذیرفته همه اثبات رسیده است. به عقیده این دانشمند نیروی از سلول جسم انسان میگذرد که میدان یا ساحه نیرو را پخشید و در الکترون های آن بر زمین وحشی ممکن است. در راه دیگر نیز شامل باشند. این نظریه نام بیولانم را بخود گرفته است.

داد مغور ورته ...

غمري خبري شو . زمري هغه کوله چی دی تر ستونی ونیسی ؛ خو په ماته شوې ژامه باندي یی هېڅ ونه شوکړای . کاناکاراجو خپل ټول قوت سره را ټول کړ ، پر سمکه یی زور وکړ او زمري یی په لفته یواځه او په سمکه یی وغورځاوه . کاناکاراجو هم پر سمکه ودرېد او د زمري د مخس یجس یی چی پرده یی حله کوله کلکی ونیولی اوبه نسکی یی وواځه ؛ خو زمري بیادې تپل واهه او شاپه څخه په سمکه ولوید . کاناکاراجو په خپل کمڼ لاس د زمري ماته خوله ونیوله او هغه یی تاو کړه اوبه خپل پی لاس یی زمري په سترگو واهه ترخوړوند شی . دوه یادري واره یی د زمري په لاسه ورغله ده ونوټل چی زه یی ترې راکش کړی ؛ خو د زمري ژبه ښو په و او له لاسه یی ونیوئیده . دوه دواړه داس سره زړه بدل لکه چی دوه په لوانان سره خپل زورونه ازمايي . کابل کاراجو د زمري له رساږو او دخولی له بوي څخه په تنگ شه . په دې وخت کی یی نا بیوه یوه تمیزه لاس ته ورغله هغه یی راوا ځیسته او په خپل ټول زور سره زمري خو واره په سر پرې وواځه . زمري دېوې شیبی لپاره گنگس شو او په ددې وخت و موند ترڅو د یوې ونی خواته منځه واخلي او پروته وځیږي ؛ خو دا کار ونشو . زمري په یوه ځمزه سره راو نو اوکیته یی راکش کړ . د کاناکاراجو دورانه غوښه راجلا شوه او غوښتری داري وهلی ؛ خو زوره ورکانا-

کاراجو لاهم زمري سره جنگ کاوه . دواړه بوله بل سره نښتی وو او د یوې گندي په لور رغښتل . کاناکارا جو یو پوتی کلکه ونیو او یان یی ټینگ کړ ؛ خو زمري کښه گدې ته ولید . کاناکاراجو په کړای سره خپله لاره ونیوله یان یی ټول زغس وو او د یوې ونی ترې سمعدلی . غمري شوې غوښی یی غمړندی وې او کښه سترگه یی زوبله شوې وه . کانا کاراجو په همدې حال په لاره روان وو ، پز دېده او تژدې ووچی پر سمکه ولو پزې . یان یی تنگ کړ ؛ خو سره له دې یی هم هر شی خپره لیدل . د مړي خواته راغس تژدې ووچی ورڅخه تهرشی ؛ خو ودرېد . یان یی پرې کوپ کړ او په څیر څیر سره یی مخ ته وکتل . ده ښه نشو لیدلای نوله دې کبله یی یان وژنوي کړ . په دې وخت کی یی یان په زړه ودرېد و شو اوبه ټول زور سره یی چمځه کړه :
 ((زما زویه ، اوه زما چمتی بابو زویه))
 او خپل سر یی په دواړو لاسو کلک ونیو په چمځو چمځو یی زړل او پر سمکه ولوید .
 روسه په تیاره ماښام کی پلټو نکسی د لڼ مې شوې پلار او زوی دواړه و موندل .
 راو لو چی کاناکاراجو ولید ، ده هم په چمځو او زرا پیل وکړ .
 ((صاحب ، څنگه دره ووايم چی چمتی بابو و ودرولم اودې پخپله در روان شو))

د (۲۹) مخ پاتی

د کښه موزیم قیمت اثار درلودل . په هغه موزیم کی د قران کیم او نورو سری اثارو خطی نسخی ، جواهرات اوداسی نور اارزښه شان موجود وو . دملگرملک و نماینده وای چی په دغه برخه کی لکه عراقی مقاماتو سره زغیدلی دی ترڅو و تارخی اثار بهرته کښه ورکړي ، خو کښتی مقاماتو دمراتبانو له خولې داسی خبرونه ترلاسه کړي دي چی گواکی تارخی اثار ټول په جگړه کی له منځه تللی دی . په هر حال په معنوي برخه کی د کښه ښوونی اوزن ته هم سخت تاوان ورسیدلی دی . اوس اوس کښتیان خپله دښمنه گڼی چی دښوونی اوزن صحت لکه سره فعال کړي او ځکه دغه دښمنی ته د لومړتوب حق ورکړي دي . زده کوونکو د زده کړی پوره وکوال له لاسه ورکړي اود دې کورنی دغه خبری به د پریه تشیوش کی دې ترڅو نورو څخه له لاسه ونه وزي . دغه راز د کښه پوهنتون اود ملی رسرج انستیتوت هم په خپل وارسو تاوانونه زغلی دی . د دغو ملی مرکزونو لپراوتوا رونه لوټ شوې اړخمنه د شلو کلونو ملی نتایج له منځه تللی دي .

یوه څه خبره داده چی د کښه ملی اسامی وروسته له جگړی څخه دلومړی عمل لپاره د جولای په لسه نهمه غونډه وکړه . په غونډه کی شیخ جابر الاحمد الصباح دکو ښتانی ویرانه د جگړی په وختی وستایه او حکومت د نهمه د روسپارل شو مترشودا ۱۹۹۲ کال داکتوبر په ماشه کی پراغمانی انتخابیات ترسره کړي .

په وروستی تحلیل کی باید وویل شی چی د کښه د بیاجورونی پروگرام په دې پورې اړه لري چی په منطقه اوجمان کی څومره هېوادونه مرسته ورسره کوي ، پورسره پورې دا خبره له عراق سره د ښوولی په مساله باندي هم اړه لري ترڅو سرحدی له هغه سره گرانتی شی ، ته دېدونه یی پای ته ورسيزي او کښه څه چی کښتیانو په جنگ کی له لاسه ورکړي دي ، بهر لاسه راوړي .

پښه ارفسحه (۳۷)

صنایع دستی ما

ما هرروز به دست نداشتم تکتا -
 لوی مدرن نیز در این مورد
 قابل دقت استند . و در مورد قالی
 با من باید یاد آور شوم که اتحادیه ما
 صادر رکنند ه گاه قالی همز سر
 نظر اتحادیه پیشه وران خود
 مواد مورد ضرورت خود را از داخل
 و بیشتر از خارج که جنسیت قالی
 تا حد زیاد بسته کی به هیجان
 مواد دارد وارد میکنند
 در گذشته ها تورنیم نقش
 برجسته در عرصه تولیدات صنایع
 دستی داشت زیرا از یک سو مقدار
 قابل ملاحظه یی از این تولیدات
 را خریداری می نمودند و از جانبی
 نیز در ترویج صنایع دستی به

سطح جهانی سهم عمده یی داشتند . اما باید رنج که امروز به ما
 برهم خوردن وضع تورنیم در کشور
 صدمه بزرگی بر تولیدات صنایع
 دستی ما وارد آمده است .
 یکی از راه های انکشاف و
 حفظ واحیا صنایع دستی ، حمایت
 دولت از دستا هاست . با آن که
 تا حد و دی این امر در نظر گرفته
 شده است و تسهیلاتی در مورد
 برای صنایع دستی وجود دارد
 اما بایست این نکته بیشتر مورد
 توجه مقامات قرار گرفته امکانات
 بیشتری پیشبینی گردد ه تا تو
 لیدات صنایع دستی انکشاف اقتصاد
 ملی سهم قابل توجه یی ایفانماید

بسته

پاتی له (۵۹) مخ نه

شاگرد د سرویس په گټه کونډه
کی زمانه ترڅنگ په لوییز حیات
سره تیر شو، زمانه کالی شورا وغور
کړل. سترگی می د غوسې ورته
چوښی کړی وورته وی ویل:
— د خدای په غضب شی زما
کالی دی غور کړل د صابون
د بهی خخه خپرشی که نه
د مستری شاگرد بېله دی چی
مخ را وگرځوی ویل:

— بهر واری و بینه.
... د سرویس نه کوز شوم د کور
خواته تلیم ه پوتی د بایسکل
په کجوجی پوت لمرگی تیرلی
او خپله په چرت کی پاهل واهو
زه شی په لمرگی د شاوخوا نه د سرک
نه ویالی ته گدا رکیم ه پوتنه
او پایخی می په ختولیت پوت
دوی د غوسې نه می ستړی
ویساره پخوه شه بېله دی
چی د بایسکل نه را کوز شی په
لاس شی کوز شوی لمرگی سم کړی او
وی ویل:

— پیکر می نه و. و بینه
د ویالی نه را ووتم و د کور په
تپه روان شوم چی په دی وخت
کی د یو کاغذ یاد (گهزی) می
تر غوښو غوښی سوزونکی د زد وکړی
اوتودی ویی می په مخ را توی
شوی وی وپهیدم چی د کاغذ یاد
شیشی تا و خپل کار وکړی. نوسودا
می پرمخکی کیسود له کله پهلوا
ن په شان می لستوی پلور ویل
اود کاغذ والا خواته ورغلم و کاغذ
یاد والا د ژبا په برک اواز کی
د بینه په ویلو ویل وکړی.

ما په زهزه لهجه ورته
ویل:

— داد کاغذ یاد خای دی؟
ه شه ویل:

یاد نشته و بینه

په دی وخت کی پوه شول
پوشه لاری دهلکی په ژبا را
وگرځید چی زمانه غوښی کی
ولیدی نو په چوک چوک سر می
دواړه د جیب نه د تشناب کاغذ
راویست زمانه غوښی می پاکسی
کړی او په توتوش په پری وی
کخای کی شول له اوماته کن ویل:

— خیردی کوچنی دی و بینه
زه همداسی ورته گوا نهیدم او خ
ویندیم؟ خودی سپی مده ایا
خبره کوله.

— و بینه و بینه

د غوښ په سوزونکی د درد سره
می بهالا سونه پورته شول خوبا
شک پوشی سپی مانع ش خو
اوری ویل:

— و بینه ... که لوی پیر پغوسه
می ما ووه:

زمانه چی لوی اعصاب خراب
اونولا سونه می سره وینیل ویوه
جانانه شاپیره می په مخ ووا هه
شک پوش سپی گنگس اوله
تولی ووت:

— ما سودا له مسخکی ز پورته
کړه او بېله دی چی ورته وگورم
وی ویل:

— و بینه او خپله خوش او
خوشاله په خندا خندا کورته
ولایم.



بقیه از صفحه (۱۷)

شاد کام در ...

وی به شاد گرفته می تواند
شاد کام یکی از مصروفترین
هنرمندان کثرت و راست که
افزون بر مشغولیت های هنری
می منظم و سیستماتیک آسور
مختلفه ورزشی رانیز به
پوش میبرد. وی که هم اکنون
د رمده بیست عموس ورزشی سو

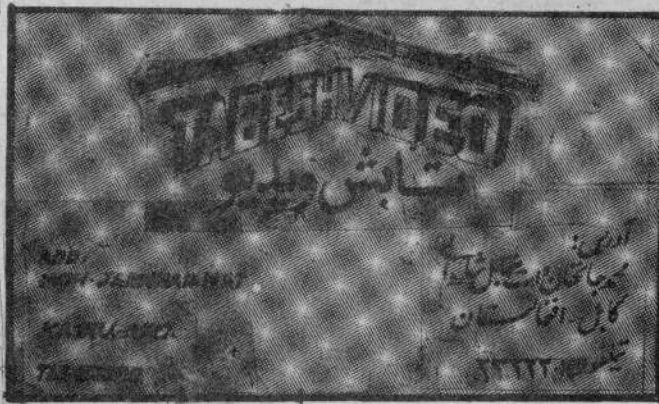
هنرمند ایغای وظیفه می نماید
پنا بر علاقمندی به ورزش والیبال
اور هنرهای تیهایی مختلفه
پوشترین و قش را در جمانه می پوی
هنرمند کابل سپری می نماید.
او با وجود و داینه مصروفیت
ها (به اضافه ترتیب و گپنده گسی
پروگرام رادیو اهرج من سنی)
تقریباً هر ماه یک آهنگ به
ستد یوهای رادیو افغانستان
ثبت می نماید و برای دیگران
آهنگ می سازد.

په گفته خود شاد کام
من همواره معیار مشخصی در بر
دارم و از بای و پذیرش آهنگ او
دارد: داشتن شعری
تصنیف ارزنده و متعالمی
احساس و ابتکار موجود است
ارتباط مناسبات منطقی میان
شعرا و آهنگ وجود یک پیام
نهفته دقت در تلفظ و ادای کلمات
و سرانجام مشق و تمرین به قدر
کافی.

سپا وون با ارگتاری می
پایان به هنرمندی این هنر
مند والا زرمند که عبدالله
نوابی همیشه شاد کام باشند.

نیز سهای آهنگها پشاد دارد و ملا
یم معتدل و نافذ از گفته ها و
تبیسته های او بر می آید که او
را امتداد عشق و آرزو به رشته
های دیگر هنری سرانجام به
موسیقی کفا نیده است. شاید
موسیقی در محراق آرزوهای
او نقش بسته بود که تمام راهها
به هاه منتهی میشد است.
په عقیده شاد کام موسیقی نباید
صرف وسیله سرگرمی و تفریح
باشد و در حاشیه زنده گسی
قرار گیرد برخلاف موسیقی
ما باید پیام اور بوده جنبه
صوفیانه و عارفانه داشته باشد
و اصلت آن حفظ گردد. او در
هنگام ترسیم مرز میان موسیقی
دارای طبیعت و کیفیت خانقاهی
و موسیقی حاضر ربه اصطلاح
دم دستی که به گفته وی جوانان
ما خود را در آن کم کرده اند
در متن موسیقی نوع اول پسرای
خود شاد کام و موضع برگزیده
است.

یکی از کارکرد های قابل قد
رشاد کام تهیه و تنظیم و اجرای
آهنگهای فنی است که
از بیه کی های او آوری نشی
میگردد سرازایین کارها بر میگرد
په فلم تلویزیونی "اشک و لبخند"
که موزیک متحان توسط آهنگ
هنرمند تهیه و تنظیم شد
بود اجرای آهنگها برای فلما
ی "قرار" و "مرد هاره قول"
اس "پرنده های مهاجر"
زلفه نهرنگی از خدمات ارزنده





مورد توجه قرار می‌گیرید و همیشه خود را خوشبخت احساس کنید.

۷- آنها رود یک (مالک کمپنی بادی شول) هر چیزی را که قلب تان ممنوع قرارداد انجام ندهد. و هر چیزی را که قلب تان بشما هدایت می‌دهد آنرا حتماً بپذیرید.

۸- جیکی کولینز (نویسنده) خوشگوشی بیدله گوش همسراه با خنده را فراموش نکنید. خنده بالای خود را فراموش نکنید. به خود اجازه دهید تا اغتصاب کنید. هیچکس از آن کاری نیست اما تلاش کنید تا زودتر آنرا رفع نمایند.

۹- ژولت برچول (نویسنده ژورنال‌لیست) تمام تلاش وقت

میشود که شش کنید زودتر آنرا رفع نماید. خود را بنهاند به زودتر به وقت باز هم دست به کار شوید. کوشش کنید در زندگی خود به گیر نمانید این کار اکثر آن به ضرر شما تمام میشود. اگر متوجه گردید یک کارهای شما به مراد دل تان پیش نمیرود لباس کلاهی بپوشید و این بشما کمک خواهد کرد.

۶- ایزابیل روسلونی (ستاره سینما و مدل عکاسی) طبیعت به ما صرف جسم را بخشید ما به هر قدر بیشتر از آن مواظبت کنیم بهتر است. به خوراک خود توجه بیشتر نموده و ورزش را فراموش نکنید و زیبایی جلد تان را مواظبت کنید در این صورت بیشتر

رت تانرا وقت کار دوست دار شستی تان نماید. از پیروزی های موقتی و جزئی محروم نشوید تلاش خود را تا زمانیکه به پای خود نپایستاد و امید ادامه دهید. بهیچا ن داشته باشید که جوانی را دوباره بپذیرد و رده نمی‌توانیم. عجله نکنید تا زود تر از دواج کنید. تا سن (۲۵) حتماً منتظر بمانید.

ایف پولارد (مدیر مسئول روزنامه سندی مهدور)

۱- تحصیل یک امر ضروری در زندگی می‌باشد. تحصیل نه تنها جلوگیری از فقر است بلکه به شما استقلال و اوقی می‌بخشد تحصیل شمارا آمویرنوشته تان میسازد.



حرکت

را قابل ذکر میدانم که در تکواندو ندوی پوسه لگد های قوی چون: لگد های چکشی، نفوذی شلاق و ضد حمله وجود دارد که در تکواندو می‌مانند و وجود ندارد و خودم ورزش تکواندو پوسه را تجربه گرفته ام که معنی آن حرکت سریع میباشد. چگونه میتوان این ورزش را فرا گرفت؟

فرا گرفتن هر ورزش خواهان ریاضت مداوم و پشتکار، صبر و حوصله میباشد و به کمال رسیدن در تکواندو کانسبت نبوده بل از پیشکار خواهان تمرین هرچه بیشتر و بهتر میباشد. از ابتدا این رشته را متعقیب نموده اید یا بعداً به آن رو آوردید؟

قبلاً در تکواندو میمانند تا که بریند نصاری تحت نظر استاد مرحوم عبدالغفار "قاری" کار نموده ام تماماً قبله تکواندو پوسه علاقمند شدم و اکنون در این رشته کمر بند سپاه دارم یک دارم که این کمر بند را نظر به ضوابط فدراسیون تکواندو کشور هندوستان به دست آوردم چون تکواندو کشور کوریا چونکه هانگ حضور داشته و کمر بند را از طریق کشور هند به دست آوردم.

ایا در کشور خود مان مسوول لیت توزیح کمر بند را مقام المپیک به عهده ندارد؟

احمد جاها در ورزشکار خوب و با استعداد نظر به عشق که به این ورزش دارد کلی و در ولایت هرات ایجاد نموده و همه روزه جوانان هراتی را در این ورزش تعلیم و تربیت میدهد و خواهد پیشنها د منیاید تا به خاطر جمع و بسج نمودن ورزشکاران تکواندو و راهی ایجاد شود تا از طریق جلو یک سلسله بینظیری در شهر گرفته شود.

دوستی رسیدیم

کسی به شروع کرده ای و میخواهی مره جای پنج داده نفسی بکشی.

همد به امره از جای پرکد و با لقمه ده دانش برد، همو بود که دان و زبانش عاوله پارا شد و چرخ زد: وای ده قرار خدا شوی زنگه تو میخواستی مره ده جای جوش پخته کسی و نفسی بکشی.

۱۰۰۰ ای سوزده نوشته کنی ها که تانستی به میگم آبرینت. راحتی کدام چیز تو نوشته نکرده ای؟ در حالی که آه از جگر بر میآوردم گفتم: نی! گفتم: خنی چسی در نظر داری که ده ای نزد یکی هانوشته کنی؟

گفتم: در نظر دارم که یک طنز نوشتنم به نام "ده بنفسی رسیده"

داره تملیت میکنم و از سرم رنگ شدم و حیران ماندم چسی گفتم که دیدم باز شروع کرد: سهل کوه یک صوره برت میگم که یک روز همسرم بری غموی دهاتی خود که نو ازده آمده بود مجای دم کد. خطهش فرمایش داد که جای ره شب در نزد یکس بگذارد به خاطر می که شبانه گلشنه خارش میگیره همسرم هم چایه ده ترموزاند. احت ترموزده شده نزد یکس همرا یگیلاس ماند هازی که تا یکی بود و غموش ترموزده چای جوش نکرکد و ده پشتفردت زده دید که پنج آس به گفتم: در نظر داری خوی تو از حالسی

لینم و امیرالینم که میگم همسی "ایزم" چی معنا میده؟ به گفتم: یک چیزی در نهایت اوج خود برسد و اوره با "ایزم" ترکوب میکنند. گفتم: "خنی ده ای و خطه ای که وودینم ره مینویسی". فامیدی و امین نوشته کنی و هاراستی راجع به ای هم نوشته کو که یک مد پر که سبک دوش میشه چطو واسطه میکنه و خود ده و باره مقرر میکنند. خوب هانچار برایش قبول دادم که حتماً مینویسم.

ولی روز دیگر که در یک فاتحه شرکت کردم بودم و ناگهان یکی از کسانی که من نمیشناختم ولی با ی مراد رتیلینم دیده بودم و گفتم: و او طنز تو نیست؟ سلام. شناختی؟ و یکی از علاقه منهای همو ایچس لگد های خنده دارت هستم. ولا چقه مقبول نوشته میکنی.

در حالی که به فاتحه

تخم و مرغ

به سیستم بین المللی در این پروژه رعایت شده حتی کسانی که میخواهند داخل پلاکها را مشاهده کنند باید ابتدا همسایر بگردد بعداً چیک به پاکرده و چون بهوشند در غیر صورت اجازه دخول به پلاکها را ندارند زیرا امکان دارد توسط پاور یا لباس میکروب به داخل پلاکها انتقال داده شود . لهذا مقررات و نسیب های پرورش دهی مرغها مطابق به نورم مستند رد میس -

قطعه مرغ را در مجموعه سی و سه هزار و شصت قطعه مرغ میشود که تا اکنون حدود پانزده الی شانزده هزار قطعه مرغ به دسترس مردم گذاشته شده است و پروسه آن ادامه دارد اولهن پارتی یا نخستین دوره تولید پروژه بادام باغ است که فی قطعه مرغ مبلغ ۱۵۰۰ افغانی به فروش میرسد البته مرغها بعد از چهار ماهه کسی از پروژه بگراس به بادام باغ

دو پروژه از یکسال به اینطرف شروع به فعالیت نموده که - موثریت آنها کمتر محسوس میباشد اما آینده خوس را باید به انتظار نشست . ضمن مشاهده از این دو - فارم دولتی راهی بعضی از فارمهای بزرگ و کوچک شخصی شد که بعداً از اشخاص با ایجاد فارمهای پرورش مرغ و تهیه تخم در نقاط مختلف شهر کابل فعالیت دارند . شهوه کار در



مرغها در دو فارم مشترک به سیستم قریب شده بین المللی تغذیه میشوند .

انتقال میشود . با جرات میتوان پیشگویی نمود که در قریب تنزیه قیمت مرغ کاهش قابل ملاحظه به عمل خواهد آمد . بنام میتوان امیدوار بود که با بهره برداری سالم پروژه های مذکوره فی بوضه تخم به قیمت خیلی ها نازل کاهش یابد . با مشا - هده از فارمهای دولتی میتوان - اطمینان داشت اگر به همین شهوه فارمها فعال نگه داشته شود و کمک شونیه صراحت میتوان گفت که بزودترین فرصت نیاز پرورش مرغها مان رفع خواهد شد چرا که نگهداری مرغها مطابق به شرایط مناسب حفظ میشود . الصحوی نگه داری میشوند از یکطرف مرغ سالم و از طرفی هم تخم را تازه به دست می - آوریم . باید علاوه نمود که این

این فارمهای شخصی نظریه فارمهای دولتی متفاوت است به این معنی که شکل پرورش مرغ در این فارم ها نسبتاً ابتدایی است و نیز بعضی مقررات اساسی پرورش دهی مرغ در این فارمها کمتر رعایت شده است . ابتدایه فارم مرغداری اعظمی واقع دار - الامان رفته و از نزدیک با مسوول آن فارم صحبت نمودم . از سخنان مسوول فارم دریافتیم که آنها يك پایه ماشين چوچه کفی و يك پایه ماشين تخم شکن در فارم دارند . همچنان این فارم قبلاً مربوط به فارمهای دولتی بود که از عدم فعالیت لزو ما آنرا - بالای اعظمی به فروش رسانید . این فارم دارای دو پلاک پرورش مرغ بوده که روزانه سه تولید و تکثیر تخم مرغ میدهد

اینکه سیستم بین المللی در این پروژه رعایت شده حتی کسانی که میخواهند داخل پلاکها را مشاهده کنند باید ابتدا همسایر بگردد بعداً چیک به پاکرده و چون بهوشند در غیر صورت اجازه دخول به پلاکها را ندارند زیرا امکان دارد توسط پاور یا لباس میکروب به داخل پلاکها انتقال داده شود . لهذا مقررات و نسیب های پرورش دهی مرغها مطابق به نورم مستند رد میس -

این فارم که از سال ۱۳۶۸ مجدد به فعالیت آغاز نموده است تخم مرغ و چوچه مرغ را به گفته خودشان همه روزه به دسترس مردم قرار میدهند مسوول فارم میگوید که مردم به خاطر به دست آوردن مرغ و تخم وقت را به صرف می کنند و ما مطابق به دست مرغ و چوچه هارا به دسترس شان قرار میدهم .

د ر فارم اعظمی قیمت مرغ و تخم يك اندازه بلند است قیمت فی قطعه چوچه مرغ يكتم ماهه مبلغ ۳۳۰۰ افغانی و فی بوضه تخم مبلغ ۶۲ افغانی میباشد . در حالیکه در فارمهای دولتی فی قطعه چوچه مرغ يكتم ماهه ۱۵۰۰ افغانی است . مرغها را از نزدیک دیدم وزن آنها خیلی کم است اما قیمت شان به تناسب فارمهای دولتی بلند است و جالب تر از همه اینکه مسوول فارم میگوید که مردم به خاطر به دست آوردن مرغ و تخم وقت را به صرف میکنند در حالیکه نظریه شرایط اقتصادی چوچه يكتم ماهه معاشر يك مامور دولت است . و با هم قیمت تخم که در بازار ها و یا بازارهای سواه به عین قیمت به فروش میرسد پس موثریت فارم چوچه ؟ - فا - رمها باید قیمت بازار را بشکند نماینده فروشنده هارا به گرا - ن فروشی تشویق و ترغیب نمایند . و نهیست پروژه بگراسی در نظر دارد تا ۴۰۰۰ بیضه تخم را از کت فارم کشور هند - وستان جهت تسلیکری جده بیدست آورد که در ماه های عقبرب و قوس فعالیت ماشين های چوچه کفی آغاز میشود . در برابر تصمیم این فارمها به فارم اعظمی نیز در آینده تصمیم دارد تا تعداد مرغها به حد اعظمی ۲۰۰۰۰ قطعه مرغ افزود کرد . البته امید به حال کمتر به آینده بیشتر است در صورت آغاز پرورش تخم از جانب فارمهای دولتی به اطمینان میتوان گفت که طلسم چندین ساله ناپدید شدن ویا قیمت - تخم مرغ در بازارهای شهر به شکست مواجه خواهد شد .

در حالی که علم نجوم از جمله علوم مثبت بوده و از جمع علوم ریاضی است . نجوم علم است اما تنجم علم نیست . پایه های علم نجوم کاملاً و دقیقاً بر مبنای علوم ریاضی نهاده شده است در زبان اروپایی از نجوم به اسم استرونومی و از تنجم به اسم استرولوژی یاد مینمایند . مساله تاء شهر ستارگان و انواع آنها مربوط به تنجم است نه به علم نجوم .

گذشته از موضوع ستاره شناسی و رب النوع عطا رود در روز چهارشنبه کارهای حزن انگیزی هم واقع شده است از جمله شهادت امام حسین که برابر است با دهم محرم الحرام سال (۶۱) هجری قمری و علاوه بر آن در روایت کتب آمده است که خلقت دنیا نیز در روز چهارشنبه آغاز یافته است . در شهر کابل نیز روز چهارشنبه را روز زیارت دانسته اند . در این روز در زیارتگاه های شهر و قبور متبرک موج و موج از زنان و دختران برای قبول حاجت خود به درگاه حق دست به دعا بلند مینمایند و تسبیح میگیرند ، صدقه و خیرات میدهند .

امروز هم روز چهارشنبه است ، محرم هم زیارت متبرک شاه دو شمشیره تا بمینم زایرین ما چگونگی ویا چی عزم وظلی به زیارت آمده اند . حضرت لوث بن قهص بن

خدایا! دعایم...

حضرت عباس یعنی نواسه کاکای حضرت رسول خدا در حدود سال (۸۲۰) در جنگی شهید شده و در این محل مدفون گردیده است .

در کنار در بیورنی زیارت گدایان به شماری جمع شده اند که عده آن ها حتی به اصرار و پر رویی از زایرین پول تقاضا میکنند و صحن زیارت پر از کودکان و زنان است ، بعضی از دختران جوان وزنان بیرو جوان برای کبوتران زیارت دانه می اندازند . هرزنی دروازه و دیوار و سنگ قبر رامیوسد و حتی بعضی از آن ها خود را روی قبر می اندازند ، به توغ آن دستمال مراد مینهند .

از زن جوانی میپرسم که : به چی نسبتی به زیارت آمده است ؟

مگوید : شش سال از عروسیم میگردد ولی تا هنوز صاحب بچه نشده ام آیدم تا خدا به رویدارای دوست عزیز خود بچه می نصیب کند .

میپرسم چند چهارشنبه است که معاین ؟ به خدا چهار ، چهارشنبه اس ، آگه خدا مراد ما داد . خیرات کلان بکنم . در این جریان بیوزن سر سفیدی

فریاد میزند : " یا زیارت شاه فد و شمشیره به دادم برس ، بچه به نجات بده " " حوزو به شرا به پنجره قبر ممالد و توغ رامیوسد . " مگه به بندیت نیستم خدا آیا به بندیت نیستم بچه گک جوانم را از بلا نجات بده . " از فریاد و گریه زن بیبر معلوم میشود که پسرش زخم برداشته و وضع صحن اش نهایت بحرانی و خطرناک است . دختر جوانی به آواز بلند قرآن مجید تلاوت میکند ، زنی در گوشه زیارت نماز میکند .

رفتن به زیارت و دعای بالای مقبره شهدا و اولیا انسان را به عالم روحانیت نزدیک تر ساخته و انسان نیاز مند فریادی را که فکر میکند باید به پیشگاه خدا انجام دهد در این جا بهتر و باخاطر آرام تر از سینه بیرون میکند .

موانع با آداب و گاهی هم با عنعنات مختلف در کشور های اسلامی به زیارت ها میروند ، عده ای با خود تسبیح میبرند ، عده ای دستمال مراد میبندند ، بعضی ها قفل میزنند بعضی ها " بند " میگیرند و بعضی از خواهران گاهی به پیشگاه مقبره خم میشوند و گاهی هم از صاحب مقبره طلب حاجات میکند اما در

دین مقدس اسلام احکام روشن وجود دارد و مسلمین باید به هنگام رفتن به زیارت آن را از نظر دور ندارند .

حال موروم به زیارت عا - شقان و عارفان ، این زیارت ها که میگویند ضامن کابل اند نزد مؤمنان خیلی متبرک میباشد . شد ، ازدحام همیشه وجود دارد و زایرین زیادی رفته و آمد میکنند در زیارت تومس انصار نیز چنین است ، جوانان و زایرین بیشتر روزهای جمعه به دعا می آیند .

جوانان دخترها و بچه ها دست به دعا اند ، کی میداند ، آنها چه میخواهند ؟

عده ای خود را ، عده ای خواهر و برادر را ، و مادران فرزند ان شان را دعا میکنند و شاید هم هر سینه داغی دارد و هر دل دردی ، چرا که جنگ در هر خانه آتشی افروخته و از هر کس عزیزی را گرفته است . یا این که عزیزی در سفر دارد و یا بیماری در بسترو از خداوند میخواد که به روحانیت عا - شقان و عارفان و شهدا ایضا - لحن دعایش مستجاب گشود . برای يك ستمندی که دست به دعا بلند میکند و فریادی در سینه دارد ، گاهی این دنیا برایش چقدر کوچک میشود و تنها باید به درگاه خداوند دعا ببرد . و بگوید : خدایا : دعایم را مستجاب کن .

ژورنالیت

ماه مبلغ هنگفتی از این بابت برایم پرداخته میشود . چهارشنبه : چون به یکی از زبانهای عربی خارجی بلدیت دارم و میتوانم با یک کتاب لغت نامه آن زبان بزبان دری ، سخنرانی مطلب و بیرومی را که در آن زبان نوشته شده است درک نمایم ، لهذا در این روز سینه خوشن داغ سیاسی را که به آن

زبان در یکی از مجله ها نشر شد ، بود ترجمه نمودم و بعد از اندکی انتشار دادن آنرا به یکی از جراید هفته وار نشر و ارسال داشتم البته از ذکر ترجمه بودن ، مطلب متذکره خودداری نمودم و آنرا به نام خود جهت نشر ارسال داشتم ، آخرش ما خود ، میدانیم که حی الزحمه ترجمه بسیار کم است . پنجشنبه :

هیچنان ناگفته نماند که در شعر و شاعری نیز استعداد و سترسی دارم ، البته

بیشترین اشعار من به گونه " استقبال " از شعر شاعران متقدم است ، معنی نظریه احترام و علاقتندی که به اشعار شاعران پیشین دارم ، اشعار آنانسترا استقبال منطام و معجز و قافیه اشعار آنان ، شعر به سرام ولی بانا ، سف که اشعار استقبال است من گفترا اقبال چا پیدایش . تا بید ، من من دانم چرا ۲۰۰۰ به هر صورت ذوق شعری من که عموماً روزهای پنجشنبه گسل می نماید ، در این پنجشنبه نیز استعداد و احساسات شعری

من به غلیان آمد و از واری صفحات دو مجموعه شعری شاعران بنام ، دو پارچه شعر ناب به طرز دیگری ساختم و به مجله های برای نشر ارسال داشتم . خوب ، خواننده گرامس) این بود مختصری از یادداشت های من . حال بدون شک ، آنانی که به استعداد ، پشتکار و ابتکار من در هرصه کار خلاقانه ژورنالیتیک باورند داشت یقین کامل حاصل شود و دانست که من واقعا ژورنالوست پرکار ، متبرک و مستعد میباشم .

بقیه از صفحه (۴۸)
راه خدمت به هنر تئاتر و تئاتر
مصاحبه گام نهاد است.
او را از زمانه های بخاطر
دارم که تازه پایه عرصه تئاتر
نهاده بودم از نخستون گام ها
نه پهنساز و زیبای دنیا تئاتر
و سعادت و شفافیت و بزرگی
قلب های دست اندر کاران آن
پی بردم . حبیبه عسکر جز از این
دنیا بود که با قلب باز و لبان
پر تبسم به پیشوازم شتافت و از
او ان فعالیت تئاتری ام السی
اکنون چون خواهر و دوست
مهربان مرا یار و همراه بوده
است .

حبیبه عسکر با اولین نما
ی شناسه که در آن نقش داشت
راهش را به قلب های علاقه
قندان هنر تئاتر و تئاتر
باز کرد از آغاز فعالیت های
هنری اش الی اکنون او با
همان پشتکار و علاقه مند ی و
جدیت خاص خودش به تهرین
بیای نقش هایش می پردازد .

او هنرمند است باخته کسی
و عصبانیت بیگانه . او همه
استعداد او توانندی اش را
بخاطر اجزا و آرایه بهتر و مالی
نقش ها بکار می برد .

به نظر من او در همه نقش
هایش هنرمندانه درخشیده
است . با وصف اینکه سالوانی
زیادی می گذرد ولی من
نقش های حبیبه عسکر را در نما
ی شناسه های خوش و زنان عصبی
مستش و ازدواج و طبلکاره -
پاد و استثنایی و حماسه ما در
۰۰۰۰ بخاطر دارم و او را
بیش از هر زمان دیگر زیبا تر
و موفق تر در نمایشنامه حماسه
مادر یافته ام . چه حبیبه
عسکر با وصف فعالیت های -
هنری و خلاصه خویش همیشه
و جاودانه برای اطفالش زیبا -
ترین و مهربان ترین مادر بوده
است .

او را در فامیل کوچک تئاتری
ما بیثابه هنرمند مستعد
خوش ذوق خوش سلیقه خوش
صحت و شیکپوش می شناسند
و او را همیشه با آن لبخند زیبا
و همیشه کی اش بخاطر دارم .

من به بین

من باشنیدن همین زیزه های
شهرین ترس از رسوایی را فراموش
موش کردم خودم را در اختیار
او گذاشتم و او مرا چون عروس
سکسی در دستهایش چرخاند
چون بازچه بی بی با بی ام گر -
فت حساب روزها از دستم رفته
بود . فقط بخاطر دارم که
کپ نامزدی ما بود . عنقریب
نامزد میشدم اگر چه مساله
عسکری او مطرح بود . همین که
میشنیدم میخواهد به خدمت
سر با بی برود با آن که از من
دور میشد احساس غرور میکردم
ولی یک روز خبر شدم که او
رفته است آن وقت تصور کردم
که سقف آسمان یا همه بزرگی
و سنگینی اش روی قلبم نشست
آرزو یادم بریاد شدند . سرم
دور خورده ، آسمان دور خورده
مردم دور سرم چرخیدند و -
دنیا با همه بزرگی اش چرخید
زیرا من از او حمل گرفته بودم
و او پاکستان رفته بود .

خاله ام که از دوستی و نزد -
یکی ما آگاهی داشت برایم
نداری میداد میگفت : او هر
کجا می که باشد پسر می آید
من او را می آورم . او جز تو
با کسی دیگر نمی ازدواج نمی
کند . بعد زرتگی کرد و سرا
نزد زنی برد که ظلم را سقط
کند . من مدت چهار روز در
خانه خاله ام بسر بردم وقتی
توانستم راه بروم به خانه خود
آمدم .

هر شب او را در خواب مید -
یدم که با دریش دامادی به لو -
م می ایستد باز دور بازو ام
انداخته حلقه نامزدی به
انگشتم میکند . یک روز خواب
خود را برای خاله ام قصه کردم
با بی تفاوتی تمام گفت :
دختر جان به نگر او نباش -
کسی چه میداند که او بر میگردد
بانه . با گریه و زاری گفتم آخر
تو از همه قضا یا خبر داری او
باید یا من عروس کند هر
جایی که باشد من حاضر استم

که از همه خانواده ام چشم
پیروم و نزد شریرم . طوری
سوم دید که توشدم . با
لحن که از او انتظار نداشتم
برایم گفت : دختری که نه ضمه
دارد و نه ابو هرگز به درد
زنده گی کسی نمیخورد . تو
نمی توانی عروس من باشی ، کسی
چه میداند که تو به چه کسی
خودت را فروختی . فرهاد زدم
آخر شما از موضوع خبردارید
شما کمک کردید که طفلکم را
سقط کنم . برای خدا این
قدر تهمت بزرگ بمن نزنید
اما خاله ام با تبسم گفت :

من آن کار را به خاطر
حفظ آبروی خواهرم انجام
دادم و نه از اول هم میدا -
نستم که پسر من آن عمل را
مرتکب نشده است . من پسر
را خیلی خوب میشناسم او نمی
تواند آن قدر صمت باشد تو
بدیج نبوتی علیه پسر من ندا -
ری .

خاله ام راست میگفت من هیچ
نبوتی علیه پسر او نداشتم
نبوت را خاله ام با بزرگی از
بین برده بود . حالا کرم پسر
ی با این سنگینی شکسته
است . از زنده گی بیزارم -
دل سرد گردیده ام هیچ چیزی
هیچ کس نمیتواند از من هایم
بکاهد . میگویند خاطره یک
عشق را میتوان با عشق دیگر
از یاد برد ولی من نمیتوانم
این بدبختی را با کدام بدبختی
دیگر از یاد ببرم .

روزی نیست که خواستگاری برا -
م نباید ولی جواب من همیشه
منفی است . با آن که یک
دختر تحصیل کرده و مقبول و از
خانواده سرشناس است ، اما
زنده گی مرا آن گونه نابود
ساخته که نمیتوانم خود را احساس
کنم . شبها میگریم ، روز
ها میگریم و چون آفتاب غروب
رنگه ما بان . هیچ کس نمیتواند
ند که در دل من چه آتشی
است . برآستی وقتی عشق
مرد ، پس از مرگش رنگه میگرد
و احساس میشود و من هم
مانند شمع می بر می آرزو هام
میوزن و قطره قطره آب میشود

سترویس ، پاس

تم مذکور از جمله تم های
بسیار برجسته و نامدار بود .
قابل یاد آوری میدانم اینکه
من هفتصنرتبه به کشور اتحاد شور
روی جهت اجرای یک سلسله مس
یقات دوستانه سفر ورزشی دا
شتم ام که نتایج مسابقات فوق
العاده ارزایی گردیده است .
هیچنان در جریان مسابقات تو
رنتت هایه حیث قویترین تنیسر
انتخاب شدم که یک کپ افتخاری
را به حیث بهترین پلیور از جانب
مقامات ورزشی پوهنتون کاپسل
به دست آوردم .
عبدالحمید صافی ورزشکار
مستعد و ستاره تیم ملی و المپال
در آخرین لحظات صحبت خویش
به این نکت با ارزش که ساحه
ورزشی طرف علاقه اش را متاثر
ساخته است چنین گفت :
به وضاحت بسرایتان بیان
میکند که المپال در افغانستان
فعلا رو به رکود و نیستی گزیده
است و بخاطر آنکه محل مناسب
بخاطر تمرین نداریم تهر کار
فهم اصلاح وجود ندارد معصومه
درست نداریم . لباس ورزشی
وجود ندارد و مهمتر از همه عدم
اعتراف تم و المپال در مسابقات
خارج از کشور اگر چه دعوتنامه
های عنوانی ورزشکاران به کشور
واصل می شود اما تفریحی لحاظات
مختلف و نداشتن بودجه کافی
سفرهای ملی لغو میشود . این
همه بی توجهی را خصوصا متوجه
رئاست المپیک کشور میدانم زیرا
از چندین سال به اینطرف اصلاح
این ورزش را به فراموشی سپرده اند

شد به رهبر سبیلوکی مانند
ملکه پرتانها]

يك ژورنالست روزنامه پروادا
بعن خاطر نشان كرد كه: "گربا -
چف گروه گانی است در دست
د موكرات ها و آنها هستند كه
اكنون تصمیم می گیرند."

كيو نیست ها همزمان تلاش
های آقای یلتسن و طرفدارانش
را برای انحلال حزب و نشرات آن
مخالف قانون اساسی تلقی می -

نمودند و اگر نه هم صریح و صمی
داشتند تا " طبیعت غمزه مو -
کرات یلتسن " را برجسته نمایند.
امید بعضی ها پیرا پارسا
شوروی که اجلاس آن به تاریخ
۴ سنبله (۲۶) اگست در -
ماسکو گشایش یافت ، بسیار هم
به جای نرسید .

اجلاس پارلمان شوروی که
شورای عالی نامیده میشود از
تشتت فکری و وجوه اختلافات
عمیق میان نماینده گان حکایه
می نمود .

دین اجلاس گرباچف نتوانست
ترکیب پیشنهادی شورای
امنیت شوروی را مورد تصویب قرار
دهد و به علاوه پارلمان فعالیت

های حزب کمونیست را در سراسر
شوروی به تعلیق در آورد و به
شکستادن و مساله سازمانده سی
مجدد " ک ج ب " به مثابه

خواست های عده د موكراتها
رای مثبت داد . اما همزمان در
اجلاس پارلمان موضعگیری تند

سایر جمهوری ها علیه شورویسزم
روسی بازتاب یافت و نماینده گان
سایر جمهوری ها به تشدید جر -
یان تجزیه طلبی مساعدت نمود -

ند . تنها در هفته گذشته بود که
سه جمهوری بالتیک استقلال کامل
شان را با حمایت غرب به دست

آوردند و به دنبال اوکرایسن و
جمهوری های آن ربا یجان و از -
بکستان نیز به جمع استقلال طلبان
پیوستند . در هفته گذشته عملاً
عمراتحاد شوروی خاتمه یافت .

در جریان جلسات پارلمان
شوروی این سوال پدید آمد : آیا
شوروی وجود دارد و یا نه ؟ آیا در
شوروی کدام مرکز قدرت عمل
میکنند یا نه ؟

موجی از اعلام استقلال ها و
تصمیم گیری های مستقلانه جمهور
ری هاسر نوشت کشور شوروی را
زیر سوال برد . درست به همین
علت ها بود که رئیس جمهور یلتسن
در جریان هفته گذشته تلاش نمود
تا با تماس های مستقیم با اوکراین
قزاقستان و کرانه بالتیک از ستمزه
جویی ضد روسی بکاهد و به جای
ضعف ساختن گرباچف در عقب
او قرار گیرد .

جریان کودتا و سرریزی برآه
در ذهن هر شهروند شوروی -
سوال مقایسه دو شخصیت عده
شوروی یعنی میخائیل گرباچف
و یاریس یلتسن را مطرح نمود .

بسیاری ها در گفتگو های شان
این امر را برجسته می ساختند که
قاطعیت و اراده و وفاداری یلتسن
به دموکراسی مهمترین عامل نجات
شوروی از خوننای نظامی بود و

جوانان در صحره یلتسن رهبر
بلا منازع روسیه را می بینند که
به نظر آنها به ایدئال های
آزاد پخواهانه و بسیار است .

اما مشکل عده یلتسن
اینست که او ترجیح داده رهبر
روس باقی بماند و از همین رودر
سایر جمهوری ها از حمایت بیشتر

برخورد از نبوده و حتی بعضاً
تزار جدید خوانده می شود .
طبیعت خشن " موزیک وار " -
یلتسن مصالحه میان او و مخالفینش

را دشوار و حتی ناممکن میسازد .
کمونیست ها یلتسن را ذاتاً
" ضد دموکرات " میخوانند
و گاه گاه او را به ستالین تشبیه

می کنند اما طرفدارانش این نظر -
یات را بهبود یافته تلقی می نمایند .
یکی از جوانان ماسکو ضمن
گفتگو بی یاد آور شد : روسیه

بعد از پتر کبر فرزند می مانند
یلتسن را ، ندیده است .
اما در برابر به نظر بسیاری
ها یگانه شخصیت تعادل دهند

که نه تنها روسها بلکه دیگران
نیز میتوانند به او اعتماد کنند
گرباچف است . در روزهای دشوار
بعد از پیروزی برکودتا ، گرباچف

که استاد بزرگ تاکتیک نامیده می
شود و سعی نمود تا احساسات
بسیار متضاد د موكرات را با برخورد
عادلانه سیاسی پالایش دهد .
گرباچف هنوز قدرت بریان

فوق العاده خود را در مجاب
کردن مردم به کار میگردویس -
خواهد جامعه باور نماید که -
پایدار تر و مسلماً نفس ترازا ورهبر
دیگری در شوروی وجود ندارد .
يك ژورنالست انگلیسی در پاریس
مصاحبه مطبوعاتی میخواست که
با چف پس از بازگشت به
قدرت گفت : " بدبختی گربا -
چف در حال حاضر اینست که
مردم ارزش او را نمی دانند]
اما برخلاف يك نماینده کنگره
نماینده گان شوروی عقیده دا -
رد که :

رئیس جمهور مارکسست ؟ يك
د موكرات یا يك پرو کراتی که
ماسک د موكراسی را بر روی خود
کشیده است . حال منافع خود
روی به نحوی هر دو حرف میزنی

دشمن د پیروزی یعنی میخائیل
گرباچف و یاریس یلتسن را در
وضع قرارداد داده که با هم
همکاری کنند . منافع سیاسی

اغلباً مهمترین از علایق شخصی
است اکنون در برابر رهبران
شوروی به شمول هر دو رهبر
عده سوالات زیادی وجود دا -
رد که هم آینده آنها و هم آینده

کشور شان به آن بسته است .
اولین سوال اینست که اتحاد
جمهوری ها چه شکلی خواهد
داشت ؟ به نظرم رسد که

یگانه راه در قدم اول اتحاد
تعدادی از جمهوری هاست که
دارای استقلال کامل بود و از يك
مرکز کوچک و هماهنگ کننده که

موجودیت شوروی را تضمین
خوانمایند ، اطاعت خواهند
کرد . سر نوشت آیند شوروی
چه در شکل يك کنگره را سهون

یاد در شکل يك جامعه اقتصادی
که هنوز مورد اختلاف است باید
در کنگره نماینده گان مردم که
هم اکنون جریان دارد حل و

فصل شود . اما با حل این مساله
دومین سوال قدر راست میکند :
حل بحران اقتصادی ایجا -
مع د بحران اقتصادی عمیق

به سر می برد ، تولیدات شدیداً
کاهش یافته ، بازار داخلی
مختل شده و قیمت های شکل
سراسر اور افزایش میابد و سپلین

تولیدی مالی ضربه دیده
و جریان گذار به بازار آزاد که

گرباچف

کلید حل پرو بلم تلقی میشود و
با موانع روبروست . مخالفین
د موكرات ها فکر میکنند که علی
الرض پیروزی برکودتا ، آتانی که
امروز قدرت را در دست دارند ،
با ناتوانی در حل مسایل
اقتصادی درین بسته قرار خواهند
گرفته و دامنه افکار عامه را از
دسته خواهند داد .

آلبته سر نوشت
شوروی سر نوشت قدره را تعیین
می کند . يك نماینده کنگره
نمایند گان مردم در همین
هفته از تریبون پارلمان شو روی
صریحاً گفت که :

" اولین عده ترین مساله
برای ما باید اقتصاد باشد . به
راستی هم گرباچف رهبر محبوب
مردم ، رهبرینه نامش احترام
هر فرد شوروی را پنج سال پیش
برمی انگیزت پایش در جیبه
اقتصاد در گل ماند و همه آن
شهرت عظیم را از دست داد .

بحران قدرت همزمان سوال
حیثیت شوروی و تعهدات بین
المللی نقش آن را در مناسبات
جهانی پیش می کشد . آیا شوروی

ها قادر خواهند شد در زاین راه
هر چه زودتر گام بردارند ؟
از یابان حیات اتحاد شوروی
تا ایجاد دولت متحد جدید چه

هرشکلی که باشد هنوز فاصله
زیادی وجود دارد . تا آنزمان
بحران و تناقضات سیاسی اقتصاد
دی واجتماعی جمهوری های
شو روی را بیش از پیش خواهد فشرده
و دیپلماسی جهان را در خلاء قرار
خواهد داد .

درآمد همسراو را تنهایافت ابراهیم پرسید : اسماعیل کجاست ؟

زن گفت : او در پی تحصیل روزی بیرون رفته است . آنگاه از سختی معیشت و تلخی زندگی پسر ابراهیم گله کرد ، این گله مندی و ناراحتی از زندگی ابراهیم را خوش نیامد و آن زن را شایسته همسری فرزند خود نیافت ، و بید زنگ از آنجا بازگشت . و هنگام بازگشتن بوسه سیله آن زن سلام و تحیت خود را بفرزند ابلاغ کرد و باو پیغام داد که آستانه خانه اشرا تغییر دهد و مسعود ابراهیم ازین کتایه آن بود که اسماعیل همسرش را تبدیل کند و بازنی متناسب با مقامش همسری گزیند .

طولی نکشید که اسماعیل باز آمد و از مشاهده اوضاع و احوال دریافت که کسی در غیاب او بمنزلش درآمده . پس از همسر خود پرسید : آیا امروز کسی از اینجا گذشته است ؟ گفت آری ، پسر مردی با این عذم و صفات باینجا آمد و سراغ ترا گرفت و از حال و گزارش زندگانی تو جستجو کرد . پس من وضع زندگی و شدت دست تنگی خود را با او بازگفتم .

اسماعیل گفت : آیا پیغامی برای من فرستاد ؟ گفت : چرا ، او بتو سلام فرستاد و پیغام داد که آستانه خانه ات را عوض کنی .

اسماعیل گفت :

او پدر منست ، و مرا فرمان داده است تا ترا اطلاع گویم ، آنگاه بفرمان پدر او را طلاق گفت .

پس از پندی باردیگر ابراهیم بسراغ فرزند خویش آمد ، تازه یداشرا آتش شوق را فرو نشانید .

ولی این بار نیز اسماعیل را نیافت و همسر تازه اشرا دیدن کرد و پرسید اسماعیل کجاست ؟ زن گفت برای کسب روزی از خانه بیرون رفته است . پس چون آهنگ بازگشتن نمود از وضع زنده گی و گزارش احوال ایشان سوال کرد . زن بشهر و حمد خدا ایتعالی زبان گشود و گفت : مادر آغوشر خوبروت و آسایش و سعادت بسرمیبریم . ابراهیم از شنیدن این سخن بسیار خوشحال شد و از قناعت و خوشنودی و سپاسگزاری و ایمان آتزن آسوده خاطر گشت و گفت : ازین بشوهرت سلام برسان و بگو : آستانه خانه ات را محفوظ بدار . شما مگهان اسماعیل بعبادت خویش بخانه باز آمد . و با همسر خود بسخن پرداخت ، زن او را خیره داد که امروز پیغمردی خوشتر

بت های را که ابراهیم شکست

خندان و تیافه در غمشان با متقابل رفتن و نمود را در آغوشرم و پرمهر یافتند . پدر پسر بیسویان دست بگردن هم آوردند و بوسه ای شویو رده و بسدل کردند . و از سر استیای و زنه فراق با هم سخن گفتند ، آنگاه در زیر سایه آن درست در ناله ای از محبت و خیمه ای از مهرمانی و سعادت بروی یکدیگر بنشستند و در بختن حال تنادی و نشاطی که وصف آرا از عهده خامه و بیان بیرونست ، ابراهیم داستان ماء مورت عظیم خود را بافرزند در میان نهاد و در حالینه با انگشت خیمه تیه ای مجاور نشان میداد ، گفت : ای فرزند ، خدا مرا فرمان داده است تا در اینجا خانه ای بنیاد نهم و اسماعیل بیدرت اشاعت و آماده کی خود را عرضه داشت .

ابراهیم و اسماعیل بانبروی امیدواری و آتانه بتوفیق الهی و بیل و تپیر برداشتند و بنات آن تن بلند رهسپار شدند و با عزمی تزلزل ناپذیر تن عظیم را از جغای برکنند ، تا خانه خدا را بجای آن بنیاد نهیند و در آنگاه با پروردار خانه از سر راز و نیاز عرصه میداشتند : " پروردگارا ، این عمل را از ما بپذیر . زسراکه تو سنوا و داناش . پروردگارا ما را توفیق ده که در پیشگاه تو مسلم باشیم و از زنده ما امتی مسلم بود آور و مناسک عبادت را بمانما و توبه ما را بپذیر ، زیرا که توشی توبه پذیر مهربان " .

عقولی نکشید که آثار پی پدید شد و بوضع بنا نمودار گشت . اسماعیل سنگ معیار و آلات و ابزار کار را فراهم ساخت و ابراهیم بنا را ساختن خانه مشغول میسود و جای تریه نیست که در قیام باین امر خصیر و وسیفه دشوار نیروی باطنی ایشان را مدد میداد .

دیوارها بالا آمد و از اندازه قامت ابراهیم در گذشت و دیدر دست او بسالای دیوار نمر رسید و در اثر ضعف پیری طاقت بالا بردن سنگهای گران را نداشت . ازین رو اسماعیل را بانگ داد تا سنگی بزرگ پیدا کند و زیر پای او بنهد تا مگر بر کار خود مسلط شود . و بر تمام بنا قوی باید . اسماعیل در پی سنگ جستجو افتاد تا " حجرا لاسود " را پیدا کرد و آن را نزد پدر آورد ، پس ابراهیم روی آن سنگ ایستاد و بنا را بنیاد داد و اسماعیل همچنان او را کت میداد و هر قسمت از بنا که پایان می یافت ب قسمت دیگر میبرد اختند تا بسعی آن پدر و فرزند ، بنای آن خانه نه مظاف قلوب و مهبه فرشتگان و شمع جهم و حدانست پایان یافت .

سعی و با سبب زرفار بانه ما را مدد و از او ساج زندگیمان تغییر کرد . پس از نیبختن و خوش زندگیمان برای تو سیف کردم . پس چون میخواست بازگردن سلام و تحیت بتو فرستاد و پیغام داد تا آستانه خانه ات را محمود داری .

اسماعیل گفت : او پدر منست و در این پیغام مرا توصیه کرده اند از تو جدا سوم و در زندگایت بخوشم . پس اسماعیل فرمان پدر را پاس داشت و با همسر خود بزینست و از او فرزندان بیآورد .

بنای کعبه

ابراهیم همچنان دور از فرزند خود بسرمیبرد و نگاهد مسراغ او میآمد تا در یکی از سفرها ، نه تنها بقصد دیدار فرزند بلکه برای انجام کاری خطیر بآنسزمین وارد شد . زیرا او در این نوبت از طرف خدا ماء مورشده بود که خانه کعبه را بنا کند و اساس خدا پرستی را بنیاد نهد . از اینرو راه حجاز پید گرفت و شتابان بسراغ فرزند خویش آمد و اعراف چشمه ها و سرمنزل قبائل را با دقت کامل جستجو کرد و فرزند خود را بیافت که در رنار آب زمزم زیر درختی پر شاخ و برگ بر تاشیدن تیری مشغول است .

اسماعیل چون پدر را از دور دید از جای برخاست و دست و دامن بیفشاند و با چهره

خوراکه فروشی برادران

انواع خوراکه باب تان را تهیه و به قیمت های مناسب برای مشتریان
عرضه میدارد.
همچنان خوراکه فروشی برادران اقسام عطریات و لوازم آرایش

خانم ها را به فروش می رساند.



آدرس :

سمنت خانه جوار کردریان سابق

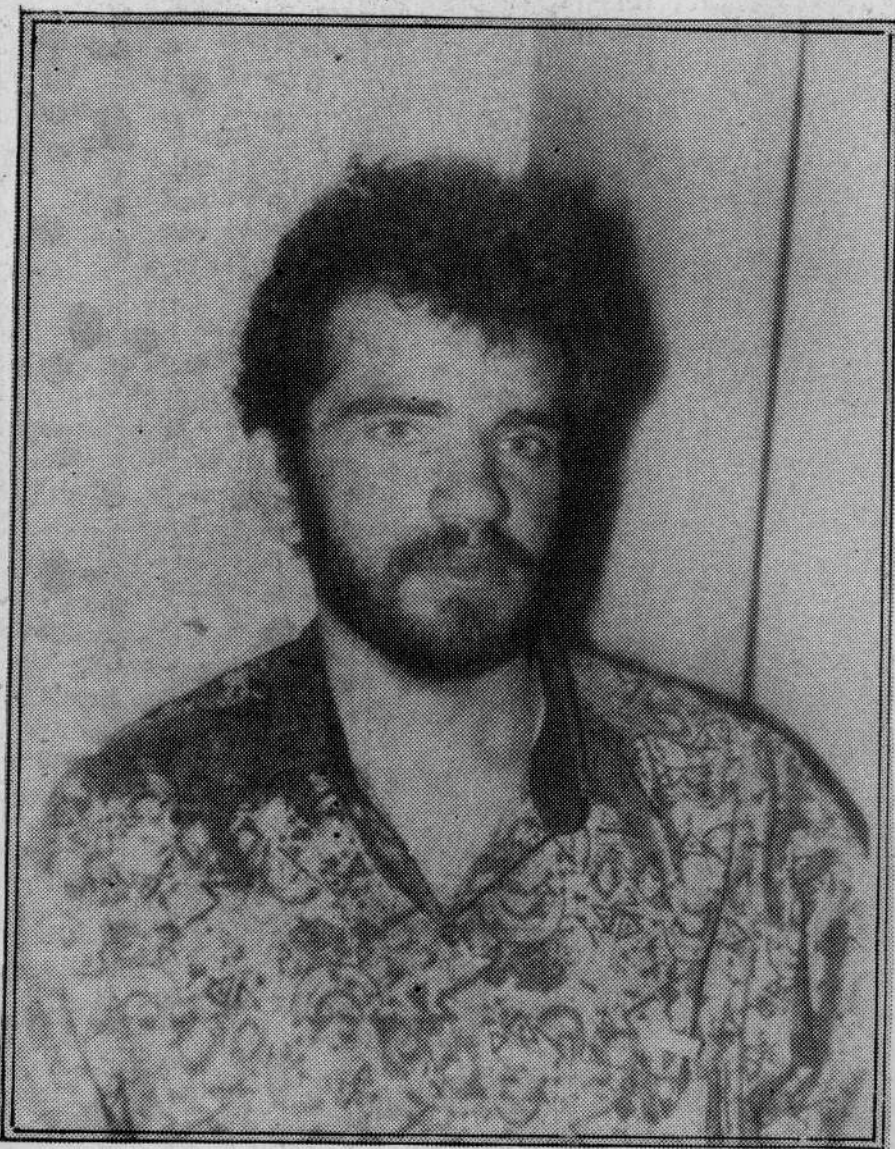
رستوران محبت



این رستوران شیرینی خور و غیره می فروشد و در رستوران محبت برگزار
گردد. رستوران محبت با محبت خاطر و شرایط بسیار مناسب غذا خوب
در قیمت اندک در بهار خوار خوراکه فروشی
به جای رستوران محبت به روزه در ساعت ۱۱:۳۰ الی ۲ ظهر
بازگردد. ساعت ۱۲:۳۰ در خدمت مشتریان است
آدرس: حیدرآباد جاده میوند تقاطع خیابان نصرت چمنسهری ت ۲۵۷۶۶

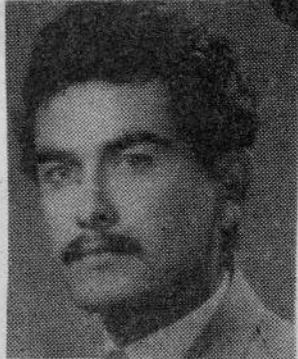
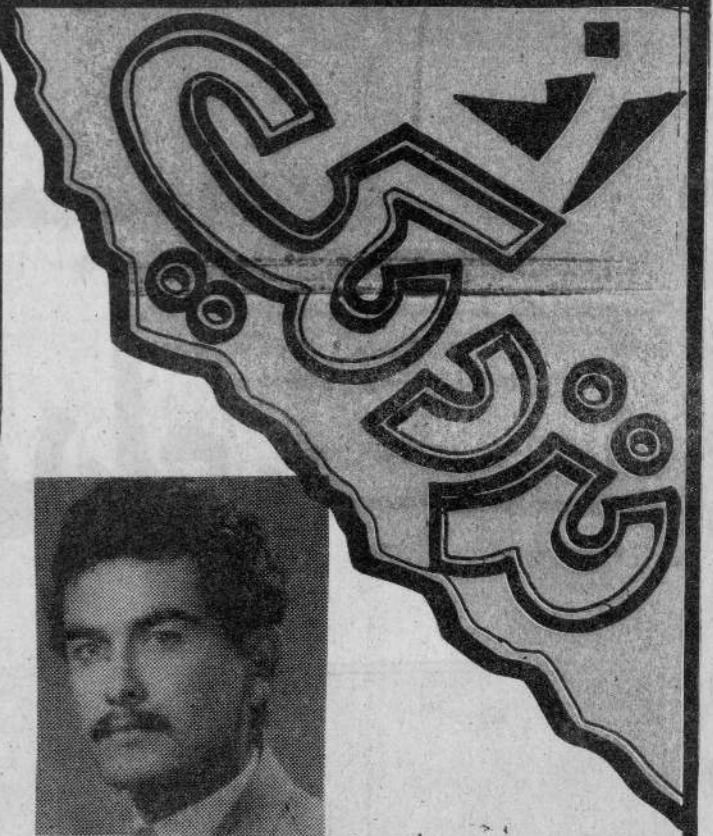
افغانها در فستیوال

صدای آسیا



یما سلیمان، گیتار بیست
 جوان و پرکار که با سرانگشتا -
 نش تاریخهای باریک و هزارنغمه
 گیتار را به صدا می آورد و شنو -
 ند، کنجکا و خوشذوق را بسا
 نوا جشن موسیقی دلنشین
 گیتار به شنیدن فرامیخواند
 چندی پیش با گروهی از هنر -
 مند ان جوان کشور جه است
 اشتراک در فستیوال " صدای
 آسیا " عظیم الماتا مرکز جمهو -
 ری قزاقستان اتحاد شوروی
 گردید، بودند و اخیراً با
 موفقیت های چشمگیری به کشور
 بازگشتند.

خودش در این مورد معلوما ت
 میدهد که در این فستیوال
 از سی و دو کشور آسیایی وارو -
 پای هنرمندان و موزیسین
 های مجرب اشتراک ورزید، بو -
 دند، که مدت پانزده روز هنر -
 مند ان کشور و سایر کشورها مو -
 سیقی کشورشان را در معرض
 دید تماشاچیان قرار دادند.
 یما سلیمان میگوید: چه بزرگه
 در فستیوال برای من و سایر
 اشتراک کننده های افغانی
 جالب افتاد سرودن پارچه
 های فلکلوریک کشور و آهنگهای
 هنرمند بی همتای مان مرحوم
 احمد ظاهر با موزیک جاز تو -
 سط هنرمندان جمهوری تا -
 جکستان اتحاد شوروی بود که
 از طرف تماشاچیان و اشتراک
 کننده ها با استقبال گرمی
 مواجه شدند.



یوسف کوشکار دوست دراز مجله

همکار خوب مجله محمد جا - دید میاخیل ، محصل پوهنتون فارمیسی :

فکر میکنم کله گذاری هم مثل کتبی های زری داره مسود شده که همه گان کله گذاری کرده میگویند ، نامه مانشر نمیشود . دیگران به هر صورت اما هیکاران د ایس ماکسه همواره نامه هایشان زینت بخش (از دور و از نزدیک) بوده نباید گله نمایند . به هر صورت ما منتظر مطالب جالب شما همکار عزیز مجله هستیم .

همکارنو ویلا ستون پیچ مجله نقیب الله وفا جو از پوهنتون کابل از نامه سرا پالطف شما ، این طرح ادبی را جهت تشویق تان انتخاب کرد ایم :

اگر به چشمانم بنگری ، تصویر خود را میبینی ، اگر لبانم را نگاه کنی ، نام خویش را میشنوی ، و اگر قلمم را بشکافی ، عشق خود را در آن خواهی یافت .

همکار خوب مجله شهر احمد امیری :

همچنان نامه های این دوستان ما از کوردندانهای مو - شهای پوسته خانه هادر اسان مانده اند :

فضلیه عریف ، عبدالجهند مشفق محصل پوهنتون فارمیسی فریده حسن زاده و نظیمه وفاکو - همتانی متعلبان لوسه مریم ، شیما عزیز محصل انستیتوت پوهنتون کابل ، محمد صابرس ثبات از رنگرهاره محمد ولی احمدی

آورد که برای خوشبخت نمودن دیگران مینوشند .

محترم حصونا غزال از پوهنتون کابل :

نامه باصفا و باخط زیبای تان برای ما رسید و نزدیک بین توانست بدون عینک آن را بخواند و داستان ترجمه شده تان را به مپوول بیختر سپرده خود را از مسوولیت رها نهد . بسمه امید نشران ، مؤفق باشید !

از حضرت محمد (س) : از تکبر اجتناب کنید و زسرا تکبر گناهی است که نخست از همه شیطان را خوار کرد .

از تکتب دشت برجی ، سلماظا - هری متعلم لوسه سلطان رضیه کابل ، حوریه صدق از وزارت اطلاعات و کلتور ، فاروق صدیقی ، عبدالنعم کوهستانی ، مهر ویس عقیقی ، فاطمه حنیفی و ملسلا حنیفی از خیرخانه ، مرصیمرادی ریهاتنا از سرک اول خیرخانه مینه ناصر آری ، ماریار همین ، میر - ویس آرام مشعل زرین و نازیسلا - زرین ، نظیفه وفاکو همتانی عیاد الله مایل ، وهیکار همیشه کی مجله مومن کتوازی .

از حوریه مهر عزیزید و زهرا حوریه آدم (ع) را از جنت بیرون کرد . از حمد دوری کنید و زسرا حمد بلائی است که به دست قاپول ، هابول رابه قتل رساند ارسالی : عبدالشیر نواز شر

همکار مهربان سپوزی تنها ، بیگار در خانه :

نامه تان بسیار جالب بود چون در پشت پلاکت (بیگار در خانه) نوشته بودید و در داخل نامه (بیگار در خانه) به هر صورت ، اما یک مثل پشتسو است ، تر بیگاری ، بیگاری چه ده

در وصال مع استگ میر تقی میر

شعر را گفتم برای چی اشک مریزی ؟ یا حضرت جواب داد : به یاد گفتم ما مکتوم من هم گفتم و من دارم ولی از استگهای روان تو هود است که تو با خاتری من در خیال هم اشک گفتم : نه ، من در خیال هم اشک هستم ، از همین سبب اشک مریختم ، از اینجای اشک مریختم ، من او را برای عشق از دست دادم ، حالا تا جبهان پا برجا است و اشکهایم به یادش روان خواهد بود .

ارسالی : مرشیه ، زرمین و عاقله

محترم عیاد الله عیال از و - لسوالی اندخوی :

به امید سعادت همیشه - کی شما تمام همسایه گان تان ، اینک نکته های تان را در مورد سعادت نشر میکنم :

احمد دم ! چرا سعادت را در خارج میجوید ، سعادت در درون خود شماست .

فر بون سعادت و خوردندی این است که آن که خورد را خود شپخت میانگارد و اقما خوشبخت است ، ولی آن که خود را از همه خورد مند ترمیانگارد ، از همه نادانتر است .

محترم نوره ناسر - صهل انستیتوت طب بلخ :

نامه تان رسید ، منتظر نامه ها و مطالب بعدی تان هستیم . از شما یک کیلوستر فی - ثانیه تشکر !

محترم سلطان جان سافی از شهر مزار شریف :

نتیجه : لبخند تان تکرار است مقصد ما فقهایی ارسالی تان است ، چون یتبار از طریقت همین مجله به چاپ رسیده . منتظر نتایج لبخند های بعدی تان هستیم .

محترم کشور مراهی :

ازین که دور بین نیست خلل سواد ، نام و تخلص اول تان را خوانده نتوانست و صرف دی بر سه حصه تغلس تانرا ذکر کرد ، معذرتش را در دسته بپذیرید . و در مورد سوال تان بایند گفت که بلی " استحقاق " مان است که نوشته اید . منتظر سوالات مشکلترتان هستیم .

محترم ورور محمد صابرسات له ننگر هار خفه : ستاسی بیکی شعر مونسیر - ته را ور سیدل ، په تودی راتلو - نکى حتما ، خپه سړی ، متاسو نه یوه قصیده مینه . همکار عزیز محب الله " بایار " گند است و ازین سوهم گندم تراست .

" بایار " خیره خوبت کسه " بی یار " نیستید ، به هر صورت ، همان گونه که به یک گل بهار نمیشود ، به یک طرح آدم طراح نمیشود . ما منتظر طرح های ادبی بعدی تان هستیم بایار باشید .

همکاران خوب زسره سرور و زحل سرور :

پیشنهادتان را با مصاحبه - جهان مجله در جریان گذاشتیم . الغیب عند الله . محترم لودمیلا شکوفه باختری از شهر شیرخان :

دور بین در حال خواندن نلد مه ها بود که با چشمان بی گناه دید ، دو نفر پسته رسان از دو طرف یک پالت گرفته و در حالی که عرو ریزان اند ، پالت را با زحمت زیاد بالای میز گذاشتند که در نتیجه ، یک پای میز نزدیک بین از سنگینی آن " ترقس " کنسان پد روید حیات گت . وقتی دور بین و نزدیک بین ، دو سره نامه را باز کردند دیدند که نامه از با حوصله ترین همکار ما یعنی شما بود . دوست مهربان ! یک رومان و یک قصیده را در " یک ورق " جای دادن ، راستی که هنر و کمال - میخواهد . به هر صورت ، آنرا برای ژورنالیستی که فرستاده بودید ، تسلیم میکنم . پنا . به خدا هر چه یاد اباد !

همکار سابقه دار و وفا دار - مجله نور الرحمن نوین ناریند تانک من احتیاجات بلخمری :

به امید تان ، اینک پرسش های شما و پاسخ های دور بین را نشر میکنم . س : در زستان نامه های ما اکثره در گبران بخاری های پست - مخابرات میشود ، اما در تابستان چی میشود ؟

ج : مثل زمستان ، در تابستان هم از آن استفاده میاوردیم . میشود ، مثلا ، بجهه کافه پرا . س : چرا سیاه رو از جوانان ولا - یات عکس های رنگه به چاپ نبرسانند ؟ ج : به خاطری که ازین سو اسباب گند است و ازین سو هم گندم تراست .



انجوشر نور احمد علا قفقلسها روین

س : چرا مجله تیراژ خود را کم کرد ؟ آیا علاقه مندان خود را زیاد دید و نازید ؟ ج : نخیر ! وقتی کمبود کاغذ خود را دید ، قهرید ! محترم عیاد الله باختری و ال از شهر مزار شریف :

دور بین ازین که بشقاب های پلو و بشقاب های پسرند ، را ندید ، در مورد چیزی نمیداند لذا سوالات تان را به همکاران فهمیده تر مجله سپرده آنها گفتند ، با آنکه در شماره های قبلی ، را جمع به بشقات های پرنده تا حدود - امتان ، نشر کردیم ، با آنهم در آیند ، اگر چنین معلوماتی به دست آوریم ، حتماً آن را به دسترس شما در دست قرار میدهم .

بشقاب دان باشید . همکار ادیبی مجله طلیحیه در ریشتر از شهر مزار شریف :

راجع به نطق مورد نظر تان باید گفت که بلی ، حدس تان

راست است . ولی در مورد آواز خوان خوب اسد بدیج باید به عرض برسانیم ، که حدس شما تقریباً غلط است . ایشان در کشور تشریف دارند و منتظر از روزی که پان رخانه (متاهلی) گذاشته اند ، در خانه رادیو - تلویزیون و مطبوعات ، کمتر به چشم علاقه مندانش میخورد . همکار غیر حاضر مجله لسل سعادت از پوهنتون بلخ :

تصویر زنده گم را در ریشه آب شفاف تا شام میخواستیم در چشمانم عشقم را نسبت به تو ببینم . زمانی که محبت بیدران ترا در چشم و چشم را در دیدم آب گل آلود شد . آه ، و مزاحمت روز گساره به عوض این که چشمانم را کسور سازد آب را گل آلود ساخت . نوشته : زخمی



مشکل ترین سوالات را میگوید.
معلم که از تعجب نزدیک بود
شاخ بکشد به همه شاگردانش
گفت که هینو واقعا دیکر لایق
ترین بچه صنفش است.
در خانه "راماز" با شادی
تمام از روی یک چیز برمیخاست

نیز معلم عصبانی شد پس از
آنکه هینو در مضمون ریاضی
توانست مشکلاتی را حل
کند معلم مخصوصا از وی خوش
شد.
مگس که "راماز" نام داشت
شد در گوش هینو جواب حتی

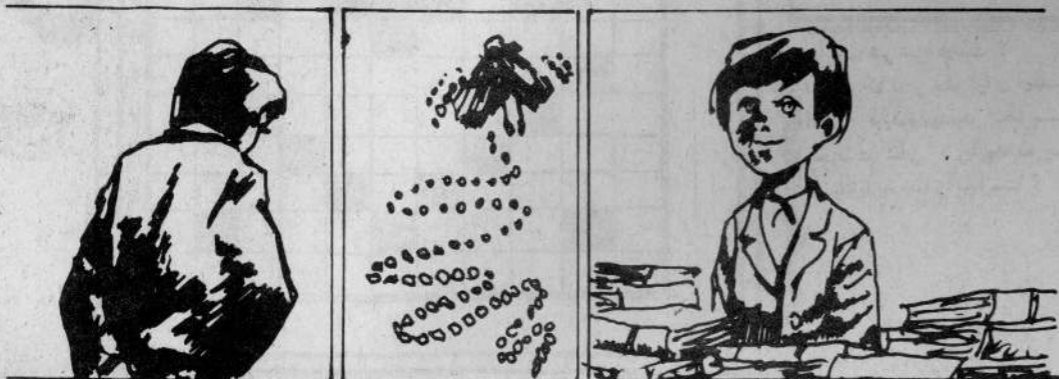
۴- روز بعد هینو در حال لکه
آله گوش را به گوش زد میبرد
به مکتب رفت او در میان آله
گوشه مگس را جاداده بود
در ساعت اول درسی باز هم
صدای بنگ بنگ مگس بلند شد.
چون او تشریح درس را خوب
نمیوانست بشنود در آن ساعت



برود اما هینو دیگر تصمیم
را گرفته بود بهم شده بود
پسر لایق باشد او نمیخواه
ست باتنیلی با رضایت دیگران
را بخورد بگذارد.
مگس را از پنجه به بیرون رها
کرد

۶- هینو خودش میگفت:
این بهترین است که دانش علمیه
خود آدم مکمل تر باشد تا اینکه
دیگران از زندگی در برابرش
کار بگیرند کار خوب نیست.
در خانه مگس اینصورت
پرده به نحوی به هینو میماند
که بد و بی او نمیتواند به صنف

و برد بگری می نشست و آوازی
خواند میگفت من چی کارهایی
نیست که نمیتوانم انجام بدهم
اما هینو برخلاف هرچی میکوشید
نمیوانست خوش باشد او
احساس بسیار مانده کی بدله
کی مینمود



سایور و کورکات



۲- معلمه از این که شاگردی
به تنبلی هینو در مقابلش
قرار داشت نهایت ناراحت
بود در صنف خاموشی تمام
حکفرما بود فقط صدای بنگ
بنگ مگس بود که در اتاق شنیده
میشد

بود مگس بالای گوشش
نشست درین اثنا باز هم
صدای معلمه اش را شنید که
میپرسید:
- بگو هینو که مدار زمین از چی
تشکیل شده از سنگه آ ب
ویا هوا ...

هینو لور پسر هوش پسرک و
شاگرد تنبلی صنفش بود وقتش
معلمه اش با خشونت بسوی
فرهاد میکشید ها از خجالتی
و شرمندگی سرش را زهر میا
نگد در یکی از چنبره روز
هایکه اوسرش را پایین گرفته

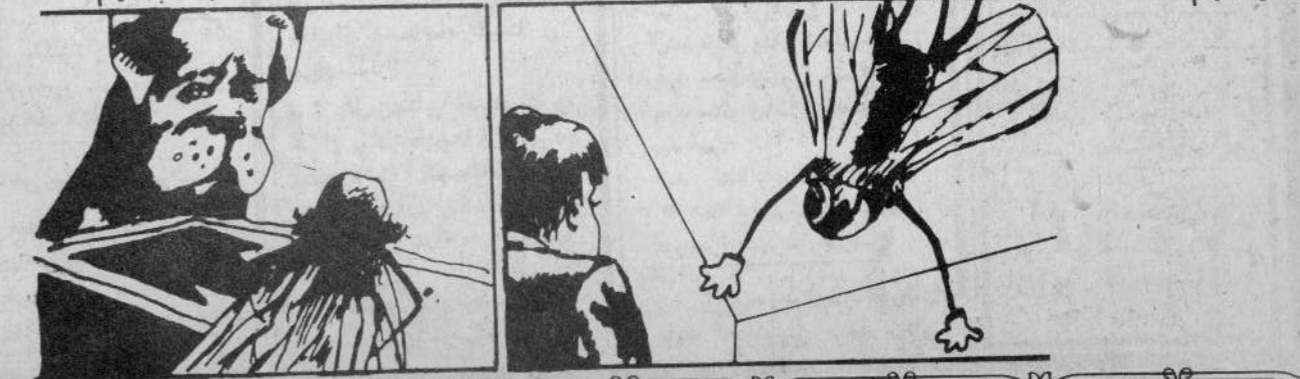


یک نفر بقیه مانم که من هم می
توانم حد اقل به کسی اذیت
و آزار برسانم همچنان من در
یافتنم که تنبلی ترین شاگرد صنف
توانستی نباید به آدمهای
مساعی اذیت نرسانیده بدین
لحاظ ترا انتخاب کردم

هینو از مگس پرسید: تو چرا
در یک صنف کلان مرا انتخاب
کرده و بر سر گردنم نشست و
اذیت کردی.
- از بنگه شش ماه بود در زیر
یک سقف بودم و نمیتوانستم
بیرون پرواز کنم و خواستم به

۳- پس از ختم ساعت درسی
هینو مگس را در یک قطی گوگرد
انداخت در خانه سنگ هینو
به خاطر موجودیت مگس به
عوعو شروع کرد اما هینو سنگ
را رانده و برای مگس پوره اندا
خت

معلمه پرسید: حشره تو چس
نام داری؟
- رامیس.
- و درین ساعت جغرافیه از کجا
پیدا شدی؟
- همینجا در همین اتاق بودم
بالای سقف نشسته و متوجه
درس بودم



جدول اطلاعات عمومی

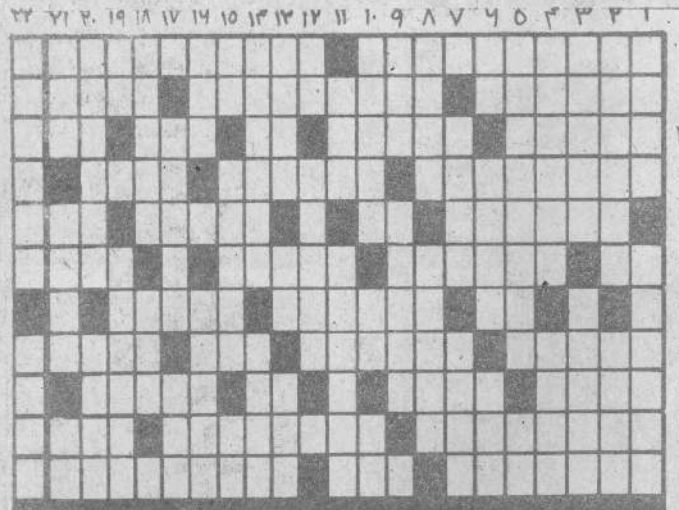
طرح جدول از: بهنگانه

- ۱- نیست شدن و ز دود شدن کلید گنج تفکر.
- ۹- کریم آن معروف است - از اصحاب حضرت محمد که فارسی تخلص میکرد.
- ۱۰- عمامه ولنگی - کجاست مظهر باریکی.
- ۱۱- درخت در یکی از السنه داخل شدن در امری و یا کار نی.
- ۱۲- از حروف انگلیسی - نسام بعضی طوایف ساکن سائیریا و روسیه اروپا.
- ۱۳- با اضافه "ل" نام یکی از کوچه های مزار شریف است لحن بی سر - استخوان قیمتی.
- ۱۴- در ماه رمضان برپای کنند امیدها و آرزوها.
- ۱۵- تکرار یک حرف همنهین منبر - اهریمن در وجود انسان.
- ۱۶- تیز نیست - بقیه نامکمل.
- ۱۷- رسم و روش - یکی از عنا - سر چهارگانه.
- ۱۸- مراحل قرب الهی راهبوده.
- تأیدین در وجه رسیدن - واحد.
- ۱۹- لعن و نفرین - از غذا هائیکه بانان و روغن و شکر در - ست میکنند.
- ۲۰- طلای سپید - سبزی خوشبو از آنطرف.
- ۲۱- پشم شتر و خرگوش - ام. ماهیه حیات.
- ۲۲- عرب به آن حرباء میگویند تخت رستم در نزدیکی این شهر قرار دارد.

- بزنید - استاد ابیازی.
- ۳- واگذاری به کسی و اعتماد کردن به او - لباس.
- ۴- حاضر نیستند یا تغیر حرف "ب" موشنوی به پشتو.
- ۵- اولی واحد طول است و دو - می واجب "دو کلمه" از آنطرف ناپیداست.
- ۶- باز گردانیدن - مسلط بودن و دست یافتن - مزد و پاش.
- ۷- منسوب به معدن است نرم کردن چیزی.

- پسر پدر پدر - ناگزیر و بیچاره از آنطرف.
- ۱۰- خدای زردشتیان - خذف "الف" وسط - عزرا نپهل آب دهن.
- ۱۱- از شهرهای معروف امر - یکا که بانام حیوانی شروع میشود شکم زمین - برنده امریکایی جایزه نوبل سال ۱۹۶۲ عمودی.
- ۱- به امید آن امروز را می کشند نوشتن از دور.
- ۲- میگویند به... خدا چنگه

- انفسی:
- ۱- جمله "شاید که عشق من کهواره تولد عیسای دیگرها - شد" - از دست - کاشفی که گفت اینجا هند نیست.
 - ۲- در هر صه ورزش قایم میکنند عشاق معروف ادبیات فارسی مادر شکر.
 - ۳- اعمال پنهانی که از روی - عناد انجام دهند - کاشفی دان - رضی الله عنه - خون های عرب - اشک چشم.
 - ۴- اولی آرزوست و دومی را در سائیریا می توان دید "دو - کلمه" - همت گماشتن و کوه - شش کردن در امری - پاشید، از گاز های معادن نفت و ذغال سنگ - راز است و امر نهفته - بد اختری و شومسی شاهی که زراعت و دگر فنون راه مردم آموخته.
 - ۶- روح بی آن نتوان بود - از میوه های مناطق خیلی گرم سرگردان و حیران شده در - خت ایست بی بر.
 - ۷- از اجزای کمان - شکستن اش را مرد روانی دارد - در قدیم به پیروس معروف بود.
 - ۸- سپاهی قهرمان آن معر - وف است - در خورو شایسته امتناع و خودداری از کاری که خطا به معشوق.
 - ۹- اگر "ر" میداشت گزارش میشد - و نوس بود در هم پاشید



گلفروشی سنبل

گلفروشی سال

دو صد و سی و یکم سال گلبهار
تازه و مضمون عمر بدست آورده
مرا تامل کنید
گلدست عدولم خنجر و کفش پرتو
همه مطابق زوق خوششما
آدرس: چهارمهر طریم بازار خانق

- حکایت گشته گان**
- شکرپه از محصول انستیتوت پیداکوژی
 - محمد مصطفی "مهرنویسی"
 - معلم مکتب نسوان گذرگاه
 - غلام حید رحسانی محصل انستیتوت طب کابل
 - عمید البشیر از حصه اول خیرخانه
 - مؤنم محمد طاهر "عزیزی"
 - انجینر محمد ظاهر مصومسی
 - گلالی افریدی از مکتور پان اول
 - ملالی افریدی از مکتور پان اول
 - انجینر نوراح مدکارمند امریت
 - عمومی مواد نفتی - حضرتان

آریا پامیر لمتد

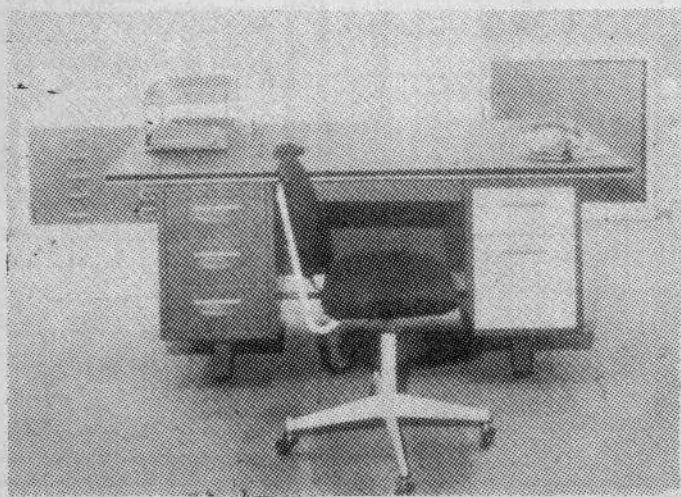
یک نام بزرگ تولیدی اجناس فلزی

با خریداری اجناس فلزی مستحکم و بادوام تولید موسسه تخصصی آریا پامیر لمتد به زیبایی

دفاتر و منازل شما بیشتر می افزاید.

اگر میخواهید اتاق های تازه را زیبایی خاص بخشید آدرس دریا

پادداشت کنید. قابدیکه: عقب باغ پارتیفون ۴۲۷۳۲



فروشگاه: حصه دوم جاده میوند

تلفون ۲۴۸۳۷

فروشگاه: سالنک وات

تلفون اول آریا مارکت تلفون ۲۳۷۳۷

فروشگاه جواد

اگر بخواهید منزل و محل کار خود را با اجناس فلزی مستحکم و بادوام تزین کنید، به فروشگاه جواد مراجعه کنید. این فروشگاه بهترین قطعات فلزی را در اختیار شما قرار میدهد. به شما کمک میکند تا با هزینه کم، زیبایی و استحکام به منزل و محل کار خود بیاورید. به شما کمک میکند تا با هزینه کم، زیبایی و استحکام به منزل و محل کار خود بیاورید.

آدرس: قاریاب مارکت زرغونفیه میدان



رهنمایی در خرید و فروش خانه زمین آپارتمان و موتور

رهنمای مسالمت

روح الله تقیری

آدرس: شهر نو چارراهی حاجی یعقوب، متصل مسجد جامع شیرپور
تلفون ۳۲۵۱۹



آریانا مارکیت

تازه به فعالیت آغاز نموده

آریانا مارکیت که تازه به فعالیت تجارتي آغاز نموده، اجناس از قبیل لوازم منزل و

لوازم آرایش، لباس، مردانه، زنانه، طفلانه، ظروف بکلی

تمویز یون و غیره اجناس را طور عمده و پرچون برای مشتریان

محترم عرضه میدارد.

آدرس: ایستگاه افغانان تعمیر سابقه افغان اعلا





بای شما فان دیدهایم

اسد

باد سبک فقط درختان
ضعیف را تکان میدهد •
قیمت رهن شما خیلی خوب -
خواهد شد دشمنان بد کار
را خداوند توبیخ نمیدهد که
بتوانند ظلم روا دارند •

سنبله

بومعیت تانرا بایک توا زن
حفظ کنید در میان دو دعوا سعی
کنید قاضی عادل باشید اگر
نمیتوانید کس را راحت نکند اربد
خداص از رنجاندن او بهره‌سز
کنید •

میزان

اگر اراده داشته باشید و تصمیم
بگیرید میتوانید بر بسیاری
از مشکلات پیروز شوید • مشکلات
اقتصادی تانرا با پشتکار و زحمت
اند میتوانید حل کنید • به
نامه های دوستان جواب بدهید -
هید •

عقرب

با قاطعیت وداع کنید با
سخت گیری زیاد زنده گسی
را سختی سازد • سخاوت
داشته باشید دنیا و نعمت
های خداوند خیلی زیاد است
به همه ببرید •

حوت

زحمت زیاد صورت شما
این همه تلا و جمع کردن مال
و زور نمیتواند شما را خوش
رانرا هم سازد همانقدر که رفیع
رورث شود بهتر است •

دلو

آینه را ختم کرده ایستد
بدست من آورید و سزومست
شما و اینکه به آنست که تا کدام
مردن توانایی پیدا بوض و تحلیل
را دارید • اگر بتوانید زنده گی
را در دست خود بگیرید نه خود
را بدست زنده گی بسپارید •

جدی

مشروط بودن در زنده گی
دوستانه تحمل شما را برود -
ستان مشکل می سازد • اگر
قادر هستید میتوانید به یک
سفر کوتاه مدت بروید صحت تان
خیلی خوب خواهد ماند •

حمل

همان واقع میشود که خدا
میخواهد • اگر همه چیز به کام
انسانها می بود حالا ظلم خانه
بشریت را ویران کرده بود •
در عشق پان خوب دارید •
نوش کنید برای آینده تان
هم فکر کنید •

ثور

زنده گی را امیدهای بزرگ
زیبا میسازد • انسان توانا
میتواند خیال ها و رو یا های عالی
برای زنده گی کردن داشته
باشد و آنرا تحقق نیز بدهد • به
زودی عشقی سر راه تان قرار
مگیرد •

جوزا

موقعی که دوست دارید
خوش باشید و از رخ دور باشید
کوش کنید آنرا بدست بیاورید
انسان غایب باید شماست
داشته باشد • برای اطرافیان
تان نامه مهربان بنویسید •

سرطان

نسبت به اطرافیان تان کم
مهربان توجه نیا کنید به زودی
خوشبختی به سوی شما روی می
آورد • یک دوست واقعی یک
شروت بزرگ است آنرا داشته با
شید • اما آنرا رایگان مصرف نکنید •

قوس

اگر احسان می کنید کسی
نسبت به دوست تان بی اعتماد
شده اید کینه او را در دل نگیرید
بلکه با او سردی تانرا بکشاید
و کله هایتان را مطن سازید •
کریه دیدار شما خواهد آمد •



پامیر رستوران

باغذاهای لذیذ آماده پذیرا از شما

آیا میدانید مرکز و بهترین موقعیت شهر مازدر کجاست؟ حتماً با ما میگویید
پل باغ عمومی، آیا میدانید رستوران پامیر در کجا موقعیت
دارد؟ در بهترین موقعیت کابل در پل باغ عمومی.



همشهرمان عزیز محافل عروسی و شیرینی خوری
محال خوشی و دعوت‌های تازادر پامیر
رستوران برگزار نمایند و به زمینت محفل

تازان بیافزایید وقت را قبل ریزف کنید

آریان ویدئو

آریان ویدئو از شماست و در خدمت شماست.

آریان ویدئو محافل خوشی شما را با شرایط سهل فلبرداری مینماید.

شماره تلفون (۲۳۵۴۷)

مللی
DS
350
۲۲۰
۷۴۱۳۶

استورانت فروشگاه بزرگ افغان
هرچاپشت از شما پذیرایی می کند
از ساعت ۱۱ تا ۱ ظهر



فروشگاه بزرگ افغان

در منازل مختلف فروشگاه بزرگ افغان از ایشیا و سایرین ساخت وطن
و اموال تورییدی ضروریات تان را انتخاب کنید .

قیمت یکصد افغانی
چاپ مطبوعه دولتی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**